

راه

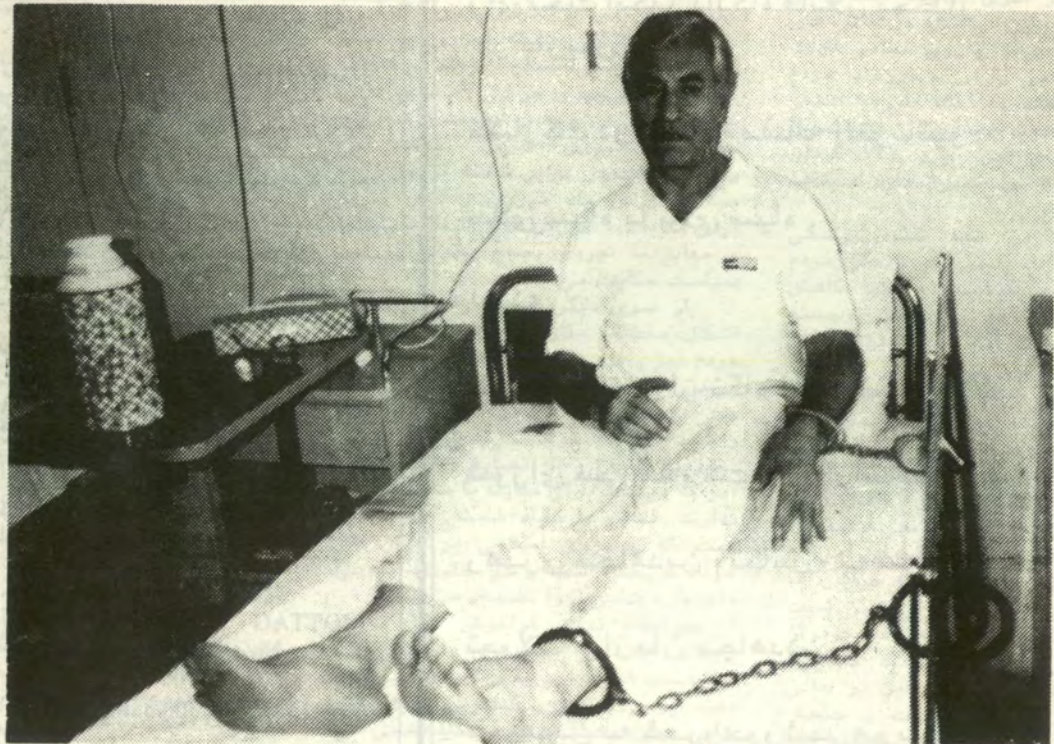
# آزادی

۳۸

آذر و دی ماه ۱۳۷۳

3, -

نشریه سیاسی - اجتماعی - فرهنگی



قدیمی ترین زندانی جمهوری اسلامی

بحران مرجعیت، بیماری علاج ناپذیر رژیم ولایت فقیه!

مجاهدین خلق از نگاه اپوزیسیون (۲)

RAHE AZADI

N°: 38

Jan 1995

راه آزادی

نشریه حزب دمکراتیک مردم ایران

با ما به آدرس زیر مکاتبه کنید:

MAHMOUD

B.P. 23

F-92114 CLICHY CEDEX-FRANCE

در این شماره می خوانید:

۳ کنترل نظامی جامعه

بحران مرجعیت، بیماری علاج ناپذیر  
رژیم ولایت فقیه!

۷ رأی بحث انگیز دادگاه قاتلان بختیار  
در پاریس

۸ مشارکت در بحث «مسأله الترناتیو»

۱۰ طلای سیاه یا بلای سیاه

۱۲ آینه

۱۸ مجاهدین خلق از نگاه اپوزیسیون (۲)

۱۹ شورای ملی مقاومت و دیگرانندیشان

۲۱ رهبری مجاهدین «تکامل» به سوی امامت!

۲۳ تحولات سازمان مجاهدین

۲۶ مجاهدین به شیروخورشید هم بند کردند

انقلاب، مردم و روشنفکران ۲۷

۲۸ قدیمی ترین زندانی جمهوری اسلامی

تذکر:

راه آزادی در چهارچوب سیاست عمومی خود، مقالاتی را که خارج ازکادرتعریبه به نشریه برسد ، باامضاء درج نمیکند. چاپ مطالب باامضاء ضرورتاً به معنای تأیید مواضع طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندگان آنها به حزب دمکراتیک مردم ایران نیست.

حق اشتراك يك ساله:

برای کشورهای اروپایی:

معادل ۵۰ مارک آلمان غربی

برای آمریکا، کانادا و کشورهای آسیایی:

معادل ۶۰ مارک آلمان غربی

کمک های مالی و حق اشتراك خود را به

حساب بانکی زیر واریز نمائید:

MOTTAG

Konto No : 75308337

BLZ : 501 900 00

Frankfurter Volksbank eG

برای تماس مستقیم با شورای مرکزی حزب

دمکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه

کنید:

RIVERO, B.P. 47

F- 92215 SAINT CLOUD CEDEX-FRANCE

# کنترل نظامی جامعه

نمایش قدرت نظامی و امنیتی دولت در فرصت ها و به بهانه های گوناگون به بخشی از زندگی جامعه امروز ایران تبدیل شده است. حکومت مرکزی متناسب با اوضاع و احوال توان نظامی خود را بر مردم می کشد تا روانشناسی «ثبات» و «قدرت بی چون و چرای» رژیم را در میان افکار عمومی تقویت کند. امروز نه تنها سپاه پاسداران بلکه نیروی چند صد هزار نفری ضمیمه متشکل در «پایگاه های مقاوم بسیج» در شهر های مختلف در حقیقت بازوی نظامی دولت جمهوری اسلامی را در برخورد با مردم تشکیل می دهند. به گفته علیرضا افشار «سال ۷۲، حدود ۷۱۸ هزار نفر عضو بسیج شدند و این نیرو ۷۴۱ گردان «عاشورا» را در شهر های مختلف دربرمی گیرد.

نظامی کردن همه شئون زندگی جامعه و نظارت پلیسی بر زندگی مردم طی سال های گذشته نه تنها کاهش نیافته است، که هر روز شکل برجسته تری بخود گرفته است. بطوریکه امروز حضور نظامی این نیرو ها در خیابانها بصورت آشکار و یا نهان بصورت بخشی از واقعیت صحنه اجتماعی درآمده است. و حتی برای مردم امری عادی شده است. در سال ۷۲ بسیجی ها ۲ مانور بزرگ شهری انجام دادند. با شروع فصل گرما «ناصرین امر به معروف و نهی از منکر» تحت رهبری ستاد های «احیای امر به معروف و نهی از منکر» به خیابان ها ریختند تا به اذیت و آزار زنان دست زنند و با ارباب آنها به رگم خود از گسترش «بی حجابی» و «بد حجابی» ممانعت به عمل آورند. و این در حالی است که در پی هر حرکت و جنبش مردمی و در مناسبت های مختلف این نیرو ها بشکل چشمگیری فعال می شوند.

در پی پایان جنگ و نیز متناسب با سیاست های دولت رفسنجانی، نیروی بسیج در عمل علت وجودی خود را از دست داده بود و حتی صحبت از ادغام سپاه و نیرو های انتظامی شهر ها در میان بود. در حقیقت چشم انداز براه انداختن چرخ های اقتصاد و پایان حالت و وضعیت جنگی ضرورت نوعی «نظامی زدایی» را هم به میان کشیده بود. این تلقی خوش بینانه از چند و چون تحول اوضاع و چشم انداز رونق اقتصادی و سازندگی بسرعت در برخورد با واقعیت های تلخ رنگ، باعث و این سیاست در عمل هیچگاه جدی گرفته نشد. نیرو های بدبین تر و افراطی حاکمیت که از همان ابتدا هم با چنین تدبیر هایی برخورد خصمانه داشتند، توانستند نه تنها با تکیه بر حوادثی مانند شورش مردمی مشهد، از

عملی شدن چنین سمتگیری هایی جلوگیری کنند، که سیاست هایی بکلی متفاوت را در راستای تقویت نظامی این نیرو ها پیش برند و دیگران را هم با خود همدستان سازند.

شورش های مختلف مردمی در سه سال گذشته و ابعاد گسترده خشم مردم، آمادگی آنها برای دست زدن به حرکت های افراطی بدون تردید اصلی ترین انگیزه جمهوری اسلامی در تقویت نیرو هایی است که او میتواند در مواقع بحران بروی «کارآیی» آنها حساب کند. اینکه امروز در کنار ارتش و شهربانی، بسیج و سپاه هم فعالانه حضور دارند چیزی جز بی اعتمادی به دو نیروی اولی و احساس امنیت بیشتر در حضور دو نیروی «خودی» نیست. نوع واکنش دولت در برابر حادثه قزوین و به میدان آوردن یک نیروی واکنش سریع برای مقابله با شورش ها و اشغال خیابانها و معابر با نیروی بسیج بخوبی از این سیاست حکایت می کند.

از سوی دیگر دولت برای مقابله با اشکال مختلف مقاومت مدنی و اجتماعی مردم نیز بطور منظم به تهدید و ارباب و برخورد روی می آورد. «زور» اصلی ترین سلاح جمهوری اسلامی در برخورد با مردم و مشکلات است. دولت خوب می داند که نه تصویب قانون و نه تصایح و تهدید های آمرانه هیچیک برای مقابله با مردم کارآیی ندارند. بسیج و سپاه شمشیر دموکلمی است که جمهوری اسلامی بر فراز سر مردم آورخته است و در حقیقت بنوعی «اعتبار» کذایی او را تضمین می کنند.

سرانجام نباید فراموش کرد اساس پایگاه اجتماعی جمهوری اسلامی را سالهاست که ایواب جمعی او تشکیل می دهند. بوجود آوردن و گسترش چنین نیرو هایی برای دولت بنوعی به حلقه هایی می مانند که بخاطر وفاداری «بی خدشه» خود به نظام و ارزش های آن، در جهت ثبات آن عمل می کنند. البته مجموعه این نیرو های دولتی و نیمه دولتی از پاداش سخاوتمندانه ای نیز برخوردار می شوند. از آنجا که این نیرو ها، در مهم ترین بخش های خود جوانان کم سن و سال را دربرمی گیرند، برای مثال سهم قابل توجهی از ظرفیت دانشگاه ها و امکانات مشابه آموزشی به آنها اختصاص داده می شود. هم اکنون حدود ۴۰ درصد ظرفیت دانشگاه ها به این نیرو ها تعلق دارد و برای مثال در دانشگاه تهران یک سوم دانشجویان از این افراد تشکیل شده است.

البته همانگونه که تجربه سایر حکومت های خودکامه و بسته نیز نشان داده است، در میان حلقه های وفادار به نظام فساد، سوء استفاده از قدرت و شکل گرفتن شبکه های فاسد زدنی و اخاذی با شتاب باور نکردنی رشد می کنند و این خود بعد ها

بصورت انگیزه اصلی افراد برای پیوستن به چنین تشکیلاتی در می آید. در نمونه ایران علیرغم لعاب ایدئولوژیک غلیظ و با وجود آنکه وظایف این نیرو ها در دفاع از ارزش های فکری حکومت و موجودیت آن خلاصه می شوند، فساد، سوء استفاده سرپای تشکیلات سپاه و بسیج را فراگرفته است. مردم در کوچه و خیابان با پرداختن رشوه، با خریدن این سپاهی و آن بسیجی امر خود را پیش می برند، با خیال راحت و بدون مزاحمت، به جشن و سرور در مراسم عروسی مشغول می شوند، آنتن ماهواره خود را می پوشانند و یا...

حضور چشمگیر و دائمی یک نیروی چند صد هزار نفری که وظیفه ای جز نظارت بر چند و چون زندگی مردم ندارند و عامل اجرائی ثبات رژیم به شمار می روند که در همه عرصه های اجتماعی و اقتصادی از اداره جامعه بازمانده است و مخالفت ها حتی به صفوف خودش هم راه یافته است، نگران از سرنوشت و آینده خود، می خواهد در سایه تهدید و ارباب و اسلحه به حیاتش ادامه دهد. پی آمد های مهمی بدنیال می آورد. سیاستی که از سوی حاکمیت اعمال می شود و روانشناسی که از این طریق در جامعه ما جا می افتد، نگرانی فراوانی بر جا می گذارد. وقتی به مردم گفته می شود و در عمل هم نشان داده می شود که پاسخ هر خطای خود را با خشونت دریافت خواهند کرد، مردم هم وقتی قرار است با حکومت برخورد کنند راهی جز خشونت نمی یابند. در حقیقت خشونت به شکل اصلی تنظیم رابطه جامعه با قدرت تبدیل می شود.

این واقعیت های تلخ بر پیچیدگی و دشواری روند حوادث در ایران، تحول حاکمیت و چشم انداز آتی آن می افزاینند. حاکمیت در همه رفتار هایش، به سرنوشت خود به عنوان مسئله مرکزی می نگرد. اگر گاه اندک اغمازی در مورد این یا آن دسته از روشنفکران اعمال می کند و یا در زمینه نشر کتاب و نشریه با همان خشونتی عمل نمی کند که در سایر عرصه ها از او سراغ داریم، همه این ها در چهارچوب سیاست بقا و ادامه حفظ انحصاری قدرت به میان می آیند. آنجا که همه موجودیت وی به خطر افتاد، هیچ مرزی در سرکوب و اعمال خشونت نمی شناسد. فعال کردن بسیج و تشکل بیش از ۷۰۰ هزار نفر در صفوف آن و یا طرح هایی که در نظر دارد دوران خدمت سرپازی را بصورت دوره های کوتاه در چهارچوب بسیج حل کند همه و همه نمونه های این تلقی و سیاست هستند. درکی که حاکمیت را بسوی انزوای بیشتر سوق می دهد و جامعه را به بن بست های جدید می کشاند.

# بحران مرجعیت، بیماری علاج ناپذیر رژیم ولایت فقیه!

ب. الوند

وی، درد شلاق را به محافل روحانی یادآوری میکردند و از سوی دیگر با دادن امتیازات و امکانات دولتی به مراجع غیرسیاسی از جمله گلپایگانی، سکوت آنان را می خریدند.

یافتن پیرمرد ساکت و آرامی چون اراکی، در واقع تسلی خاطر بود که پس از مرگ گلپایگانی، می توانست مدتی خیالش را از این بابت راحت نگاه دارد و بهمین دلیل، با تبلیغات مضحکی ناگهان او را به صحنه آوردند و در حالیکه پیرمرد حتی قدرت حرف زدن نداشت، از هیكل نحیف و خمیده اش يك «مرجع» تراشیدند. سیاست شلاق نیز البته هیچ گاه فراموش نشد و با قاطعیت، علیه روحانیون مخالف بکار رفت.

با اینحال سرانجام، از نفس افتادن واقعی نعشی که نقش مرجع را بازی میکرد، دوباره بحران را به جلوی صحنه آورده است.

واقعیت اینست که در هیاهویی که اینبار دوباره برآه افتاده است، استفاده از فرمول «نبرد قدرت» شاید جمله درستی نباشد. برای توضیح این تبلیغات کرکننده، چه بسا بهتر باشد از اختلاف نظر آخوند های حاکم برای تزیین صحنه و تدارک سناریویی که مفید تر و کم نظیر تر تشخیص می دهند، نام برد.

## بهترین مرجع تقلید،

### بی دردسرتترین آنهاست!

بی تردید بحث بر سر چگونگی انتخاب مرجع، مدتی قبل از مرگ «واقعی» اراکی در جلسات متعدد آخوند های حاکم مورد بحث قرار گرفته است. بر طبق سناریویی برخی از دستجات، تا وقتیکه آخوند های سربراهمی را میتوان مرجع تقلید کرد، دلیلی ندارد که با مرجعیت خامنه ای، محافل مذهبی را خشمگین یا حساس کنیم و بهانه بدست دیگران بدهیم. با اینحال کسان دیگری، با اصرار معتقد بوده اند که هر مرجع «سربراه» دیگری، همان قدر کم اعتبار است که خامنه ای، و اگر قرار باشد که ما به زور تبلیغات مرجعی بتراشیم، چه بهتر که ماده اولیه اش همین حجت الاسلام خودمان باشد!

به این ترتیب، به هیچ وجه اختلاف بر سر این نبوده است که مرجع را ما انتخاب کنیم، یا بگذاریم بر طبق سنت و بوسیله مردم انتخاب شود. آخوند های حاکم از احتمال تحقق شق دوم کاملاً بیمناکند و هرگز تن به آن نخواهند داد. در عین حال، موضوع اختلاف، انتخاب مراجع مختلف، برای تأمین منافع دار و دسته های مختلف نیز نیست.

اختلاف آخوند های حاکم بر سر «تراشیدن» مرجعی است که کمترین دردسر را داشته باشد! این اختلاف از چه زمانی بروز کرد؟

باید گفت، بلافاصله پس از مرگ اراکی، نشریه «ایران نیوز» خبر داد که «روحانین مبارز تهران» چهار تن را بعنوان مراجع تقلید معرفی کرده است. این چهار تن عبارت بودند از: وحید خراسانی، میرزا جواد تبریزی، بهجت و فاضل لنکرانی. از سوی دیگر طرفداران تراشیدن خامنه ای، پیش از موضع گیری رسمی، به شیوه مرسوم آخوندی، ابتدا کوشیدند جو سازی کنند، تا از یکطرف مخالفینشان را مرعوب کرده باشند و از طرف دیگر اوضاع را بسنجند! اینان، در مراسم مصنوعی و مرده خوارانه ای که بر سر نمش پیرمرد بیچاره راه انداختند و انبوهی از جمعیت را با اتوبوس و قطار و نهار مجانی به مراسم کشاندند، بلافاصله تمزیه گردانان خود را به میان جمعیت بردند و سوگواری برای میت مربوطه را به مجلس تبلیغات انتخاباتی تبدیل کردند! رسالت در شرح «چانسوزی» از مراسم مربوطه مینویسد:

«در این مراسم، محور شعار های بر خاسته از دل امت، تسلیت به مقام عظمای ولایت بود.»

ماجرای درآورد و در عین حال نمایش غریبی که بر سر چنانچه آیت الله اراکی آغاز شد و دسته هائی از مرده خواران حرفه ای را تا مدتها بجان هم انداخت، موضوعی نیست که کسی از آن خبر نداشته باشد. آنقدر نشریات منتسب به دسته بندی های آخوندی، منابر و مساجد، نماز جمعه ها و رادیو - تلویزیون در این باره به تبلیغات کرکننده پرداختند که اگر کسی حوادث را دنبال نکرده باشد، از اینهمه سر و صدا به حیرت می افتد!

بمدت قریب به یکماه، تیرت اول تمام نشریات حکومتی، صفحات داخلی آنها، سرمقاله هایشان، ستون تفسیر هایشان، قسمت های مصاحبه و رپرتاژشان همه و همه به موضوع مرجعیت و مشاجرات خسته کننده میان دار و دسته های حکومتی ارتباط داشت. حتی آگهی های تجارتي و صفحه ادبیات نیز از این قاعده مستثنی نشدند!

البته باید اعتراف کرد که تشخیص زبان آخوندی و فرمولبندی های «دیپلماتیک» آنها، وقتی دارند خرخره همدیگر را می چوند، ولی مایلند کسی از آن خبردار نشود، کار ساده ای نیست! چه بسا باید مدارچی از «حوزه های علمیه» را گذرانید تا با این «مهارت حرفه ای» آشنا شد!

با اینحال، از آنجا که شمره جدال شبانه روزی تقریباً یکماهه، سرانجام به تکه پاره شدن «لحاف ملاء» انجامید، کمتر کسی از وجود این جنگ آشکار و پر سرو صدا بی خبر ماند و تمام کوشش گردانندگان امور در پنهان کاری، نقش بر آب شد.

خلاصه داستان اینست که پس از مرگ آیت الله گلپایگانی، موضوع مرجعیت تقلید به یکی از دلنگرانی های جدی سرکردگان رژیم مذهبی جمهوری اسلامی تبدیل شد.

از آنجا که آخوند های حاکم، بنام مذهب، قدرت سیاسی را در دست گرفته اند و یکمک چماقی به همین نام، در طی سالیان دراز، کشور پهناوری را غارت کرده اند و به خاک سیاه نشانده اند، منطقاً چشم اسفندیارشان را در شکسته شدن این «چماق» جادویی می بینند و چون «ناموس» خویش حفاظتش می کنند.

به این واقعیت، باید روند رشد روحانیونی را افزود، که با مشاهده ناکامی های سرکردگان رژیم در زمامداری و شکست های پی در پی در تمام عرصه های زندگی اقتصادی و اجتماعی، اعتقاداتشان را نسبت به امکان برپائی يك حکومت اسلامی از دست داده و از رژیم فاصله گرفته اند.

در چنین شرایطی است که مقاومت روزافزونی در محافل مذهبی، علیه سیاسی کردن ضوابط انتخاب مرجع تقلید و انتساب مرجع از سوی حکومت اوج گرفته است و دست و پای سردمداران رژیم را برای حفظ اقتدار مرکزی مذهبی اشان در پوست گردو گذاشته است.

ساده ترین راه حل مقامات حکومتی، برای تمرکز قدرت مذهبی و سیاسی، تبدیل کردن ولی فقیه به مرجع تقلید است. این گروه که پس از مرگ خمینی و در صف آرائی برای تقسیم اقتدار وی، سرانجام علی خامنه ای را - بمنابۀ شخصیت ضعیفی که از دسته بندی های سیاسی آن دوره «حرف شنوی» داشت - بعنوان ولی فقیه انتخاب کردند. همان زمان نیز دچار این مشکل شدند که چگونه حجت الاسلامی را فقیه بنمایانند. توضیح سیاسی این تعادل قوا برای مردم و محافل مذهبی ناممکن بود، بنابراین در اجلاسی از جمع «خبرگان» با استفاده از ترمینولوژی مذهبی و سرهم بندی کردن نقل قول های این و آن، «ثوری» مورد نیاز را تدارک دیدند و بدین ترتیب مرجعیت را از ولی فقیه جدا ساختند. از همان زمان واضح بود که آخوند های حاکم با وسواس و دقت فراوان بدنبال «مراجعی» هستند که خطر مقابله و در دسر برای ولی فقیه نداشته باشند. تحقق چنین وسواسی، با اتخاذ سیاست شلاق و شیرینی ممکن میشد. از یکسو با تعرض خشونت آمیز نسبت به منتظری و نشان دادن چنگ و دندان به

خامنه ای امام است  
رهبر شیعیان است!  
عزا عزاست امروز  
روز عزاست امروز  
مرجع ما خامنه ای  
صاحب عزاست امروز!  
دست خدا بر سر ماست  
رهبر ما مرجع ماست!

همانطور که ملاحظه میشود آخوند های تبلیغات چی، هیچ فرصتی نداشته اند که بعنوان مقدمه یا حاشیه از آن استفاده کنند. راست و پوست کنده وارد «اصل» مطلب شده اند و «مرجع» ایشان را تراشیده اند.

چالب است که چند روز بعد، وقتی روزنامه سلام همان مرجع تراشی «روحانیت مبارز تهران» را از قول «ایران نیوز» چاپ می کند، ناگهان نشریه رسالت شدیداً به آنها حمله کرد. و وجود «پیشنهاده» مربوطه را تکذیب می کند.

احمد جنتی و محمد یزدی نیز، یکی در تهران و دیگری در اراک، طی سخنرانی هائی شدیداً «روحانیت مبارز تهران» را بیاد حمله میگیرد که به چه «حقی» مرجع تقلید تعیین کرده اند، در حالیکه خامنه ای همه شرایط را داراست!

روزنامه سلام در واکنش به تکذیب نشریه رسالت نوشت:  
«مدتها بود که شنیده میشد در قم جلساتی تشکیل میشود برای تصمیم گیری در مورد افراد واجد صلاحیت برای تقلید، و اخباری می رسد حتی در مورد تعداد آراء هر يك از واجدین صلاحیت. ولی در پی آن خبری اعلام نمی گردید. و نیز شایعاتی در چرائی این خودداری از اعلام نتیجه آراء در این جلسات پخش میشد.»

سلام ادامه میدهد که ما هم چون «منابع رسمی» چیزی نمی گفتند این اخبار «مسلم» را پخش نمی کردیم فقط معلوم نیست چرا وقتی خبر مربوط به روحانیت مبارز در يك روزنامه رسمی چاپ شد به مدت يك هفته کسی آنها تکذیب نکرد، ولی تا نوبت به ما رسید ناگهان حمله ها شروع شد!

به این ترتیب، روحانیت مبارز، يك قدم عقب می نشیند و با اعلام لیست جدیدی، اینبار سه نفر را بعنوان مرجع «می تراشد»: خامنه ای، حاج محمد فاضل لنکرانی و حاج میرزا جواد آقا تبریزی!

همزمان با اینکار، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم ۷ نفر را مجتهد واجد شرایط اعلام میکند که یکی از آنها خامنه ای است. به این ترتیب واضح است که لیست «مراجع بی دوسر» از طرف آخوند های حاکم فراهم شده و اینک اختلاف نظر بر سر انتخاب خامنه ای یا یکی از دیگر نامبردگان در لیست متمرکز گردیده است.

## شیعیان خارج از کشور چه خاکی بر سر کنند؟!

بنظر می رسد که در این مرحله از بحث های داغ پشت پرده، موضوع مراجع خارج از ایران وارد مباحثات میگردد. ظاهراً طرفداران «تراشیدن» خامنه ای، این امتیاز را دارند که می گویند با مرجع شدن او ولایت مطلقه تا اقصی نقاط جهان بلارقیب خواهد شد، ولی اگر یکی از این «بی دوسر» های داخلی مرجع شود، «استکبار جهانی» هم بیگار نخواهد نشست و یکی را هم در خارج از کشور خواهد «تراشید»!

چنین است که مبلغان اسلام عزیز دست بکار میشوند و ناگهان سیل اخبار مربوط به پیوستن شیعیان بی تاب جهان به سوی خامنه ای سرریز می گردد:

- شیخ حسن نصر اله دبیر کل شورای حزب الله لبنان
- يك عضو فراکسیون اسلامی در پارلمان لبنان!
- رئیس بنیاد اهل بیت در دهلی!
- رئیس حوزه علمیه جمعات الثقلین!
- طومار امضاء شده «نمازگزاران» مسجد «پیر» در باکو!
- افغانیان مقیم آذربایجان!
- مجمع علماء شیعه در شمال امریکا (شامل ۷ نفر که یکیشان شیخ است و بقیه سید اولاد پیغمبر!)

از کشور های دیگر هم - البته بدون نام و نشان، فریاد التماس و دعا به سمت مرجعیت تقلید شیعیان خارج از کشور سرازیر میشود: کشمیر، بنگلادش، افریقای جنوبی، سیدنی (استرالیا) شهر کرک کاله (ترکیه)، هامبورگ، نیوجرسی، سن خوزه، تاشی چای... و غیره!! و در همین احوالات است که ناگهان سر و کله شخصی بنام «حجت الاسلام و المسلمین غیوری» نماینده ولی فقیه در «هلال احمر» (!) پیدا میشود و در يك کنفرانس مطبوعاتی، با آب و تاب فراوان اعلام میدارد که «رساله آیت الله العظمی خامنه ای، به زبان عربی و با سه هزار استفتاء بزودی منتشر میشود»!

وی افشاء میکند که این رساله تنظیم شده، به زبان عربی ترجمه شده و اکنون زیر چاپ است!! بعد هم خاطرات خود را مفصلاً تشریح میکند که وقتی سال گذشته در سفر حج بوده است، «بسیاری از جوانان کشور های لبنان، الجزایر و حتی بعضی از مناطق عربستان» خود را به وی رسانده و حالی اش کرده اند که چه «علاقه شدیدی» به رهبر انقلاب دارند و به ایشان «رجوع» هم کرده اند!

حالا خودتان فکرش را بکنید، کسانی که چند روز بعد، خامنه ای را بر صفحه تلویزیون و مطبوعات مشاهده میکنند که با اکراه و تواضع «بارسنگین» مسئولیت شیعیان خارج از کشور را به دوش میگیرد، اگر از حال و روز و درماندگی شیعیان الجزایر و عربستان و نمازگزاران مسجد باکو و افغانی های مقیم آذربایجان خبر نداشته باشند، ممکن است، «سنگینی» بار مربوطه را بدرستی تشخیص ندهند و اینها را بحساب تعارف و یا خدای نکرده عوام فریبی بگذارند!

## وقتی آخوند دستمال ابریشمی بر میدارد!

آشنائی با شگرد های تبلیغاتی آخوند ها، گرچه این نقطه ضعف را دارد که پس از مدتی «توجع آور» میشود، اما بمثابة شناخت شیوه های کارساز عوام فریبی، سطح دانش و بصیرت و فهم آدمیزاد را حسابی بالا می برد!

در این دوران وانفاسی پرهیاهویی که آخوند های طرفدار «تراشیدن» خامنه ای بمیدان آمدند، هیچ حادثه و اتفاقی نبود که به عرصه تبلیغات ایشان تبدیل نگردد. همانطور که قبلاً اشاره شد، مهمترین دوران برای این تبلیغات، همان روز های اول عزاداری برای نعلن آن پیرمرد بیچاره بود، که هیچ اسمی از او برده نشد مگر برای اینکه «مرجعیت» خامنه ای را اثبات کند.

برای مثال بد نیست به شعر بسیار بلندی اشاره کنیم که رسماً به «روح مطهر حضرت آیت الله العظمی اراکی» تقدیم شده است. «شجاع الدین ابراهیمی» شاعر «پیر آوازه»ی دربار آخوند ها، در این شعر بلند، ابتدا از حزن و اندوه بی حساب خود آغاز میکند:

نوحه دارد از صدایم می چکد!  
مرثیه بر گونه هایم می چکد!

و همینطور می گوید تا به دلیل این غم و غصه برسد:  
هست آمد در جهان و هست رفت  
«آیت الله» دگر از دست رفت (!)

.....  
مخزن الاسرار پاکی رفته است  
«آیت الله اراکی» رفته است (!)

در اینجا شاعر، پس از مدتی گریه کردن و خون خوردن، ناگهان غم و غصه فراموشش میشود و بیادش می افتد که اگر این یکی مرده، در عوض «علی خامنه ای» زنده است:

سورگ عظمی گشته فاش و منجلی  
دست ما و دامن «سید علی» (!)

.....  
گرچه اشک از دیده، از لب آه رفت  
هست این خورشید اگر آن ماه رفت

و به این ترتیب، می خواهد بپهماند که اوضاع خیلی هم بهتر شده و حالا جای ماه را خورشید گرفته است!  
به این ترتیب شعر از حالت سوگنامه خارج میشود و با شادی و خوشحالی به بیان «مزایای» خورشید و تجمع شرایط اجتهاد در وی می پردازد:

او «علی» وار است، سلطان دل است  
جز «بلغ» اش «تهج» دیگر باطل است  
غیر او «صاحب ولایت» نیست، اوست  
«اعلم» و «اتقی» و «اقوی» کیست؟ اوست (!)

و خلاصه پس از اثبات مرجعیت نامبرده، قدری هم به بیوگرافی او می پردازد و می نویسد:  
وقت خرمن خوشه چینی کرده است  
با بزرگان همتشینی کرده است  
سوی «قم» با فتوی دل میروید  
در «هزار» و سیصد و چل» میروید!  
و الی آخر...!

همانطور که خوانندگان عزیز می توانند دریابند، این شعر بلند که بظاهر در ثنای يك میت تازه از نفس افتاده نوشته شده، نه فقط ناراحت کننده نیست، بلکه هم خوشحال کننده است که بالاخره طرف مربوطه با مرگ خود حق را به حقدار رسانده است! در همین مورد بد نیست به یکی از دهها مصاحبه ای هم که با آخوند های مختلف درباره اراکی شده است اشاره کنیم که طی یکی از آنها آیت الله مصباح یزدی که قرار است درباره مراتب

# برخی از استفتائات رهبر شیعیان جهان منهای ایران!



در وانفاسی نمایشات آخوندی برای انتخاب مرجع جدید، مردم ایران این شانس را هم داشتند که با برخی از استفتائات علی خامنه‌ای آشنا شوند و برای سرنوشت غم انگیز خود، در استانه قرن بیست و یکم بگریزند.

باید گفت که از فردای مرگ اراکی، نشریات وابسته به رژیم هر روز به انتشار برخی از استفتائات ولی فقیه پرداختند، تا ایرانیان را از مشغله‌های علمی نامبرده مستفیض سازند و آنان را برای «رجوع» به وی متقاعد کنند. البته چون بعد ها ورق برگشت و ایشان، افتخار مرجعیت را فقط به شیعیان خارج از ایران دادند، قاعدتاً ایرانیان باید بفکر مرجع دیگری باشند و بریده استفتائات ایشان را هم برای آشنایان خود در خارج از کشور پست کنند!

در اینجا بعنوان یک تشریح چاپ خارج از کشور بد نیست هموطنان تبه‌مندی مان با برخی از نظرات ایشان آشنا شوند:

سؤال: با توجه به باز شدن مرز نوردوز و ارتباط جمهوری اسلامی ایران با کشور شمالی ارمنستان و استقرار پرسنل شاغل گمرک در محل خواهشمند است معظّم له نظر شرعی خود را در این ارتباط صادر فرمائید:  
۱- معمولاً پرسنل شاغل در محل با مسافرین احوالپرسی و بست می دهند.

۲- به احتمال در یک محفل مهمانی با هم صرف غذا می نمایند.

۳- با توجه به اینکه مسافرین و مهمانهای خارجی برای کارمندان گمرک خوردنی تعارف می کنند که امتناع ایشان با کدورت خاطر آنان همراه است.

۴- در مواقع بارندگی که لباسها و بستها خیس می باشند و در حین بازرسی بدنی و بازرسیهای دیگر که با تماس مستقیم همراه باشد.

جواب: بست دادن با اهل کتاب و تماس با لباس و بست و بدن خیس آنان و شرکت در محفل مهمانی و صرف غذای آنان و قبول هدایای خوردنی آنان اشکال ندارد، ولی در غذا های گوشتی که حلیت و طهارت آن موقوف بر تذکیر است، جواز تناول بر احراز تذکیر شرعی، است، و همچنین در لباس و بدن آنان در صورت علم به سابقه نجاست عرضی خارجی، بنای بر طهارت محتاج به احراز تطهیر است، و در مورد غیر اهل کتاب از غیرمسلمین که محکوم به نجاست ذاتی هستند، باید در بست دادن و تماس بدنی و تناول غذای آنان مسائل طهارت و نجاست را مراعات نمایند.

سؤال: در کشور های خارجی سیستم اتوبوسرانی یا فروشگاهها

علمی و محاسن اخلاقی میت نامبرده صحبت کند، مهم ترین خصوصیت نامبرده را این میدانند که «مثل یک رعیتی که در مقابل رعایی» ایستاده باشد، خود را موظف میدانست که «اوامر او را اطاعت کند». و از این «محاسن اخلاقی» چنین نتیجه میگردد که نامبرده «با این کار درسی به دیگران و آیندگان دادند که در مقابل ولی امر مسلمین چگونه باید رفتار کنند.»

## سیاست شلاق فراموش نشده است!

در پشت پرده این دریای تملق و تبلیغات و هیاهو، البته روحانیون مخالف رژیم نیز فراموش نشده اند و حساب آنها با مسئولین امنیتی مربوطه است.

خبر هائی که از ایران می رسد، نشان دهنده تعرض آشکار و قدرت نمایانه پاسداران و مأموران امنیتی رژیم، علیه منتظری و سید صادق روحانی است. گفته میشود که صادق روحانی سخنرانی شدید الحنی علیه گردانندگان رژیم کرده و بلافاصله خانه اش تحت محاصره قرار گرفته است. تاکنون تعدادی از طلاب هوادار وی را دستگیر کرده و به زندان انداخته اند، حزب ملت ایران خبر میدهد که نامبرده نامه شدید الحنی به محمد یزدی نوشته و در آن ضمن انتقاد شدید به اوضاع کشور، تقاضای خروج از ایران کرده است.

اطلاعیه هائی نیز با امضای «پیروان حضرت آیت العظمی سید صادق روحانی» در قم پخش شده و در آنها آزادی ۶ تن از هواداران نامبرده تقاضا شده است.

در همین زمان، محاصره خانه منتظری نیز تنگ تر شده و رفت و آمد به آن را ناممکن کرده اند. در همین دوران نامه ای بدون امضاء در سطح وسیع در تهران و قم و شهر های دیگر پخش شده که در آن متذکر شده اند که تمام مشخصات مرجعیت «در رابطه با فقیه والا مقام حضرت آیت الله العظمی منتظری محقق است» و «همچنین تألیفات ارزنده و درس پربرکت و سوابق انحصاری شان نیز شاهد و گویای این نکته است.»

در این اعلامیه، همچنین یادآوری شده که «عده زیادی از حضرات آیات و علمای بزرگوار به ایشان ارجاع میدهند» و سپس نام ۱۴ نفر از شخصیت های معروف جمهوری اسلامی به عنوان کسانی که به نامبرده رجوع می کنند در آن ذکر شده است. مهدوی کنی، موسوی اردبیلی، محمدی کیلانی، محقق داماد و خلخالی از زمره نامبرده شدگان هستند.

این اعلامیه البته بلافاصله در نشریات کشور و از قول «جمعی از طلاب حوزه علمیه قم» تکذیب شد و «اخبار منتشره در این زمینه، جعلی» ارزیابی گردید.

در همین زمینه ها، میثوان به مقالاتی در روزنامه «جمهوری اسلامی» اشاره کرد که از «تلاش های نگران کننده ای» نام می برد که می خواهند

بصورتی است که مثلاً در مورد اتوبوس به راحتی می توان مبلغی کمتر از کرایه پرداخت کرد بدون اینکه راننده متوجه شود یا در فروشگاهها از چیز هایی استفاده کرد (مثل خوردن شکلات و... بدون پرداخت پول یا اینکه کسی متوجه شود) حکم مذکور و موارد مشابه چگونه است؟

جواب: تصرف اموال غیر بدون اجازه و استفاده از اموال حکومت یا مردم بدون پرداخت اجرت جایز نیست.

سؤال: در بعضی بیمارستانها برای اینکه بفهمند انسان بچه دار می شود یا نه، از مرد می خواهند که با عمل استمناء متنی خود را در اختیار آزمایشگاه قرار دهد. آیا این کار جایز است؟

جواب: استمناء شرعاً حرام است و مجرد اطلاع از امکان بچه دار شدن مجوز شرعی استمناء نمی شود، مگر آنکه اطلاع از علت عدم تولد زوجین متوقف بر استمناء جهت آزمایش باشد.

«مرجعیت را به مسیر دیگری... بکشاند»

واضح است که سردمداران رژیم، کمترین توهمی درباره تفاوت میان مخالفان خود و روحانیونی که ساکت و بی درسر قلمداد میشوند، بخود راه نمی دهند و روش هایشان نیز در مورد این دو گروه کاملاً حساب شده و متفاوت است. وزارت اطلاعات و امنیت نقش خود را بخوبی میدانند و همه جا در محافل روحانی حضور دارد.

بی جهت نیست که خامنه ای در سخنرانی معروف «انصراف» از مرجعیت داخل کشور، تأکید کرد: «ما از آن کسانی که با وجود شایستگی یک کلمه از خودشان اسمی نمی آورند زیاد داریم» و «من برای خاطر این است که از قبول بار مسئولیت مرجعیت استنکاف می کنم، چون آقایان بحمد الله هستند و نیازی به این معنا نیست»

وی البته سیاست شلاق را نیز فراموش نکرد و روحانیون مخالف رژیم را «آخوند های بی سواد» «یا فراری» و «بدنام و روسیاه» توصیف کرد که «پول در مشتشان می گذارند» تا علیه رژیم صحبت کنند.

وی آنگاه صریحاً به «کسانی که در داخل ایران هستند» و «بستگاههای استکباری برای مرجعیت به آنها دل بسته اند» حمله کرد و آنها را تهدید کرد که می توانند مورد خشم «ملت» واقع شوند: «ملت ایران از خائنین نمی گذرد. تا امروز هم نگذشته است. در آینده نیز نخواهد گذشت.»

## آتش بس موقت

### کی پایان می یابد؟

حوادث سیاسی و بحران ناشی از بیلتکلیفی درباره مرجعیت، اینبار نیز، با کناره گیری خامنه ای، دوباره به آینده نامعلوم محول شد. واضح است که طرفداران سناریوی برنده، حالا باید بی درسر ترین آخوند ممکن را از میان نامزدهای خود انتخاب کنند. از هم اکنون معلوم است که کاندیدا های تا به امروز اعلام شده، از نظر مرتبه علمی و ضوابط مرجعیت، تفاوت چندانی با خامنه ای ندارند و ضوابط انتخابشان، بیش از هر چیز، برطرف کردن منشاء نگرانی های رژیم اسلامی، و نه صلاحیت صرف مذهبی آنها بوده است.

بدون شک، رقابتی نیز که میان باقی ماندگان درخواهد گرفت، ضوابط سیاسی، یعنی میزان نزدیکی، هم نظری، یا سرسپردگی آنان را به رژیم پر رنگ تر از معیار های مذهبی خواهد کرد. اینبار گردانندگان رژیم، شانس یافتن یک پیرومرد از حال رفته را ندارند و باید میان کسانی انتخاب خود را انجام دهند که کمترین خطر را از نظر سیاسی برای رژیم داشته باشند.

روشن است که این ضابطه، براهمیت، توانائی آنان را برای انتخاب شخصیتی که از نظر سلسله مراتب مذهبی، نیز بلامنازع باشد یا لااقل از مشروعیتی کمتر آسیب پذیر بهره جوید، به مراتب کاهش خواهد داد و به این ترتیب نطفه بحران جدیدی در بطن این رژیم قرون وسطائی پسته می شود، که باز هم در آینده نه چندان دور، به صحنه سازی ها و تشنجات فلج کننده نوینی خواهد انجامید.

# رأی بحث انگیز دادگاه قاتلان دکتر بختیار در پاریس

نجات داده اند؟ دادگاه این سؤال را کاملاً نپذیرفت.

واقعیت این است که اگر سرحدی در این ماجرا بیگناه بوده است و حکم برانست وی نیز بحق صادر شده باشد، این حکم نه تنها ذره ای از مسئولیت های مستقیم رژیم در طراحی و تدارک سوء قصد به جان شاپور بختیار و عملیات فرار قاتلین وی از سوئیس نمی کاهد که بر آنها می افزاید. آخر برای مفقود شدن پاسپورت یک مأمور دولت عازم مأموریت در مکانی که تحت کنترل و مراقبت همه جانبه سرویس های اطلاعاتی رژیم قرار دارد، آنهم بعد از تحویل گرفتن آن بتوسط همین مأمورین، چه دلائلی می تواند وجود داشته باشد؟ چسب این که همه این ماجرا زیر سر رژیم و بخشی از نقش های دستگاه های اطلاعاتی و امنیتی آن در جهت تکمیل نقشه ها و مقاصد شبکه تروریستی اش در اروپا و در این مورد خاص بمنظور فرار دادن قاتلان دکتر بختیار بوده باشد؟

اگر این سؤال تائیدیه گرفته نمی شد، چه کسانی جز مأمورین و آدمکشان رژیم شناسائی می شدند؟ نورش و معاشات دستگاه های اجرائی و قضائی فرانسه در مقابل عملیات تروریستی جمهوری اسلامی به بهانه رعایت مصالح ملی تا کنون هیچ حاصلی جز تشویق تروریسم دولتی و قتل مخالفین سیاسی رژیم در خارج از کشور نداشتند است.

متأسفانه رأی ناقص این دادگاه در ششم دسامبر ۱۹۹۴ یکبار دیگر سرگردانی و ناپیگیری مسئولین دستگاه های قضائی و نیز معاشات و بند و بست دستگاه های اجرائی این کشور را در مقابله با تروریسم دولتی بنمایش گذاشت.

واکنش های رژیم، مطبوعات و رسانه های گروهی وابسته به دولت، نسبت به احکام صادره: بنا به گزارش خبرگزاری فرانسه مقامات دولتی ایران که تلویحاً از رأی صادره دادگاه ویژه جنائی پاریس در مورد متهمان به قتل دکتر شاپور بختیار اظهار رضایت نموده اند، صدور این رأی را در گرم کردن روابط دو جانبه ایران و فرانسه مؤثر میدانند.

مقامات دولتی و مطبوعات وابسته به رژیم در حالیکه خبر آزادی زین العابدین سرحدی، کارمند سفارت ایران در برون (سوئیس) را در رأس خبر ها قرار داده و بر آن تأکید میکردند، آشکارا هیچ اشاره ای به اتهامات دانستان و وکلای شاکیان علیه دولت ایران، که در تمام مدت پنج هفته دادگاه ادامه داشت، ننموده و آراء سنگین صادره را علیه دو متهم دیگر نادیده گرفتند.

رادیو و تلویزیون ایران دادگاه و احکام صادره را کاملاً با سکوت برگزار کرد. روزنامه ایران نیوز، نزدیک به دولت ایران، در سوره مقاله خود پیرامون این دادگاه، از قول ناظران سیاسی در تهران نوشت: «ابری که بر منشاسبات دو جانبه ایران و فرانسه سایه افکنده بود، با صدور این حکم، زوده شد.»

روزنامه سلام که غالباً موضع پرعلیه فرانسه دارد، با عنوانی درشت در صفحه اول خود در این رابطه نوشت: «بر اساس رأی قضات فرانسوی، دولت ایران هیچ نقشی در قتل شاپور بختیار نداشته است.»

علی اکبر ولایتی، وزیر امور خارجه ایران، که بمنظور شرکت در جلسه وزراء «سازمان کنفرانس اسلامی» در رابطه با بوسنی در ژنو بسر میبرد، در این رابطه اظهار داشت: «صدور این رأی ثابت نمود آنچه که ما از ابتدا می گفتیم حقیقت داشت.»

«ما همواره می گفتیم که دولت ایران در این ماجرا ها (این ترور ها) نقشی ندارد و حالا خود شاهد هستید که دادگاه های شما بیگناهی دولت ایران را بدین ترتیب به اثبات رسانیدند.»

روزنامه کیهان وابسته به جناح افراطی (حزب الهی) و ضد غربی، اظهار نظر صریحی در باره رأی دادگاه نکرد و فقط یادآوری نمود که در سپتامبر گذشته آقای رفسنجانی رئیس جمهور اظهار داشت بود که این دادگاه با مسائل سیاسی آمیخته نشود، رأی صادره به نفع ایران خواهد بود.

خواند. وی بعد از توضیحات مفصّلی درباره خواسته ها و تمایلات رهبران رژیم و از جمله خلخال معروف به جلاذ رژیم در مورد ضرورت قتل بختیار در اوائل انقلاب به تشریح نقش فلاحیان وزیر اطلاعات و امنیت رژیم جمهوری اسلامی پرداخت و گفت این عنصر در تمامی ماجرا های ترور و جنایت رژیم بست داشته و دارد و اضافه کرد که وی هم اکنون سمت وزارت اطلاعات و امنیت رژیم را بعهده دارد.

رئیس دادگاه ایو ژاکوب، در عوض، در طول تمام جلسات دادگاه همواره کوشش داشت (احتمالاً بخاطر رعایت به اصطلاح مصالح ملی و توافق با رهبران اجرائی مملکت) وکلای و شاهدان و حاضران در دادگاه را از پرداختن به جنبه سیاسی و یا در واقع از بیان کشیدن مستقیم پای جمهوری اسلامی در این پرونده باز دارد. اگرچه غالباً بخاطر علائم و شواهد غیرقابل انکاری که از سوی شهود و وکلای در اختیار دادگاه قرار می گرفت (و اینهمه بدون تردید فقط بخش کوچکی از همه اطلاعاتی بود که در اختیار دستگاه های اطلاعاتی و امنیتی قرار داشت) تلاشهای وی به نتیجه مطلوبی نمی رسید. ولی سوانجام در آخرین جلسه دادگاه و قبل از اینکه هیئت قضات وارد شور شود، سنوالات سیزده گانه گانه ای را بعد از قرائت در جلسه در اختیار آنان قرار داد، که می می کردند. این سنوالات عمدتاً به متهمین حاضر و غایب در دادگاه مربوط می شد و در هیچکدام از آنها بطور مستقیم به رژیم جمهوری اسلامی و نقش و مسئولیت های شبکه های تروریستی وابسته به آن در طراحی و اجرای این جنایت اشاره نمی رفت. طبیعی است در چنین شرایطی رأیی که می بایست از پاسخهای داده شده به این سنوالات منتج گردد، نمی توانست شامل محکومیت رژیم و یا حد اقل وزارتخانه های اطلاعات و پست و تلگراف آن باشد.

تلاشهای ایوژاکوب و هم چنین رأی نهائی دادگاه، البته مورد قرداندی وکلای سرحدی که از سوی جمهوری اسلامی استخدام شده بودند، قرار گرفت و نشریات و محافل سیاسی وابسته به رژیم و از جمله وزارت خارجه نیز کوشیدند که رأی صادره از سوی دادگاه و بویژه آزادی سرحدی را علیه رژیم روز افشاکاری که علناً رژیم و دستگاه های تروریستی آن را زیر سؤال می بود، مترادف با عدم دخالت خود در این سوء قصد و نیز برانست رژیم قلمداد نمایند.

خانم فرانسواز روتسنگی، رئیس جمعیت «خطرا» سوء قصد» که خود یکی از قربانیان انفجار های تروریستی در پاریس می باشد، بعد از صدور رأی دادگاه در مصاحبه ای با خبرگزاری فرانسه اظهار داشت: «این اولین باری بود که در فرانسه رجوع سه گانه تروریسم در جایگاه متهمان حضور داشتند. متهم به قتل (اشاره به وکیل راد)، مأمور تدارکات اشاره به سرحدی) و نماینده ایران (اشاره به مسعود هندی). در سرتاسر جلسات دادگاه شاهد بودیم که وزارتخانه های پست و تلگراف و اطلاعات و امنیت رژیم مورد اتهام قرار می گرفتند و دولت ایران زیر سؤال بود. مایه تأسف است که امشب در این دادگاه دولت ایران محکوم نشد.»

خانم شهین تاج بختیار همسر شادروان بختیار نیز بعد از صدور رأی دادگاه، ضمن اظهار تأسف از آزادی سرحدی اظهار داشت: «قتل همسر من یک عمل تروریستی و سیاسی بود که دولت جمهوری اسلامی مرتکب شده است. با صدور این رأی امشب در سفارت ایران به ریش دستگاه قضائی فرانسه خواهند خندید.»

در همین رابطه علی شاکری رهبر نهضت مقاومت ملی در گفتگویی با بخش فارسی رادیو فرانسه اظهار داشت: «با آزادی آقای سرحدی، کمتر از همیشه احساس امنیت می کنیم... اینکه چطور پاسپورت یک مأمور دولت ایران در کشوری که همه امور خصوصی مردم تحت کنترل پلیس است، در فرودگاه مهرآباد و در دست همین پلیس مفقود شده است و بوسیله آن پاسپورت آمده اند و قاتلین را

محاکمه سه تن از متهمان قتل دکتر شاپور بختیار و منشی وی آقای سرروش کتیبه که از ۲ نوامبر ۱۹۹۴ در دادگاه ویژه جنائی پاریس آغاز شده بود، در روز سه شنبه ۶ دسامبر ۱۹۹۴ بعد از ۵ هفته پایان یافت. در پایان جلسات و بعد از ۴ ساعت شور هیئت هفت نفره قضات، ایوژاکوب رئیس دادگاه رأی دادگاه را بشرح زیر قرائت کرد:

– علی وکیل راد متهم ردیف اول محکوم به حبس ابد یا ۱۸ سال حبس اجباری و غیرقابل تفویض

– مسعود هندی متهم ردیف دوم، محکوم به ده سال حبس یا دو سوم مدت حبس اجباری و غیرقابل تفویض

– زین العابدین سرحدی کارمند سفارت جمهوری اسلامی در سوئیس – متهم ردیف سوم تبرئه

به جز سه نفر فوق ۶ نفر دیگر نیز بطور غیابی محاکمه گردیدند و پرونده آنها همچنان باز بوده و تحقیق و بررسی درباره آنها ادامه دارد. این ۶ نفر عبارتند از:

– حسین شیخ عطار مشاور وزارت پست و تلگراف و تلفن

– مسعود ادیب متهم به تهیه خانه و گذرنامه جعلی برای وکیل راد و آزادی

– ناصر قاسمی ژنرال متهم به کمک به آزادی برای فرار از سوئیس

– غلامحسین شوریده شیرازی به اتهام کمک به ورود قاسمی ژنرال به سوئیس

– و بالاخره فریدون بویراحمدی و محمد آزادی که مستقیماً در جریان قتل دکتر شاپور بختیار و سرروش کتیبه مشارکت داشته اند.

\*\*\*\*\*

در سرتاسر جلسات دادگاه باستاند گفته ها و مدارک ارائه شده از سوی وکلای شاکیان خصوصی، شهود، مأموران تحقیق و بویژه دانستان دادگاه نقش و مسئولیت دولت جمهوری اسلامی و وزارت اطلاعات و امنیت آن در طراحی این جنایت بوضوح نشان داده شد که در زیر مختصراً به چند نمونه از آنها اشاره می کنیم:

کمیسر روبین کمیسر ویژه تحقیق در گزارش خود با قاطعیت اظهار داشت که «تشکیلاتی که برای انجام نقشه این جنایت کار خود را از ماه آوریل ۱۹۹۱ یعنی ۴ ماه قبل از ارتکاب جنایت آغاز کرد، به تشکیلات سازمانهای مخفی امنیتی شباهت داشت» وی در پاسخ وکیل شاکیان خصوصی که می پرسید چنین تشکیلاتی می توانست از سوی مأمورین سرویس مخفی امنیتی جمهوری اسلامی هدایت شود با قاطعیت بیشتری جواب مثبت داد.

بنا بر گزارش بازپرس پلیس روم، هم در آپارتمانی که بویر احمدی و علی وکیل راد بعد از ارتکاب جنایت خود را در آن مخفی کرده بودند و هم در هتل ماتر سوئیس که مأموران ویژه فرار دادن قاتلان از سوئیس در آن اقامت داشتند و نیز در خانه رابط آنها در ترکیه شماره تلفن های وزارت پست و تلگراف و نیز شماره تلفن فلاحیان که در آن زمان معاون وزارت اطلاعات بود، پیدا شده است و در حد فاصل ۷ تا ۱۲ اوت ۱۹۹۱ پنج بار به این شماره ها تلفن کرده بودند. در این امکان همچنین شماره تلفن های دیگری از رادیو تلویزیون و وزارت پست و تلگراف پیدا شده بود.

ژان پل لوی یکی از وکلای شاکیان خصوصی اظهار میدارد: «تمام شواهد و مدارک ثابت می کند که جمهوری اسلامی و وزارت اطلاع و امنیت این رژیم نقش اساسی را در این ماجرا بعهده داشته اند.»

و بالاخره ژاک موتون دانستان دادگاه ویژه جنائی در جلسات جمعه ۲ دسامبر و دوشنبه ۵ دسامبر در کيفرخواست خود، مستقیماً دولت جمهوری اسلامی ایران را مسئول قتل بختیار

# مشارکت در بحث «مسأله آلترناتیو»

بابک امیرخسروی

نیروی های سیاسی که جوهر تفکر و عملکرد آنها ضد آزادی و دموکراسی است، بر سر موازین دموکراسی و اصول و قواعد آن به توافق رسید یا نه؟ واقعاً شکست آور می نماید که فرخ نگهدار می پندارد، و به ما نیز توصیه می کند که با حکومتیان یا تمام جناح های رژیم، یعنی با طرفداران نظامی که جوهر آن بر ولایت فقیه استوار است، که خود نافی حاکمیت مردم و مغایر با اصول و مبانی رژیم دموکراسی است، می توان در بحث مربوط به استقرار دموکراسی در ایران به توافق و تصمیم گیری مشترک رسید و قواعد یک رژیم پارلمانی و انتخابات آزاد را تدوین نمود. و الا اگر چنین توهم و برداشت نادرستی در میان نبود، طرح آن در برنامه روز چه ضرورتی داشت. به همین ترتیب است توصیه ایشان نسبت به سازمان مجاهدین خلق که یک جریان سیاسی استوار بر یک «رهبر» قدرقدرت و فاقد هرگونه بنیاد سازمانی دموکراتیک است. سازمانی که حتی در خارج کشور و در موضع اپوزیسیون کادر های مخالف و دگراندیش خود را به زندان می افکند و تمام احزاب و سازمان ها و شخصیت های دگراندیش و منتقد این سازمان را بیاد ناسزا می گیرد و سخت هژمونیکست است.

چقدر ساده اندیشی است که بپنداریم با گفتگو و استدلال می توان تمام جناح های رژیم جمهوری اسلامی در کیفیت کنونی یا رجوی ها را سر عقل آورد و قانع کرد که به موازین دموکراسی تن دهند و به درک ما از آزادی بپیوندند!

استدلال کسانی که می گویند «حکومتیان» از «دم عامل سرکوب اند» و «جناح های رژیم» با همه اختلاف هائی که با هم دارند در اصول نظام ولایت فقیه که آشکارا نافی حکومت مردم بر مردم و دموکراسی، توافق دارند، یک واقعیت خشن و دردناک است نه بهانه گیری. و تا چنین است، چگونه می توان با آن ها «برای استقرار دموکراسی» و اصول و قواعد آن به توافق رسید؟ بگذریم از رابطه فیل و فنجان که میان «حکومتیان» و ما برقرار است و تا چنین است هیچ منطق و برهانی، حتی اگر مسیحا نفس باشیم، در آن ها و نه در هیچ کس، کار ساز نخواهد بود.

ابلجی های رژیم نظیر آقایان نادر صدیقی و نجاتی که به این و آن تلفن می کنند و سخن از میز گرد وسیع و دیالوگ می زنند، هدفی جز بازی دادن اپوزیسیون و توهم آفرینی و تهیه خوراک تبلیغاتی به نفع رژیم در سطح جهانی ندارد. زیرا دیالوگ و میزگرد وسیع و گشایش سیاسی باید از کشور و با اپوزیسیون شناخته شده درون مرزی آغاز گردد و ثمرات خود را در زندگی سیاسی کشور نشان بدهد. شاهد این گونه شایعات، مقاله نادر صدیقی در نشریه هفتگی نیمروز (شماره ۲۸۸ جمعه ۶ آبان ماه) و شایعاتی است که در اطراف دادگاه میکونوس برلین براه انداختند و موجب سوء تفاهات فراوانی شدند. لذا باید با هشجاری دست به قلم برد تا بازار شایعات از آنچه هست داغ تر نگردد.

فرخ نگهدار مسأله را طوری مطرح می سازد که گویی ما اصولاً با دیالوگ با دیگران مخالفیم! منتهی ما، میان گفتگو و همکاری سیاسی با اتحاد و ائتلاف سیاسی فرق می گذاریم و دو موضوع را از هم بسیار متفاوت می دانیم. نمایندگان ما و نیز سازمان اکثریت در جلسات متعددی شرکت داشتیم که دگراندیشان و از جمله طرفداران پادشاهی مشروطه نیز حضور داشتند. ما در اعلامیه مشترک با جمهوری خواهان ملی و نهضت مقاومت ملی، در عین بیان صریح و مواضع انتقادی خود، از رهبری سازمان مجاهدین دعوت کرده ایم و سخت دنبال آن هستیم که «نمایندگان خود را به جلسات متعدد بحث و تبادل نظر سازمان های آزادی خواه ایران، منجمله امضا کنندگان این اعلامیه اعزام دارد، تا راجع به عقاید و افکار و سیاست و خط مشی خود و دیگران در محیطی آرام و در مقابل عموم مردم به گفتگو و استدلال بنشینیم». منتها همان گونه که در این اعلامیه نیز تصریح شده، موضوع گفتگو و بحث باید روشن باشد. ما برای بند و بست و بگیر و بستن و خوراک تبلیغاتی، گفتگو با عوامل قدرت و نیرو هائی که نماد استبداد و توتالیتاریسم هستند مفید نمی شماریم. اما برای بحث و نقد مواضع آن ها و توضیح و دفاع از مواضع خود

مقاله فرخ نگهدار تحت عنوان «در مسأله آلترناتیو» در شماره ۹۲ نشریه کار، محرک اصلی من در نگارش این نوشته است. زیرا ایشان مطالبی مطرح کرده اند که از محدوده سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) فراتر می رود. استراتژی احزاب و سازمان های دیگر را نیز در سیاست های ائتلافی و مبارزاتی، که متحد آن سازمان هستیم، به نقد می کشد. پرداختن و بررسی نوشته فرخ نگهدار از این جهت نیز ضرورت دارد که ایشان از اندیشه پردازان اصلی سازمان اکثریت و طی دوران طولانی رهبر آن بود و هنوز نیز در محافل سیاسی ایران، نماد آن تلقی می شود.

قصد من در این نوشته پرداختن به بعضی نظریات اوست که جنبه عام دارند. و از وارد شدن در بحث های درون سازمانی و برخورد های ناشی از گرایش های مختلف آن سازمان، با وجود اهمیت آن ها، پرهیز می کنم. به خصوص اینکه تا کنون دو مقاله از ف. تابان و قربانعلی عبد الرحیم پور در همان نشریه به چاپ رسیده و به تفصیل به نقد نوشته فرخ نگهدار و این جنبه ها، پرداخته اند.

استخوانبندی مقاله نگهدار بر چند اندیشه محوری استوار است. اما پیش از پرداختن به آن، لازم می بینم برای آن دسته از خوانندگان «راه آزادی» که نوشته ایشان را نخوانده اند یا سطحی از آن گذشته اند، یادآوری نمایم که ایشان چهار نیروی عمده در صحنه سیاسی ایران را به مثابه آلترناتیو حکومتی یا نیرو هائی که مشارکت آنها در تعیین سرنوشت کشور الزام آور است، برگزیده اند. این نیرو ها عبارتند از: ۱- «طیف وسیع سلطنت طلبان که می گویند این رژیم برود، رژیم سلطنتی از نو برقرار شود و رضا پهلوی پادشاه گردد». ۲- «مجاهدین و متحدان آن» یا «شورای ملی مقاومت». ۳- طرفداران رژیم جمهوری اسلامی که با عناوین: «حکومتیان»، «تمام جناح های رژیم» و یا «همه جناح های رژیم»، از آن ها نام می برد. ۴- آنچه فرخ نگهدار طیف نیرو های چپ دموکرات و ملیون می نامد که هم اکنون بر محور سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، جمهوری خواهان ملی، حزب دموکراتیک مردم ایران، نهضت مقاومت ملی و حزب دموکرات کردستان ایران در کار گفتگو و بررسی تدوین یک «توافق نامه مشترک پیرامون اهداف سیاسی مشترک» هستند. نگهدار از این طیف با نام «آلترناتیو چهارم» یاد می کند. و بالاخره به این چهار نیروی عمده، «گروه های هوادار دیکتاتوری پرولتاریا» را هم می افزاید.

## اندیشه محوری مقاله فرخ نگهدار

اندیشه محوری مقاله در این جمله خلاصه می شود: این چهار مؤلفه که عمده ترین ارکان سیاسی جامعه کشورند باید حول اصول و قواعد یک رژیم مبتنی بر دموکراسی و انتخابات آزاد به توافق برسند. و الا تکرار این که «دموکراسی برای ایران والاترین خواسته تاریخی است و حصول آن نیز جز از راه جمهوری پارلمانی و انتخابات آزاد میسر نیست، راه به جایی نمی برد. زیرا نه تجربه شده است و نه قابل تصور! در همین راستای فکری، در برابر کسانی که استدلال می کنند: «حکومتیان از دم عامل سرکوب و کشتار و فلاکت کشورند» و به «طافوتیان» چگونه می توان اعتماد کرد که تغییر ماهیت داده باشند و سلطنت در ایران عین دیکتاتوری است، و یا «رفتار خصمانه مجاهدین و نفرت پراکنی علیه دیگران جایی برای باور به آن ها باقی نگذاشته است»، بجای پاسخ اقتناعی فقط این را می گوید که: «استدلال ها هر چه باشد نتیجه آنست که در طرح آلترناتیو ما برای استقرار دموکراسی در ایران، دست کم سه نیروی عمده از مشارکت در تصمیم گیری برای تعیین سرنوشت کشور کنار گذاشته شده و به مقابله با آن فراخوانده می شوند».

چشم استفندیار نوشته فرخ نگهدار در همین طفره رفتن از پاسخ به سؤالات بالاست. زیرا مسأله اساسی این بحث در این است که آیا می توان با قدرت ها و



## ضرورت مرزبندی صف ها

اپوزیسیون آزادی خواه و همدار دموکراسی اگر می خواهد شایسته چنین نام و مقامی باشد و رسالتی داشته باشد و به تکیه گاه و امید ایرانیان داخل و خارج کشور مبدل گردد، باید حساب خود را از حساب عمله و اکره ظلم و ستم جدا سازد و تمام توان و تلاش خود را صرف ایجاد جبهه آزادی خواهان بنماید.

در رابطه با سازمان مجاهدین خلق و شاه الهی ها و طرفداران دیکتاتوری پرولتاریا نیز مطلب از همین قرار است. با این تفاوت، که آن ها در اپوزیسیون جمهوری اسلامی هستند، اما در بحث اصولی درباره دموکراسی و آزادی تفاوت ماهوی با هم ندارند. با سازمان ها و احزاب و جریان های سیاسی که جوهر تفکرشان ضد آزادی و در تباین با دموکراسی است، نمی توان بر سر استقرار دموکراسی و آزادی به تفاهم و توافق رسید.

تا حد اقل تحول واقعی در بنیان فکری این جریان ها به وجود نیاید و آن ها آمادگی خود را برای پذیرش اصول دموکراسی ابراز نکنند، اختلاط ما با آن ها یا هر انگیزه و بهانه ای و یا برقراری مناسباتی که در اذهان مردم و نیرو های اپوزیسیون توهم برانگیزد، کاری میث و زیان بخش است. و این گونه تحولات نیز اساساً حاصل تضاد های درونی و پیامد مبارزات داخلی و خودآگاهی آن هاست.

تناقض فکر و طرح فرخ نگهدار در این است که او می خواهد، حکومتیان و سازمان مجاهدین خلق و شاه الهی ها و طرفداران دیکتاتوری پرولتاریا را آن گونه که هستند، با فشار بازوان نحیف ما به پای میز مذاکره بکشاند و عقیده شان سازد تا ما بر سر قبول موازین دموکراسی و قواعد انتخابات آزاد، به توافق برسند! کاش به جای آن همه بحث، فرخ نگهدار به توضیح و تفهیم همین یک مطلب می پرداخت و نشان می داد چه راه هائی برای گشودن این گره کور و حل تناقض وجود دارد. من بار ها نوشته ام و باز تکرار می کنم که عقیده ام این نیست که رژیم جمهوری اسلامی یا سازمان مجاهدین خلق تغییر و تحول ناپذیرند. کم نیستند دولت هائی که در اثر فشار افکار عمومی و تنگنا های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی، و گاه آگاهی و واقع بینی، تن به تغییرات ساختاری و اصلاحات زده و زمینه را برای تحول جامعه به سوی دموکراسی فراهم ساخته اند. سازمان های سیاسی از این بابت از دینامیسم بیشتری برخوردارند. نیرو های سیاسی پر تجربه و معتبر داخل کشور نظیر نهضت آزادی ایران و حزب ملت ایران، یا شخصیت های سیاسی و فرهنگی بیشماری که در چارچوب جمهوری اسلامی، برای استقرار آزادی و دموکراسی و حاکمیت مردم مبارزه می کنند، بر همین عامل امکان تغییر پذیری رژیم حاکم حساب می کنند و بیهوده سخن نمی گویند. ما نیز که خواستار تحولات سیاسی و مسالمت آمیز کشور به سوی دموکراسی هستیم، بر همین پنداریم.

هم اکنون از درون سازمان مجاهدین خلق تعداد چشمگیری کادر شده و اپوزیسیون را به وجود آورده و تا حدی آرمان های دموکراتیک مجاهدین را منعکس می سازند. ممکن است در اثر مبارزه آن ها و نیاز برای برون رفت از تنگنا ها و بن بست هائی که رهبری سازمان درگیر آنست، زمینه های تحول درونی را در جهت دموکراتیزه کردن سازمان و بینش های آن فراهم سازد. چنین تغییر و تحولی به طور محسوس تر در میان سلطنت طلب ها هم اکنون مشاهده می شود. از درون شاه الهی ها، گرایش مشروطه طلب با پلاتفرم دموکراتیک پا به عرصه حیات گذاشته و فعالیت خود را آغاز کرده است.

بار ها گفته و نوشته ایم که خواست و آرزوی ما این نیست که جریان ها و نیرو های سیاسی فوق الذکر همچنان در نظام فکری استبدادی و توتالیتر باقی بمانند. ما بخاطر دموکراسی و آزادی در ایران، صادقانه آرزومندیم که در همه این جریان ها از جمله در «حکومتیان» و جناح های رژیم، تحولی در این سمت و سو به وجود آید تا کار به شورش و قیام کور که فرجام آن ناپیداست، نیبجامد تا تحولات کشور به سوی دموکراسی از راه های مسالمت آمیز و با پرهیز از قهر صورت گیرد.

پدیده است تا چنین تحولی پیش نیاید، هرگونه درهم شدن با این جریانات، جز توهم آفریدن در اذهان و تضعیف و بی اعتباری جبهه آزادی خواهان و سرگردانی نیرو های خودی، نتیجه ای بیار نخواهد آورد. سیاست ما در قبال این جریانات تا پیدایش چنین تحولی، که تازه معلوم نیست در همه موارد پیش بیاید، بر دو محور استوار است: افشاگری و مبارزه در راه انزوی سیاسی هر جریان فکری استبدادی و توتالیتر. و هم زمان با آن، به مثابه وظیفه ای اساسی تر، تلاش در جهت ایجاد جبهه ای از نیرو ها و

## مبارزان راه آزادی و دموکراسی.

این هنجار، به معنی «حذف» این نیرو ها، یا دعوت به «بگیر و بپند» دیگران، آن گونه که فرخ نگهدار نسبت می دهد، نیست. زیرا مفسر نظر از اینکه ما فاقد چنین قدرت و توانی هستیم، اساساً دست زدن به اینگونه تجاوزات به حقوق دگراندیشان، مغایر با درک ما از آزادی است که جوهر آن بر احترام و حمایت از حقوق دگراندیشان و هر اقلیت فکری و عقیدتی است.

فرخ نگهدار بدرستی می گوید رسالت ما قیل از همه در نقشی است که در راستای تأمین شرایط هم زیستی نیرو ها و گرایش های مختلف سیاسی کشور بر عهده داریم. اما عنایت ندارد که تنها ضمانت اجرایی آن، حاکم شدن درک و تفکر ما از آزادی و دموکراسی در جامعه است. اما تا ما نتوانیم نیرو هائی که هم اکنون طرفدار دموکراسی و آزادی و حاکمیت مردم اند، بر محور یک منشور عام گرد آوریم و واقعاً به یک نیروی مؤثری در صحنه سیاسی ایران مبدل گردیم، هیچ کس و هیچ نیروئی به گفته های ما، هر قدر هم منطقی باشد، ترتیب اثر نخواهد داد. و ظاهراً به این موضوع است که فرخ نگهدار توجه ندارد.

واقعیت دردناک این است که ما هنوز نتوانسته ایم با مؤلفه های مختلف نیرو های سیاسی که اصول و قواعد دموکراسی و حاکمیت مردم را پذیرفته اند به توافق برسیم. در چنین شرایطی اصرار به این که با همین نیرو های پراکنده و چته ضعیف، به سراغ مؤلفه های قدرتمند استبدادی و توتالیتر، از جمله حکومتیان برویم چه نتیجه ای می تواند جز سرخوردگی و توهم بیار بیاورد. چگونه می توان با چنین وضعیتی از راه اعمال فشار (با کدام نیرو و آلات و ادوات؟) بر سه نیروی عمده، آن ها را به سمت مواضع خود سوق داد.

## دو راه حل در مقابله با لبنانی شدن ایران

خطای بنیادی در سیستم فرخ نگهدار و به طریق اولی در طرح او، این است که می پندارد با «حکومتیان»، مجاهدین خلق، شاه الهی ها و طرفداران دیکتاتوری پرولتاریا که بنیان فکری شان استبدادی و هژمونستی است، می توان برای استقرار دموکراسی و قبول اصول و قواعد آن به توافق رسید. لذا هشدار می دهد که اگر نهضت ما به جای طرح توافق ملی با دیگر مدعیان قدرت، کشمکش با آنها را هدف قرار دهد، آن گاه میهن ما سرنوشتی چون لبنان و افغانستان را پیش روی خواهد داشت. در حالی که درست برعکس آن، تنها راه اجتناب از لبنان و افغانستان شدن میهن ما این است که همه مؤلفه های طرفدار آزادی و دموکراسی، از طیف چپ های دموکرات گرفته تا ملیون آزادی خواه و جناح مذهبی ملیون آزادی خواه در یک ائتلاف وسیع سیاسی گرد هم آیند. و با ارائه برنامه حد اقلی به صورت یک منشور عام، خود را به مثابه چانشین دموکراتیک، به مردم ایران عرضه کنند. تا این چانشین دموکراتیک بتواند با کار و فعالیت و صداقت در عمل، افکار و اندیشه های آزادی خواهانه را در میان مردم رسوخ دهد و قاطبه مردم را بدور خود جمع نماید. و اتفاقاً بتواند، تا ممکن است، تمام جریان های سیاسی با تفکر استبدادی و توتالیتر را با استفاده از راه های سیاسی و مسالمت آمیز و اقماعی، در جامعه منزوی سازد.

این است تنها راه جلوگیری از لبنانی شدن ایران. در نبود یک نیروی دموکراتیک وسیع، هژمونست ها و کسانی که کسب قدرت انحصاری هدف آن هاست، برای دستیابی به آن، جامعه ما را بسوی لبنانی شدن سوق خواهند داد. ملاحظه می شود نتیجه ای ها، کارساز نخواهد بود. بدین ترتیب، ملاحظه می شود نتیجه ای که فرخ نگهدار می گیرد درست وارونه آن چیزی است که او و همه ما در جستجوی آنیم و تنها راه دستیابی به آزادی و دموکراسی پایدار و صلح و آرامش در ایران می دانیم.

رشته زنجیر تناقضات فکری فرخ نگهدار وقتی کامل می شود که به اظهارات او درباره وظیفه مردم توجه کنیم. می نویسد: «امروز وظیفه ما نه ارائه یک آلترناتیو حکومتی، که یک آلترناتیو فکری است. نقد طرح هائی که برای نظام حکومتی در ایران و راه دستیابی به آن ارائه شده است. افشای بی پروای تناقضات آن ها با موازین دموکراتیک، اعمال فشار برای تصحیح آن ها و تصحیح خود...» این نظریه ایشان نیز بس شکفت آور است. البته من نمی گویم وظیفه ما، در این و انفسای پراکندگی و ضعف عمومی، ایجاد یک آلترناتیو حکومتی است. اما تقلیل نقش احزاب سیاسی تا حد یک گروه فرهنگی که به تعمق درباره طرح دیگران و نقد آن ها بپردازد، در واقع خواندن فاتحه اپوزیسیون دموکراتیک و بازگذاشتن میدان به مؤلفه های استبدادی است. فرجامی که مسلماً مورد نظر فرخ نگهدار نیست.

# طلای سیاه یا بلای سیاه

توضیح:

وضع اقتصادی جمهوری اسلامی هر روز وخیم تر می شود و بن بست اقتصادی نمایان تر می گردد. برای آشنا کردن و در جریان قرار دادن خوانندگان راه آزادی یا معضلات و وضع اقتصادی کشور، هیأت تحریریه تصمیم گرفت صفحه ویژه ای را به این موضوع اختصاص دهد، آنچه در زیر می خوانید، پیاده شده سلسله گفتار های هفتگی اقتصادی آقای فریدون خاوند در بخش فارسی رادیو بین المللی فرانسه است که با جلب موافقت ایشان صورت گرفته و قدمی در راه تأمین مقصود بالاست. امیدواریم اقدام ما مورد پسند خوانندگان قرار بگیرد و اگر نظر و پیشنهادی در جهت بهبود و گسترش صفحه اقتصادی دارند، از طرح آن مضایقه نکنند.

## هیئت تحریریه

شان را به بهای نیروی کار بسیار ارزان، قیمت نازل و کیفیت مرغوب کالا های خویش را به دست آورده اند. این پدیده های منفی، در اغلب کشور هایی که توسعه آنها بر درآمد نفت متکی بوده - مانند ایران، ونزوئلا و الجزایر - دیده شده است. خروج از چنین تنگنا هایی غیرممکن نیست، ولی به يك تلاش گسترده و دراز مدت نیاز دارد.

## چشم انداز روند خصوصی سازی اقتصاد در جمهوری اسلامی

به موازات پیشروی فرآیند «خصوصی سازی» در اقتصاد های خاورمیانه، بورس اوراق بهادار نیز در شهر های عمده این منطقه به سرعت رونق میگیرد. در واقع بخش خصوصی، که به لکومتیر رشد اقتصادی خاورمیانه تبدیل شده، بیش از پیش از ابزار های نوین مالی، و بویژه بازار بورس، استفاده میکند. روزنامه فرانسوی «لوموند» هفته پیش گزارش داد که کشور های عربستان سعودی، بحرین، مصر، اردن، کویت و عمان بورس های رسمی خود را به وجود آورده اند و کشور های دیگری چون امارات عربی متحده و سوریه، در آینده نزدیک صاحب بورس خواهند شد. در این میان رونق بورس در کشور های عرب خلیج فارس ظاهراً از سایر نقاط خاورمیانه بیشتر است. بازار بورس اردن نیز به برکت برخورداری از رشد اقتصادی این کشور وپی آمد های صلح با اسرائیل، از فعالیت چشمگیری برخوردار است. با اینهمه ناظران اقتصادی بیشتر به آینده بورس بیروت چشم دوخته اند و معتقدند که اگر بازگشت لبنان به حالت عادی با آهنگ کنونی ادامه پیدا کند، بیروت در چند سال آینده به مهم ترین مرکز مبادله سهام در خاورمیانه تبدیل خواهد شد. حتی در سوریه نیز فرآیند آزاد سازی اقتصادی به تدریج به ایجاد يك بورس رسمی منجر میشود.

در جمهوری اسلامی فرآیند خصوصی سازی پس از پایان جنگ ایران و عراق، با آغاز نخستین برنامه پنجساله آغاز شد. برنامه اول خواستار تشویق و حمایت از ایجاد تشکل های صنعتی، معدنی و تخصصی و واگذاری سهام صنایع دولتی و ملی گردید. هدف خصوصی سازی کاستن از حجم مسئولیت های دولت بود که حدود هفتاد درصد فعالیت بخش های مختلف تولیدی و اقتصادی را زیر کنترل داشته و دارد. بر اساس برنامه اول، هیئت وزیران جمهوری اسلامی در مصوبه ۲۹ اردیبهشت ۱۳۷۰، تعداد ۲۹۱ شرکت دولتی را برای واگذاری به بخش خصوصی در طول برنامه پنجساله اول در نظر گرفت. ولی اجرای این مصوبه با هزار و یک مانع روبرو گشت. برنامه اول در زمینه خصوصی سازی، عملاً به يك دهم هدف های خود نیز دست نیافت. به گفته منابع آگاه در جمهوری اسلامی، ارزش کل دارایی شرکت های دولتی چهار صد هزار میلیارد ریال برآورد میشود، حال آنکه تا امروز مجموع ارزش دارایی های واگذار شده به بخش خصوصی از يك هزار و پانصد میلیارد ریال هم کمتر بوده است. همان منابع میگویند برنامه پنجساله دوم، که قرار است از آغاز سال ۱۳۷۴ به اجرا گذاشته شود، به سبب ابهام های خود، فرآیند خصوصی سازی را حتی از آنچه هست، کند تر خواهد کرد. دکتر بهمن آرمان،

نفت که زمانی «طلای سیاه» لقب گرفته بود، برای بسیاری از کشور های نفتخیز به «بلای سیاه» بدل شده است. در ایران نیز کارشناسان و متفکران اقتصادی سال ها است توسعه واقعی کشور را در رهائی از اقتصاد نفتی و افزایش صادرات غیرنفتی جستجو می کنند. با این همه، ساختار های اقتصادی ایران همچنان زیر تسلط نفت است و از این نوسانات بهای این محصول در بازار های جهانی به شدت تأثیر می پذیرد.

در آخرین کنفرانس ماهانه مؤسسه تحقیقات پولی و بانکی، که در بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران برگزار شد، دکتر احمد یزدان پناه استاد دانشگاه درباره تأثیر شرکتهای نفتی بر متغیر های کلان اقتصادی با توجه به تجربیات ایران، الجزایر و عربستان سخن گفت. منظور از شوک نفتی، افزایش شدید بهای نفت در سال های ۱۹۷۳ و ۱۹۸۰ میلادی است.

در عوض، خد شوک، به کاهش یکباره بهای این محصول، بویژه در نیمه سال های ۱۹۸۰، اطلاق میشود. این تکان های شدید، به نظر صاحب نظران، در تشدید عدم تعادل ها و تنگنا های اقتصادی کشور های نفتی طی بیست سال اخیر تأثیر فراوان داشته است. در بررسی بازتاب شوک های نفتی، دکتر احمد یزدان پناه گندم را ملاک قرار میدهد و ثابت میکند که با افزایش بهای نفت در آغاز پایان دهه ۱۳۵۰ خورشیدی تولید گندم در ایران رو به کاهش گذاشته، حال آن که با زوال درآمد نفت، تولید گندم افزایش یافته است. وی توسعه ای را با ارزش میداند که پایدار باشد و از متغیر های محدود، تأثیر نپذیرد.

نظریات ایران شده در آخرین کنفرانس ماهانه مؤسسه تحقیقات پولی و بانکی همان طور که اشاره کردیم، بازتابی است از يك گرایش وسیع که خروج از اقتصاد نفتی را هدف استراتژیک اقتصاد ایران تلقی میکند. تردیدی نیست که نفت، برای کشور های نفتی، سراسر زیان نبود، کشوری مانند ایران، که کشاورزی اش از بی بی رنج فراوان میکشد، توانست با اتکاء به درآمد های نفتی برخی برنامه های توسعه اقتصادی را به آسانی عملی سازد و اعتبار های لازم را برای پیاده کردن بعضی طرح های اجتماعی فراهم آورد. ولی نفت تأثیر های مخرب خود را دارد. درآمد های نفتی از راه بودجه دولتی در شریان های اقتصادی جریان می یابند و تمشیت آنها در گرو ذهنیت و قضاوت مقامات سیاسی و اداری است. اینان به دشواری می توانند در مواجهه با سیل دلار خوسترد بمانند، درآمد های آسان در خدمت هزینه های آسان قرار میگیرند. تأسیسات صنعتی غول آسا، ولی نا کارآمد و فاقد قدرت رقابت، مثل قارچ از زمین میرویند. کشاورزی به روز سیاه می نشیند. فساد، دلالتی و زمین بازی در ابعاد تصور ناپذیر گسترش می یابد. انتظار مردم فزونی میگیرد. همه «سهام نفت» خود را می خواهند. دولت ها به دایره اهریمنی مخارج عوامفریبانه کشانده میشوند که خروج از آن برای شان به بهای خودکشی سیاسی تمام خواهد شد. ثروتمندان نوکیسه و قشر های متوسط شهری به يك زندگی مصرفی در سطح کشور های بزرگ صنعتی خو میکنند. افزایش بی رویه دستمزد ها و فشار های تورمی اقتصاد را بیمار و بیمار میکنند. در چنین حالی، سهم کالا های غیرنفتی در صادرات به شدت تنزل میکند و بخش صدور کالا های صنعتی سال به سال محدود تر میشود. با صنایع ناسالم، دستمزد های نامتعادل و تورم عنان گسیخته، چگونه می توان در بازار های بین المللی با کشور هایی رقابت کرد که تهاجم صادراتی

تواند نقش فعالی را در بازرگانی منطقه ای و بین المللی بر عهده بگیرد و بر اساس مزایای ترجیحی خویش، ساختارهای تجارت خارجی خود را متحول سازد. چنین دورنمایی، با انزوا طلبی سازگار نیست.

مسئول اقتصادی سازمان بورس اوراق بهادار تهران اخیراً در روزنامه «رسالت» چاپ تهران نوشت که برنامه پنج ساله دوم فرآیند خصوصی سازی واحد های تولیدی ایران را در هاله ای از ابهام فرو برده است. وی قبلاً پیش بینی کرده بود که اگر خصوصی سازی در جمهوری اسلامی با آهنگ کنونی ادامه یابد، انتقال دارایی شرکت های دولتی به بخش خصوصی ۱۸۰۰ سال طول خواهد کشید. به نظر می رسد که برنامه پنج ساله دوم در امر خصوصی سازی صراحت برنامه اول را کنار گذاشته و تنها به ردیف کردن یک سلسله هدف های کلی اکتفا کرده است. محافل اقتصادی در تهران می پرسند که اگر برنامه اول، با آنهمه صراحت، در کار خصوصی سازی به جانی نرسید، چگونه می توان انتظارات داشت که برنامه دوم، به رغم ابهام هایش، بتواند این حرکت لاک پشتی را سرعت بخشد؟ این پرسش در بافتار عمومی اقتصاد خاورمیانه، که برای خصوصی سازی سخت مساعد به نظر می رسد، بیش از پیش تکرار خواهد شد. ناگفته نماند که فرآیند خصوصی سازی موجی است نیرومند که هم اکنون بخش وسیعی از دنیای در حال توسعه و کشور های سابقاً سوسیالیستی را در بر گرفته است. بار واحد های تولیدی دولتی، برای همه اقتصاد ها، بیش از پیش سنگین میشود.

## اطلاعیه

### متفکران ایران نسبت به آینده سیاسی - اجتماعی کشور خود چگونه می اندیشند؟

انجمن پژوهشگران ایران در پی سلسله کنفرانسهای خود تحت عنوان «ایران در آستانه سال ۲۰۰۰» چهار کنفرانس زیر را در روز های ۱۲ تا ۱۵ بهمن ۱۳۷۳ - تا ۴ تا ۷ فوریه ۱۹۹۵ - با همکاری دانشگاه لندن، مرکز تحقیقات و مطالعات خاورمیانه برگزار می نماید.

## جمهوری اسلامی و سازمان جهانی بازرگانی

با امضای قرارداد های اروگوئه توسط مجلس نمایندگان و سنای آمریکا، تردید هایی که طی چند ماه اخیر بر اجرای این قرارداد ها سنگینی میکرد از میان رفت، نظام حاکم بر روابط اقتصادی میان کشور ها به عرصه تازه ای گام گذاشت و راه برای تشکیل یک نهاد بین المللی تازه هموار شد. نهاد تازه، که «سازمان جهانی بازرگانی» نام دارد، به احتمال زیاد در ژانویه ۱۹۹۵ جانشین «گات» خواهد شد. تشکیل این نهاد بحث هائی را که در دستگاه رهبری جمهوری اسلامی ایران بر سر پیوستن یا نپیوستن ایران به گات وجود دارد، دوباره دامن خواهد زد. در ماههای اخیر بسیاری از مقام های اقتصادی ایران، دانشگاهیان و کارشناسان با مشارکت فعال در این بحث تلاش کرده اند به یک پرسش عمده پاسخ بدهند: آیا عضویت در گات، یا سازمان جهانی بازرگانی، به سود ایران است یا به زیان آن؟ مخالفان عضویت ایران عمدتاً بر ضعف ساختار های اقتصادی کشور و ضرورت دفاع از بازار ایران در برابر واردات تکیه میکنند. اینان میگویند که جمهوری اسلامی در صورت پذیرش قوانین گات و به ویژه اصل دولت کامله الوداع، مجبور خواهد شد از سیاست دروازه های باز پیروی کرد و صنایع خود را در معرض آزمونی دشوار قرار دهد.

در عوض موافقات گات میگویند که پیوستن ایران به نظام بازرگانی جهانی افق های تازه ای را در برابر اقتصاد آن میکشاید و به خروج آن از تنگنا های کنونی کمک میکند. به نظر ما حق با مخالفان گات است و ایران باید هر چه زود تر زمینه عضویت خود را در نظام تازه فراهم آورد. ایران در حال گذار از یک اقتصاد نفتی به یک اقتصاد غیرنفتی است و همه نیرو های اجتماعی و سیاسی کشور به خوبی میدانند که این گذار، به رغم دشواری هایش، ضرورتی است بپذیرد و آینده ایران در نظام تقسیم بین المللی کار و جایگاهش در سلسله مراتب کشور ها در گرو آن است. هدف استراتژیک بازرگانی خارجی ایران، افزایش صادرات غیرنفتی است که قرار است، بر پایه برنامه پنج ساله دوم، طی سال های ۱۳۷۴ تا ۱۳۷۸ به ۲۷ میلیارد دلار، یعنی سالانه ۵/۵ میلیارد دلار برسد. ارقام صادراتی ایران در حال حاضر عمدتاً مرکب است از فرش دستباف، پسته و مغز پسته، آهن آلات و فولاد و ظروف مس و آلومینیومی، یعنی کالا هائی که بخش اصلی آن راهی بازار های کشور های صنعتی میشود. دسترسی ایران به این بازار ها، اگر با عضویت آن در نظام حقوقی بازرگانی بین المللی همراه نباشد، می تواند با موانع چشمگیر روبرو گردد. رهائی از اقتصاد تک محصولی و اقدام در بازار جهانی مستلزم پرهیز از انزوا است، که آنهم در شرایطی که کشور های همسایه ایران یا تا کتون به گات ملحق شده اند و یا تقاضای عضویت در این سازمان را کرده اند. دو شریک عمده ایران در سازمان همکاری اقتصادی (اگو)، یعنی ترکیه و پاکستان، اعضای گات هستند و امضاء کننده قرارداد های اروگوئه. در حوزه جغرافیائی ایران، یعنی خاورمیانه و خلیج فارس، کشور هائی مانند بحرین، امارات عربی متحده و قطر اخیراً به گات پیوسته اند و کشور هائی چون عربستان سعودی و اردن خواستار پیوستن به این «سازمان بازرگانی جهانی»، در کنار صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، یکی از سه ستون اصلی نظام اقتصادی بین المللی است و ایران، که عضو صندوق و بانک جهانی است، طبعاً نمی تواند در خارج از سازمان جدید باقی بماند.

اگر ایران بر دشواری های کنونی اقتصادی خود غالب آید، می

۱ - نهضت ملی و آینده آن در سال ۲۰۰۰

۱۲ بهمن ۷۳ - ۱ فوریه ۹۵

رییس جلسه: دکتر حسین لاجوردی

- مهرداد ارفع زاده (فرانسه) عضو شورای مرکزی جبهه ملی ایران

- منصور بیات زاده (آلمان) از سازمان سوسیالیستهای ایران

- دکتر داورپناه (آلمان) از جبهه ملی ایران در اروپا

- پژوهشگر علوم سیاسی دکتر احمد طهماسبی (آلمان)

- دکتر حسین ملک (فرانسه) پژوهشگر

۲ - جنبش چپ و آینده آن در سال ۲۰۰۰

۱۳ بهمن ۷۳ - ۲ فوریه ۹۵

رییس جلسه: دکتر فریدون خاوند

- بابک امیرخسروی (فرانسه) از حزب دمکراتیک مردم ایران

- دکتر منوچهر ثابتیان (انگلستان) کنفرانس سابق دانشجویان

- بیژن حکمت (فرانسه) از جمهوریخواهان ملی ایران

- مهدی خانبابا تهرانی (آلمان) از جنبش چپ ایران

- مهرداد درویش پور سوئد پژوهشگر

- علی کشتگر فرانسه) سردبیر ماهنامه میهن

- فرخ نگهدار (انگلستان) از فدائیان خلق ایران (اکثریت)

۳ - سلطنت مشروطه و آینده آن در سال ۲۰۰۰

۱۴ بهمن ۷۳ - ۳ فوریه ۹۵

رییس جلسه: دکتر مصطفی الموتی

- مهرداد خونساری (انگلستان) پژوهشگر در سیاست بین المللی

- دکتر حبیب الله دادفر (فرانسه) نماینده سابق مجلس

- شجاع الدین شفا (فرانسه) رییس سابق کتابخانه پهلوی

- دکتر عبد الحمید مجیدی (فرانسه) وزیر سابق برنامه و بودجه

- داریوش همایون (فرانسه) وزیر سابق اطلاعات

۴ - مذهب و آینده آن در سال ۲۰۰۰

۱۵ بهمن ۷۳ - ۴ فوریه ۹۵

رییس جلسه: دکتر رضا قاسمی

- دکتر مهدی حائری (آلمان) روحانی، محقق

- دکتر فرهاد خسروخاور (فرانسه) استاد دانشگاه

- مهندس حسن شریعتمداری (آلمان) از جمهوری خواهان ملی ایران

- دکتر علی شیرازی (آلمان) استاد دانشگاه

- دکتر سید حسن نصر (آمریکا) استاد دانشگاه

- دکتر علیرضا نوری زاده (انگلستان) محقق و نویسنده

- دکتر عباس مهاجرانی (انگلستان) روحانی استاد دانشگاه

انجمن پژوهشگران ایران، از تمامی صاحب نظران دعوت می نماید که در صورت تمایل به شرکت در بحث و تبادل نظر، تا قبل از ۱۵ ژانویه ۱۹۹۵ - ۲۰ دیماه - با دفاتر انجمن پژوهشگران ایران در پاریس با شماره تلفن ۰۷۶ ۷۴۳۰۵۷۶ و فاکس ۰۵۲ ۷۴۳۰۵۲ و در لندن با شماره تلفن و فاکس ۰۳۰۷۸۷ ۷۱/۶۰۳۰۷۸۷ تماس حاصل فرمایند. کنفرانسها همه روزه از ساعت ۱۰ صبح تا ۷ بعد از ظهر در دانشگاه لندن برگزار خواهد شد.

## تعیین مرجعیت تقلید شیعیان و

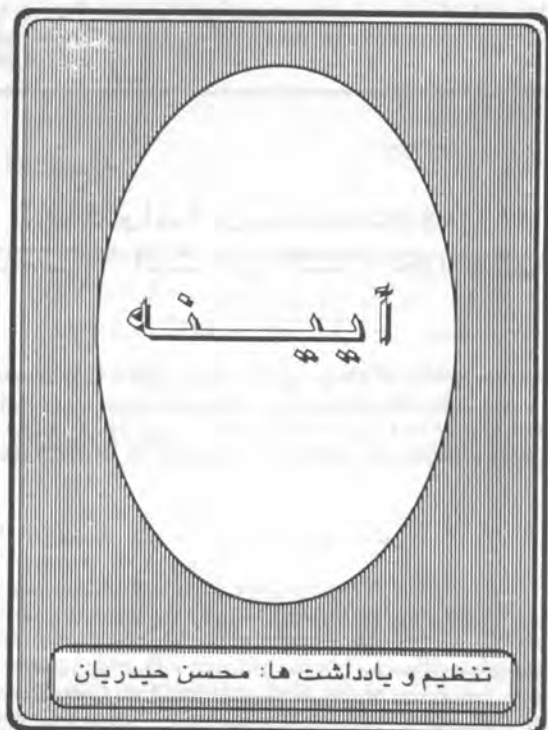
### امواج کوتاه رادیویی

در پی درگذشت آیت اله اراکی موضوع انتخاب مرجع جدید شیعیان جهان به مهمترین مسئله برای رهبران جمهوری اسلامی تبدیل گردید. شماری از نمایندگان شورای اسلامی و رئیس قوه قضائیه آیت اله یزدی حمایت خود را از مرجعیت خامنه ای اعلام کردند. جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و جامعه روحانیت مبارز تهران با انتشار بیانیه ای جداگانه بجای معرفی يك تن بعنوان مرجع تقلید شیعیان، اسامی چند فقیه را بعنوان واجدین صلاحیت مرجعیت معرفی کرده و تقلید از هر يك از فقهایی پیشنهادی را جایز شمردند. در فهرست جامعه مدرسین قم نام ۷ فقیه و در فهرست روحانیت مبارز تهران نام ۳ تن گنجانده شده بود. در هر دو فهرست پیشنهادی نام آیت اله خامنه ای وجود نداشت. اما در هیچ يك، اسامی آیت اله حسینعلی منتظری و سید محمد صادق روحانی که از نفوذ زیادی در میان روحانیون غیردولتی برخوردارند، به چشم نمی خورد. خامنه ای در يك سخنرانی مفصل با اشاره به اینکه وظایف و اهمیت کار وی بعنوان رهبر جمهوری اسلامی به مراتب بیشتر از مرجعیت تقلید است گفت که بسیاری از مجتهدین در قم و جاهای دیگر شایستگی مرجعیت دارند و بنابراین نیازی نیست که خود وی این مسئولیت را هم به عهده بگیرد. ولی وی پذیرفت که مرجعیت شیعیان خارج از ایران را بعهده بگیرد. برخی از کارشناسان امور اسلامی مانند مهدی حائری مقیم آلمان عدم پذیرش مرجعیت شیعیان داخل ایران توسط خامنه ای را نتیجه اختلافات شدید در میان روحانیون شیعه که اکثریت آنها غیرسیاسی و مخالف مرجعیت خامنه ای هستند، دانست. آیت اله یزدی رئیس قوه قضائیه اعلام کرد که دیگر مجتهدین نمی توانند حکم قضایی صادر کنند و تنها خامنه ای است که صلاحیت صدور احکام اساسی حقوقی و اجرایی را دارد. روزنامه رسالت نیز اعلام کرد که بزودی يك رساله عربی با سه هزار استفتاء از آیت اله خامنه ای که این روزنامه با عنوان آیت اله عظمی خامنه ای از وی یاد کرده است، انتشار خواهد یافت.

در جریان مباحث مربوط به تعیین مرجعیت تقلید شیعیان، اما مطبوعات و رهبران جمهوری اسلامی حساسیت بسیار شدیدی به برنامهای فارسی رادیو های خارجی مانند بی بی سی، رادیو فرانسه، صدای آمریکا و رادیو اسرائیل که برای شنوندگان داخل کشور پخش می شود از خود بروز دادند. خامنه ای در سخنرانی خود از جمله تاکید کرد که «رادیو و تبلیغات دشمن خیلی مهم است و مردم عادی سخت تحت تاثیر این رادیو ها قرار می گیرند. اینها خودشان معتقدند که با رادیو می توان يك نظام را سرنگون کرد و یا يك نظام را با رادیو سرکار آورد، ولی در ایران نتوانستند، بخاطر اینکه مردم ایران مؤمن بودند.» نگرانی از شکسته شدن سد های پنهانکاری و سانسور و اختناق و دریافت اخبار و اطلاعات خارج از محدوده رسانه های دولتی با کمک امواج کوتاه ترانزیستور ها که خود از بدوی ترین ابزار مربوط به ما قبل عصر اطلاعات به شمار می روند، بخش بسیار بزرگی از سخنرانی رهبر جمهوری اسلامی را بخود اختصاص داد.

### حمایت گسترده از نامه ۱۳۴ نفره

در پی انتشار نامه سرگشاده ۱۳۴ تن از نویسندگان، شاعران، محققان و مترجمان کشور مان در اعتراض به سانسور حاکم بر ایران که متن کامل آن در بسیاری از نشریات سیاسی، فرهنگی و هنری خارج از کشور چاپ گردید، ایرانیان خارج از کشور حمایت گسترده ای از این اقدام شجاعانه در بسیاری از کشورهای اروپایی و آمریکا نشان دادند. تقریباً همه نشریات اپوزیسیون از چپ تا راست با انتشار مقالاتی از آن استقبال کردند. نویسندگان، شاعران و هنرمندان خارج از کشور نیز به اشکال گوناگون و از جمله تشکیل «کمیته های دفاع از آزادی قلم و بیان» در نقاط گوناگون به حمایت از خواست مشروع و دمکراتیک نویسندگان نامه مشترک برخاستند. مجامع فرهنگی و هنری نیز با انتشار بیانیه و مصاحبه با دهها رادیوی ایرانی خارج از کشور دست به واکنش زدند. اتحادیه ها و انجمن های محلی و منجمله اتحادیه سراسری ایرانیان در سوئد نیز از حق آزادی اندیشه و بیان و تشکل نویسندگان ایران حمایت کردند. به همین مناسبت کمیته هایی در دفاع از آزادی قلم و بیان در ایران در چندین کشور اروپایی تشکیل گردید که با سازمان دادن گردهمایی ها و تظاهرات و ترجمه خواستهای نویسندگان ایرانی به زبانهای



## سیزدهمین کنگره سندیکای جهانی، نقض آزادی ها در جمهوری اسلامی را

### محکوم کرد

سیزدهمین سندیکای جهانی کارگران از ۲۲ تا ۲۶ نوامبر ۱۹۹۴ در شهر دمشق برگزار گردید. دستور کار این کنگره بررسی موضوع استقلال سندیکا ها و تدابیری در جهت توسل فدراسیون جهانی بود. این کنگره قطعنامه زیر را در باره ایران صادر نمود:

«احزاب و سازمان های سیاسی ایران و فعالیت جنبش سندیکای مستقل در ایران از سال ۱۹۸۲ ممنوع شده اند و همه آنها بشدت سرکوب می شوند. جمع زیادی زندانی شده و یا به قتل رسیده اند. ابتدائی ترین حقوق انسانی و آزادی های سندیکائی در ایران پایمال می شود. اکنون اعتراض های مردم علیه رژیم که بصورت تظاهرات بروز می کند بشدت سرکوب می شود.»

جنبش سندیکائی مستقل ایران، در میان کارگران و مردم ایران، طی ۹۰ سال اخیر علیرغم همه دشواری ها، به حیات خود ادامه داده است و در جریان تحولات اجتماعی، دست آورد های برجسته ای داشته است.

رژیم حاکم بر ایران، با توسل به همه تدابیر سرکوبگرانه، تا حد اعدام گسترده مبارزان جنبش سندیکائی، سعی دارد تا مانع فعالیت مستقل سندیکا ها شود.

از دوازدهمین کنگره سندیکائی جهانی، که نگرانی خود را در برابر این تجاوزات اعلام کرد، تا کنون وضع حقوق بشر در ایران وخیم تر شده است. سیزدهمین کنگره سندیکائی جهانی، شدیداً علیه این اختناق خونین اعتراض کرده و همبستگی خود را با مردم ایران و همچنین جنبش سندیکائی مستقل ایران در مبارزاتشان علیه پایمال شدن حقوق بشر و برای آزادی و دمکراسی اعلام می دارد.»

کمیسیون ارتباطات سندیکائی ایران در اطلاعیه خود توضیح می دهد که بند زیر از قطعنامه، در اثر اصرار هیأت نمایندگی کشور میزبان حذف گردید که انگیزه اصلی آن پاره ای ملاحظات بین ایران و سوریه بود.

«در سال جاری میلادی، برای یازدهمین بار، مراجع بین المللی، این تجاوزات را افشاء کردند و در تاریخ ۱۹ اوت ۹۴ کمیسیون فرعی حقوق بشر سازمان ملل، این تجاوزات به حقوق بشر در ایران، و بویژه توسل مکرر به اعدام، شکنجه و تبعیض علیه جوامع مذهبی را افشاء و محکوم کرد. کمیسیون همچنین شرکت علیه پایمالی ایران از تورویسم بین المللی را برملا کرده است.»

خارجی و انتشار آنها در مطبوعات خارجی زبان در سطح گسترده ای پرداختند. در اکثر این تلاشها مرگ مشکوک نویسنده ممنوع القلم و در بند سعیدی سیرجانی در بازداشتگاه جمهوری اسلامی نیز به میان کشیده شد. از سوی دیگر روزنامه های جمهوری اسلامی به انتشار مطالب درباره نامه ۱۲۴ نویسنده ادامه میدهند. روزنامه اطلاعات مصاحبه مفصلی را با محمد علی سپانلو شاعر و نویسنده سرشناس ایرانی و از امضاء کنندگان نامه سرگشاده انتشار داده که در آن بویژه می کوشد اتهامات مربوط به وابستگی نویسندگان به بیگانگان را رد کند. روزنامه اطلاعات در مقدمه ای بر این مصاحبه هدف از اینگونه گفتگوها را چنین می نویسد: «بهر حال آنانکه بطور مطلق اتهاماتی مانند سانسور و عدم آزادی این مصاحبه ها چند و چون داوریهایی خود را و به طریق اولی میزان صحت و سقم ادعا های اخیر رادیو های دولتی بیگانه در خارج از کشور را مجدداً ارزیابی کنند.»

چند تن از امضاء کنندگان نامه مشترک از جمله امیر حسین آریانپور و محمد قاضی طی نامه هایی از این که متن این بیانیه مورد سوء استفاده انجمن جهانی قلم و رسانه های گروهی خارجی قرار گرفته است اظهار تأسف کرده اند. امیرحسین آریانپور در یادداشتی به دولت ایران یادآور شده که: «چون از دیرباز به مقاصد امپریالیسم ادبی و مخصوصاً ماهیت سیاسی «انجمن بین المللی قلم» خوش بین نبوده ام و صریحاً از «آلودگی» آن یاد کرده ام. من دوستانم بعد از وقوف بر رابطه انجمن مورد نظر و انجمن قلم، از انجمن مورد نظر روی برگرداندم.»

## انسان مطبوعاتی در ایران

گزارش اصلی نود و ششمین شماره آدینه به پاسخ این پرسش اختصاص یافته است که از انسان مطبوعاتی و ژورنالیست و روزنامه نگار چه تصویری وجود دارد. در مقاله نخست این گزارش که بار سنگین یک حرفه دشوار عنوان آن است، مسعود بهنود می نویسد: «مردم از یک روزنامه نگار در پائیز سال ۱۳۷۳ می خواهند از گرانی ها بنویسد و شرح دهد که تورم و افزایش روز به روز قیمتها با او چه می کند. دولت و دولتمداران از او توقع دارند که در توجهی سیاست تعدیل اقتصادی و ضرورت حذف سوبسیدها بنویسند و برای مردم روشن کند که هیچ جامعه ای با ارزانی و سوبسید و هدر دادن منابع بی جانترین خود بجایی نرسیده است. روزنامه نگار خود علاقمند است از آزادی سخن بگوید و آزادی بدون هیچ حصر و بندی را طلب کند. تکلیف چیست؟» در قسمت دیگر مقاله مسعود بهنود می نویسد: «مطبوعات پرده در و جنجالی و بی پروا، بعد از شهریور ۲۰ خود یکی از خار راه های آزادی بودند. فرهنگ دشنام و خشونت آنها و شرنگی که در جانهای دردآشنا ریختند بسیاری از آنها را که باید در صحنه می ماندند و این کشتی را به ساحل می رساندند. از ترس آبرو خاتنه نشین کردن بود. چنانکه در بین صد ها نشریه ای که از اواسط سال ۵۷ به میدان آمدند و جشن انقلاب با حضور آنها رونق گرفت، تعداد آنها که متانت و مسئولیت را توأم داشتند، اندک بود. می توان معادله را ساده کرد و گفت روزنامه نگاران نیز جلوه ای از کل جامعه اند و کاری را نمی دانند که هرگز فرصتی برای تمرین و آموختن عملی آن نداشته اند. طمع مسئولیت و متانت داشتن از این قوم، در آن زمان که زندانبانان گریخته اند و در زندانها باز شده، بی جاست.»

احمد تدین (مترجم) روزنامه نگار را مدافع جان برحق آزادی دانسته که مجذوب اقتدار نمی شود و از آزادی بیان، قلم، اجتماعات، انجمن ها و تشکلها دفاع می کند. در ژرفای وجدان خود پذیرفته است که انسان آزاد است، هیچ کس نباید آزادی آدمی را محدود کند... روزنامه نگار راستین اما، آزادی را برای دگراندیش هم می خواهد و برای آنکه دشمن و مخالف هم بتواند حرفش را بزند تن به خطر می دهد، مبارزه می کند و خود نیز از نقد دیگران نمی ترسد.

شاهرخ توپسوکانی سردبیر مجله دنیای سخن در این خصوص از جمله یادآور شده است که: «روزنامه نگار ما عالم نیست، آدمی از آدمیان درماتده همین عالم است. درست مثل مطبوعات ما که خنثی شده اند. چه انگشت شمارند شرنیان قلم، رازداران معنا و روزنامه نگاران جسوری که صاف و رستگار و موحد رو در روی جهان می ایستند و صاحبان امور را خطاب می کنند: «برادران، نان به حرام! مردم گرسنه اند! حالا شما که با چراغ کرد این شهر سیار گشته اید، آیا کمتر یافته اید؟ اینجا کسی را به خاطر بیان حقیقت گردن نمی زنند، ما خود ترس خورده به دنیا آمده ایم.»

حسین قندی عضو شورای سردبیری روزنامه ابرار در این خصوص معتقد است که: «اکنون پس از تحول ۱۵ ساله در ایران، هنوز نهاد صنعتی اهل مطبوعات و قانون مدون صنعتی برای اهل مطبوعات وجود ندارد. مطبوعاتی ها و فارغ التحصیلان این رشته

نمی دانند که از چه خطا هایی باید بزرگوار باشند، چهره مطبوعاتی در قالب قانون صنعتی مطبوعات تعریف نشده است و از اینرو چهره شناسی در مطبوعات امروز ما دشوار است.»

مهرانگیز کار وکیل دادگستری از جمله نوشته است که: «افکار و اندیشه های گوناگون در سینه چوشان جامعه راهی برای ظهور می جویند. عصر مطبوعات سیاه و سپید به سر آمده است. تیپ مطبوعاتی از صافی سیاستها و بینش های گوناگون گذشته است و در سالهای سالخوردگی برای نخستین بار دارد خویشتن خویش را نقد می کند و خود را شجاعانه به داوری می گذارد. پر شکون باد دورانی که تیپ مطبوعاتی بر تاثیر چرخش ها و لغزش های مخاطره آمیز قلم خودآگاه شده و اینگونه فرهیخته و افراخته می پرسد: من به دیده تو چگونه ام؟»

نصراله کسرائیان - عکاس، منصور کوشان - سردبیر مجله تکاپو، عمران صلاحی - شاعر و طنزنویس، محمد رضا طاهریان - پزشک، کاوه گلستان - عکاس، شهلا لاهیجی - ناشر، کیومرث کنتشی زاده - شاعر، رضا هاشمی - چاپخانه دار نیز دیدگاههای خود در این زمینه را در این شماره نشریه آدینه به میان کشیده اند.

## فروشگاههای زنجیره ای در ایران

تازه ترین طرح دولت رفسنجانی برای «مبارزه با مشکل گرانی» تأسیس فروشگاههای بزرگ زنجیره ای است. مقامات دولتی هدف از تشکیل این فروشگاهها را که قرار است ۲۵ در صد مالکیت آنها در دست مؤسسات بخش عمومی و ۶۵ در صد بقیه بصورت سهام به افراد فروخته شود، کاهش نقل و انتقال درون شهری، کاهش نقش واسطه ها و دلالان و توجه به تجربه کشور های پیشرفته دنیا اعلام کرده اند. قرار است که شهرداری تهران نخستین فروشگاه زنجیره ای را تا پایان سال جاری به انجام برساند. این فروشگاهها برای اولین بار در ایران به سیستمهای پیشرفته و مکانیزه کنترل قیمت مجهز می باشند. از سوی دیگر اما این طرح با نظام توزیع سنتی در ایران یعنی بازار که نزدیکی های زیادی با مراکز قدرت در جمهوری اسلامی دارد، رقابت خواهد کرد. از همین رو طرح فروشگاههای زنجیره ای واکنش های متفاوتی را میان طرفداران بازار، تندرو ها و میانه رو ها برانگیخته است. روزنامه رسالت که نقطه نظرات جناح سنتی به بازار را منعکس می کند طی چندین مقاله از این طرح انتقاد کرد. از سوی دیگر روزنامه جهان اسلام که در زمینه اقتصادی مدافع نظرات شبه سوسیالیستی است با دفاع از طرح فروشگاههای زنجیره ای نوشت: «بازار سنتی ایران که هنوز نظام بندکداری بر آن حاکم است با شرایط نوین کشور سازگاری ندارد. تفاوتهای شکل گرفته پس از انقلاب تجربه موفقی در ایران نبودند و حجم پرونده های فساد مدیران مالی این تعاونیها گویای آن است که فرهنگ تعاونی در جامعه ما بدرستی شناخته نشده است.»

## توضیح بابک امیرخسروی

### در نشریه کار

نشریه کار در شماره خود توضیح بابک امیرخسروی را درج کرده است که در اینجا عیناً نقل می شود: «آقای بابک امیرخسروی توضیحی برای ما فرستاده و خواهان درج آن در نشریه کار شده اند. در بخشی از نامه چنین آمده است: در شماره ۹۵ نشریه کار، «تحت عنوان سخنرانی پیرامون مواعین اتحاد اپوزیسیون» به گزارش کوتاهی از مراسم کنفرانسی که در ۱۵ اکتبر به ابتکار کمیته همبستگی هامبورگ برگزار شده بود جلب می کند. در این گزارش پس از اشاره به سخنرانی امیرخسروی و فرهاد فرجاد که به بیان دیدگاهها و نظرات خود در زمینه رکود بحث پرداخته اند، اشاره ای به صحبت من شده است. یادآوری کرده اید که من در توضیح مشکلات و موانع، عدم توفیق در کارها را به عواملی نظیر گروه گرایی، قدرت طلبی، منافع فردی و سابقه روابط احزاب و سازمانها با یکدیگر مربوط ساخته ام. پس از ذکر مطالب بالا اضافه کرده اید که: (بابک امیرخسروی) حزب دموکراتیک مردم ایران را از این گرایشها تقریباً میرا دانست و بخش عمده ای از تلاش را راه اتحاد اپوزیسیون را به این حزب نسبت داده، برای قاطبه خوانندگان نشریه کار که در جلسه حضور نداشتند، در نحوه ای که مطالب پہلوی هم گذاشته شده ممکن است این شبیه روی دهد که اظهارت فوق، که چیزی جز استنتاج و جمع بندی نویسنده گزارش نشریه کار از سخنرانی نیست، مطالبی بوده است که از جانب من عنوان گردیده است. حقیقت بود رقفاً این دو موضوع را از هم جدا می کردند. من در آغاز سخنرانی خود

تاکید کرده بودم که قصد پلمیک با کسی یا سازمانی ندارم و تنها انگیزه من در میان گذاشتن تجربه شخصی و رویداد هایی بوده است که شاهد آن بودم. بویژه آنکه ما در گذشته گزارش علنی و عینی از آن چه گذشته است به هم میهنان خود نداده ایم. بنابراین اگر اظهارات و گزارش من با واقعیت نمی خواند، خوبست رفقا آن نکات را عیناً بطور مستند نشان بدهند، نه اینکه بگویند فلانی حزب دموکراتیک مردم ایران را از خطا مبری دانست یا همه چیز را به حساب خود گذاشت.

## تحزب و سیاست در بن بست

شماره ۷-۶ نشریه میهن با مسئولیت علی کشتگر در فرانسه انتشار یافت. در این شماره از جمله مقاله ای با عنوان «انسان در بن بست نظم موجود، تحزب و سیاست در بن بست» به قلم کشتگر درج گردیده که در آن تأکید گردیده است که «جهان تحزب و سیاست همه جا از جمله در ایران چه در قدرت حاکم و چه در اپوزیسیون دچار از خودبیگانگی و دچار انحراف محض است» به اعتقاد نویسنده «از خودبیگانگی حزب و سیاست و ناتوانی در حل معضلات کنونی ریشه در گرایش قدرت برای قدرت دارد». در این مطلب از جمله می خوانیم که «بدیهی است که اگر هدف سیاست اصلاح و هدایت جامعه به سوی پیشرفت است، طبعاً حزب سیاسی برای این هدف خود در جستجوی اهرمهای قدرت خواهد بود. اما تشنه قدرت بودن و قدرت برای قدرت، آنچه که تقریباً همه احزاب کنونی در همه کشور های جهان چه در دموکراسیها و چه در دیکتاتوریهای بدان مبتلا هستند امری است مغایر با اصلاح گری و مغایر با ذات سیاست به مثابه هدایت کننده جامعه به جلو... این خیمه شب بازیها در ابعاد جهانی در جریان است و در مقیاس کوچک مربوط به ایران وضع رقت باری پیدا کرده است. علت این گرایش قدرت برای قدرت امکان هرگونه برخورد صادقانه و برون گرومی و امکان هر نوع برخورد حقیقت جویانه را از بین برده است. اینگرایش امکان همکاری و نزدیکی گروههای سیاسی را که خود برای تحول امری ضروری است نیز غیرممکن ساخته است.» نویسنده پس از اشاراتی به سازمان مجاهدین خلق و گفتار و کردار آنان بعنوان «انحراف قدرت برای قدرت» وضع سایر گروههای سیاسی را نیز بهتر از آنها ندانسته و بعنوان مثال گروههای متعدد و کوچک جنبش چپ را به میان کشیده که به اعتقاد وی رقیب قدرت و حتی خصم یکدیگرند و هر یک چشم دیدن دیگری را ندارند در پایان این مقاله که در شماره های بعدی نشریه میهن ادامه خواهد یافت نگارنده تأکید کرده است که «رهایی از این بیماری آغاز حقیقت گویی و حقیقت جویی است، آغاز پیوند میان حزب و سیاست با جامعه و با مردم است. نگارنده تحول جریانات موجود را در این راستا بسیار بعید می داند.»

از سوی دیگر همین نویسنده در همین شماره نشریه میهن در مقاله دیگری با عنوان «شمارش معکوس برای رژیم» پس از آنکه شرایط کنونی جامعه و رژیم جمهوری اسلامی را مورد تحلیل قرار داده دوره جدیدی از حیات رژیم را بعنوان دوران زوال رژیم پیش کشیده و خواستار شکل گیری یک آلترناتیو دموکراتیک علیه رژیم اسلامی گردیده است. وی از جمله قید کرده است که «آیا همه جمهوریخواهان ایران از چپ تا راست نمی توانند ضمن حفظ همه اختلافات خود فقط بر سر تشکیل یک دولت نجات ملی که بلافاصله پس از رفتن رژیم باید تشکیل شود و از هم اکنون باید به مقدمات آن اندیشید، یا هم کنار آیند؟ نویسنده در پایان همچنین خواستار ایجاد هسته ها و کمیته های مخفی در شهر های بزرگ ایران و بویژه در تهران توسط آزادیخواهان شده که از ابتراه در تحولات آتی نقش مؤثری ایفا کنند.

## برخی تجارب در امور توسعه

بهروز خلیق در پنجاه و دومین شماره نشریه سیرغ دو نظریه در زمینه توسعه نظریه «نوسازی» و «وابستگی» را مورد بحث قرار داده و نوشته است که از آنچه در جامعه ما گذشته و آنچه در یک سری کشور ها پیش رفته است می توان تجارب زیادی اندوخت و بر تدوین استراتژی توسعه از آن بهره گرفت. نویسنده برخی از این تجارب را قید کرده است. «گرچه مواردی وجود دارد که در سایه دیکتاتوری رشد اقتصادی تأمین شده است ولی به عنوان قاعده کلی دولت دیکتاتوری قدرت خود را از حیث سرکوب به اثبات رسانده ولی از نظر برنامه ریزی، هدایت و اجرا بی کفایتی و ناتوانی خود را نشان داده است. دیکتاتوریهایی توسعه عمدتاً به دیکتاتوریهایی عاری از توسعه بدل شدند که نه به توسعه دست یافتند و نه مشروعیت کسب کردند. برای تحقق

توسعه انسانهایی مورد نیازند که ذهن و نگرش آنها متحول شده و ذهنیت مناسب را داشته باشند... برخی کشور ها در مقابل فرهنگ علمی به بهانه اینکه فرهنگ غربی است می ایستند و با آن بطور تعصب آمیزی برخورد می کنند و بالنتیجه دچار بحران فرهنگی عمیقی می شوند. این دسته از کشور ها نه به شناخت سیستماتیک و علمی عناصر فرهنگ سنتی خود همت می گمارند و نه می توانند عناصر فرهنگ نوین را بازشناسند... در رابطه با مقوله فرهنگی باید توجه داشت که توسعه از یکسو به تحول فرهنگی و از سوی دیگر به هویت فرهنگی نیازمند است. هیچ کشوری بدون داشتن هویت مستقل فرهنگی توسعه پیدا نکرده است. یکی از شرایط مهم توسعه، فراهم آمدن تفاهم اجتماعی بر سر ضرورت و پیشبرد امر توسعه به عنوان سود حیاتی و امر مشترک همه توسط تمامی اقشار جامعه است. یعنی ایجاد اراده مشترک در بین مردم بر سر ضرورت و پیشبرد توسعه»

## زن و سیاست در ایران معاصر

شماره ۲۱ ماه دسامبر نشریه آوای زن خلاصه ای از سخنرانی های انجام گرفته در سمینار سالیانه بنیاد پژوهشهای زنان ایرانی که چندین پیش در لس آنجلس برگزار شده بود را درج کرده است که چکیده ای از آنها در اینجا نقل می شود. هاید مغیثی استاد مطالعات زنان در دانشگاه کونیز کانادا و از پایه گذاران اتحاد ملی زنان در سخنرانی خود از جمله قید کرده است که: «تقریباً در همه کشور های اسلامی زنان در صف اول مبارزه برای دموکراسی سیاسی و جنسی قرار گرفته اند. این پیکار بخصوص در ایران اهمیت ویژه دارد. نه فقط به این دلیل که مقاومت زنان علیه یک نظام بالنسبه منسجم اسلامی - عقیدتی صورت می گیرد که تمام ابزار تلفیق ایدئولوژیک و سرکوب را در اختیار دارد، بلکه به این جهت نیز که ایران اسلامی نمونه و سرمشقی برای تمامی جنبشهای اسلامی منطقه است... فرهنگ سیاسی ایران، فرهنگی استبدادی و واپس گرا نسبت به زن و ارزشهای زنانه است. در فرهنگ سیاسی ایران و باور اجتماعی آن دوران مشروطه به این سو، زن هرگز فرد مستقل و مختار تلقی نمیشده و هیچیک از تحولات حقوقی و اجتماعی ۵۰ و ۶۰ ساله گذشته این واقعیت تأسف بار را تغییر نداده است. زنان ایرانی هنوز برای کسب موقعیت حقوقی تلاش می کنند که در جوامع غربی کم و بیش نزدیک به یک سده است که به انجام خود رسیده اند... تصویر زن ایده آل و باور های اخلاقی اکثریت روشنفکران در مورد حقوق و رفتار مطلوب زنان تفاوت بنیادی با سایر اقشار جامعه و با روشنفکران مذهبی نداشته است و زن آرمانی علی شریعتی که در شخصیت فاطمه تعریف و ستایش شده تفاوت کیفی با زن آرمان سوسیالیستی ایران ندارد. زن آرمانی علی شریعتی موجودی است در خدمت پدر، همسر و زنی که هیچ چیز برای خود نمی خواهد، هیچ نیاز فردی ندارد، شهید زنده است و بعنوان یک شخص مستقل آرزو ها و اهدافی ندارد و یا آنرا سرکوب می کند. از دید روشنفکر غیرمذهبی و چپ نیز صفات زن مطلوب عبارتند از حدشناسی، کم سخنی، فروتنی، فداکاری، سادگی ظاهر تا حد بی سلیقهگی، اطاعت، سرکوب جنسیت و غرایز جنسی، نفی خواسته های فردی در راه خلق و پرولتاریا.»

جمیله دناثی سینماگر و هنرپیشه سرشناس تبعیدی مقیم فرانسه در سخنرانی خود درباره تعریف سیاسی از زن در سینمای ایران از جمله یادآور شده است که در سینمای ایران فرهنگ پدرسالاری که قبل از انقلاب، تعریف ادیبی، دختر و پدر را داشت ادامه دارد. زن ناموس مرد است و پدر و برادر و فرزند زکور، مسئول حفظ ناموس زن هستند. در سینمای امروز معمولاً نقشی از زنان ارائه می شود که جز تحقیر و خوار کردن انسان زن تعریف دیگری برایش وجود ندارد... در تمام تاریخ سینمای ایران یک فیلم زنانه وجود ندارد که از نگاه آزاد و آگاه یک زن مستقل بدنیا نگاه کند.

زهره خیام از فعالین سابق کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی و از اعضای هیئت مؤسس شورای عالی و هیئت اجرایی اتحاد ملی زنان در سخنرانی خود با عنوان روشنفکران و زنان از جمله قید کرده است که در شرایطی که در جامعه روشنفکری ایران، دموکراسی را تنها راه حل سیاسی جامعه ما می بینند، اعتقاد به نهاد خانواده گسترده را همچنان با صلابت و قدرت حفظ کرده اند. حضور این تناقض در تفکر، فهمی درست از دموکراسی و مناسبات دموکراتیک را مخدوش می سازد. بنیادهای خانواده گسترده از امکان پذیرش و اعمال حقوق و آزادیهای دموکراتیک جلوگیری می کند... روشنفکری که در اواخر قرن بیستم هنوز به انقیاد فکری، اجتماعی و سیاسی زنان نه به مثابه تجاوز به حقوق بشر، بلکه بعنوان امری که هرچند گاه سخنی از تفکر درباره اش میراند، آنهم در تظاهر به فهمی که فی الواقع موجود نیست، هنوز

به ضرورت تغییر در ذهنیت خود و جامعه اش آنهم تحولی ریشه ای در بنیاد های فکری اش معتقد نیست.

شبهین نواشی از فعالین اتحاد ملی زنان در سخنان خود از جمله به تاریخچه شکل گیری و رشد اتحاد ملی زنان، گرایشات متفاوت درون آن تا دوره سرکوبهای وسیع جمهوری اسلامی در سال ۶۰ پرداخت و تاکید کرد که اتحاد ملی زنان در ابتدا تشکیلاتی بود که در چهارچوب خواسته های دموکراتیک زنان خواهان همکاری و فعالیت با کلیه نهاد های دولتی بوده و همواره سعی در بازگردن دیالوگ با قدرت حاکمه داشته ولی انحصارطلبی و غیردموکرات بودن نیروی حاکم کوچکترین امکانی را در این باره نداده. برخورد آنان به قدرت حاکمه همواره در چهارچوب حقوق زنان و آزادیهای دموکراتیک بوده و هیچگاه به مقابله و روبرویی با دولت برنخواسته اند.

مهرانگیز کار وکیل دادگستری، نویسنده و مقاله نویس مطبوعات که از ایران به این سمینار دعوت شده بود و سخنانش مورد اعتراض جمعی از شرکت کنندگان در سمینار روبرو شده بود از جمله قید کرده است که خیلی از زنان به دلیل مدت اقامت طولانی در خارج از کشور، تصور روشنی از تحولات ایران و موقعیت زنان ندارند. وی چنین ادامه داده است که انقلاب ایران دو مرحله را پشت سر گذاشته است. مرحله پدیداری و مرحله نهادینه شدن. در مرحله پدیداری زنان ایران با شیفتگی در انقلاب شرکت کرده، علیرغم اینکه دارای نظر واحدی نبوده ولی یک گونه ظاهر داشتند. در این مرحله زنان تجدیدگرا همگام با زنان سنت گرا برای پیروزی انقلاب فعالیت نمودند. بدلیل «تکلیف شرعی» شدن حضور در فضا های سیاسی کشور، زنان سنت گرا به طرز بیسابقه ای در فعالیتهای اجتماعی شرکت کرده و بدین ترتیب متنوعه بسیار مهمی در زندگی زن ایرانی شکسته شد. سپس در مرحله نهادینه شدن، انقلاب ضوابطی را به همراه آورد که برخی از حقوقی که زنان در گذشته کسب کرده بودند نظیر آزادی پوشش، قانون حمایت از خانواده، حق قضاوت و... مخدوش گردید... در ایران امروز هیچکس بطور مطلق علیه حقوق زن موضع گیری نمی کند، بلکه هر کس از دید خود حقوقی را برای زن توصیف می نماید. برخی خصوصیات جسمی زن را مطرح کرده و حفظ حقوق انسانی او را در گرو مراعات این ویژگی ها و ایجاد انواع محدودیتهای می دانند، عده ای نقش مادرانه زن را برجسته کرده، جمعی بر این باورند که محرومیت زنان از مناصب سیاسی، جهات شرعی و ایمانی دارد. برخی دیگر نیز به این دلیل که از یکسو به مذهب وفادارند از سوی دیگر بخاطر اینکه موقعیت زنان را در دنیای حاضر مورد ارزیابی قرار می دهند، در تلاشند که با تسک به «فقه پویا» و درک شرایط زمان تعریفی نوین از حقوق زن ارائه دهند. گروه اخیر در جاده ای صعب العبود گام می زنند، چرا که به آسانی نمی توان سنت پایدار گذشته را ویران کرد و از طرف دیگر تلاش مذهبی آنان به نحو کامل قادر به برقراری رابطه با مفاهیم آزادخواهانه غیرمذهبی نیست. جریان فکری دیگری نیز در بین روشنفکران و آزادیخواهان جامعه وجود دارد که الگوی خود را بر اساس آنچه که زنان در جوامع غربی به آن می اندیشند استوار نموده اند و در اینراه ضمن بررسی و پژوهش به تفسیر قواعد اسلامی در جهت توضیح نظرات خود می پردازند... به عهده زنان متفکر ایرانی خارج و داخل کشور است که زنان را به حساسیت وضع موجود آگاه ساخته تا تابعی از متغیر های سیاسی نشوند و بازیچه این و آن قرار نگیرند.

## جنبش زنان از چند نگاه

سهیلا اسدی در بیستین شماره نشریه پویا ستم های گوناگون بر زنان ایرانی در خانواده، جامعه و سازمانهای سیاسی را مورد انتقاد شدید قرار داده و از جمله نوشته است: «در فرهنگ متأثر از تفکرات ارتجاعی مذهبی، مرد باید غیرت یعنی قدرت داشته باشد و زن عفت. چرا که اگر عفت او خدشه بردارد، قدرت و غیرت مرد زیر سؤال رفته است. یعنی در اینجا زن نیست که اساساً مطرح است بلکه عفت اوست که آنهم تابعی است از قدرت و غیرت مردانه پدر. همسر یا برادرش. مباحث و آموزشهای مذهبی مربوط به اخلاق خانواده همگی روی مسئله زن متمرکزند، حتی خیانت زن به شوهر و خروج او از حوزه قدرت مرد و یا بازرگی دختر و ممنوعیت برخورد های تحریک آمیز در حیطه حرف زدن، خندیدن، نشست و برخاستن، راه رفتن و...» که همگی مقررات و ضوابطی است برای حفظ حکومت و قدرت مردانه در خانواده» نویسنده در پایان مقاله خود تاکید می کند که «اگر کسی، قدرتی و جریانی، مدعی آزادی و رهایی زن است، بایستی زمینه های رشد و ترقی زنان را در همه زمینه ها فراهم نماید. زمینه هایی که همواره زنان با انواع توجیحات فرهنگی، عرفی و یا سیاسی از ورود به آنان منع شده اند و بر زنان است

که آرمانها و خواسته های خود را تعالی داده و در همه زمینه ها فعالیت و تحرك و تلاش به حق دو برابر بیش از مردان به خرج دهند تا ضمن پر کردن شکاف عمیقی که با مردان ایجاد شده صلاحیتهای و توانمندیهای خود را خود شناخته و باور کنند و بعد هم به دیگران بشتانند.»

حمید کوثریان نیز در پنجاه و دومین شماره نشریه سیمرخ که در امریکا انتشار می یابد در مقاله ای که در امریکا انتشار می یابد در مقاله ای با عنوان «می توان جنبش زنان را قرین گرداند» از جمله نوشته است که: «در جامعه مردسالار، فرهنگ، اخلاق، سیاست و دین به نفع یک جنس رقم می زند و یک جنس دیگر را به حاشیه می راند. افراد جامعه ما از کودکی در خانواده با قدرت و کنترل آشنا می شوند و هر کس جای خویش را می یابد. پسر بودن و دختر بودن نحوه حرکات و کاربرد زبانی شما را تعیین می کند. اگر جنسی بخواهد از مرز های تعیین شده اجتماعی به دنیای دیگر گام بگذارد باید خود را آماده سنگین ترین مقویتهای سازمان مردان جامعه ما تمامی نهاد ها و مؤسسات را تحت اختیار دارند و هیچ گونه محدودیت اجتماعی و حقوقی برای خویش نمی یابند و تنها زنان هستند که از تمامی شئون اجتماعی محروم مانده اند... نهاد های دموکراتیک زنان نه بر بستر گرفتار قدرت و کاربرد شیوه های قهرآمیز حکومت عمل می کنند و نه ادعایی دارد که «آینده سامان اجتماعی» در دست آنهاست. بلکه یک الگو و رفتار خودگرایانه سیاسی - اجتماعی است که از ویرانگری پرهیز دارد. تجربه چندین دهه جنبش زنان در کشور های مترقی نشان میدهد که آنها تا چه حد در انسانی کردن قضای اجتماعی پیش رفته اند ... جامعه ایران لبریز از خشونت، قهر و کشتار است و هر گروه بندی اجتماعی در صدد انتقام گیری است، استبداد، ام الفساد جوامع عقب افتاده است و جز اینراه ها هیچ آلترناتیوی را در برابر ما قرار نمی دهد... دوران شعار های تهییجی و ایجاد فضا های تبلیغاتی برای زن امروز ایران سرآمده است و هرکس بتواند با درک و شناخت عمیق خویش بر این حرکت بیافزاید، انسان جنبش امروز است، متأسفانه سازمانهای سیاسی ایران که بخشی خود را پیشرو و مترقی به حساب می آورند با جنبش زنان و حقوق زنان برخورد درستی نداشتند و حتی امروز نیز به جای اینکه به یک برخورد سالم اندیشه ها میدان بدهند با همان سبک و سیاق دیروزی به تفکرات فمینیستی هجوم می برند.»

مهرداد درویش پور نیز در گفتگویی با نشریه پیام آشنا شماره ۶۶ در خصوص مسایل جنبش زنان و مردسالاری از جمله بر این نکته انگشت نهاده است که: «دمکراسی امروز به یک گفتار اجتماعی در ایران بدل شده است. از اینرو حتی بسیاری از دیکتاتور های پنهان و آشکار نیز - هر چند در لفظ - از دمکراسی صحبت می کنند. ثانیاً حتی در میان کسانی که واقعا طرفدار دمکراسی هستند، ارزشهای دموکراتیک هنوز به ارزشهای درونی و جالفتاده بدل نشده و عمدتاً بر سطح اعتقادات کلی و باور های نظری باقی مانده اند. ثالثاً فرهنگ مردسالاری در ایران از نیرومند ترین و پایدار ترین عناصر فرهنگی است که به سادگی ریشه کن نمی شود. هم از اینرو بسیاری از طرفداران دمکراسی در مقابل آرمانهای برابری طلبانه و ضد مردسالارانه جنبش زنان رنگ می بازند و سطحی نگری خود را برداشت از دمکراسی به نمایش می گذارند. برای من میزان آزادی زنان در جامعه، معیار سنجش آزادی در جامعه است. از اینرو من ادعا های دموکراتیک کسانی که در نظر و یا در عمل از مناسبات مردسالارانه دفاع می کنند و یا نسبت به نقد آن بی اعتنا هستند را اصولاً جدی نمی گیرم.»

بهروز امین نیز در مقاله ای با عنوان «حاشیه ای بر زن از دیدگاه سرمایه داری» در شماره ۷ میهن مقاله مسعود احمدی منتشره در دنیای سخن را مورد بررسی انتقادی قرار داده و از جمله تاکید کرده است که «فقط کسانی که مدافع و حافظ وضع موجودند، می توانند کوشش زنان را برای برهم زدن این ناهنجاری شرم آور، معادل برتری طلبی زنان ارزیابی کنند و بدین ترتیب با انتقاد از این برتری طلبی خیالی، سهم خویش را در تدوین «برتری طلبی واقعی» مردان ایفا نمایند.»

آقای احمدی خواستار آنند که زنان موقعیت خویش را بشناسند و در ضمن از مهرورزی به مردان هم غفلت نکنند. در جامعه ای چون ایران که نه رویوتا سالاری بر آن حاکم است و نه کامپیوتر، «موقعیت شناسی زنان» یعنی بی تفاوت برای زنان این میماند که به قول شاعر، زنان را همین بس بود یک هنر - نشینند و زاینده شیران تر از سوی دیگر، حتی برای جامعه ای چون ایران، دموکراسی سرمایه سالاری هم که مزورانه است و سازمانهای زنان و احزاب سوسیالیست هم که قلابی اند، پس به راستی چه میماند؟ آقای نویسنده چه اشکالی دارد که حرف دلت را روراست و بدون تظاهر بزنی؟

## قطعنامه انترناسیونال سوسیالیست درباره وضعیت کردستان ایران

طبق اعلامیه مطبوعاتی حزب دموکرات کردستان ایران گردهمایی شورای انترناسیونال سوسیالیست که در روزهای ۲ و ۳ دسامبر در بوداپست پایتخت مجارستان برگزار گردید و هیأتی از حزب دموکرات کردستان ایران به سرپرستی نماینده این حزب در خارج از کشور نیز در آن شرکت داشت، قطعنامه ای در مورد وضعیت کردستان ایران به تصویب رساند که در آن آمده است:

بین الملل سوسیالیست، یکبار دیگر مدلل است که اعتراض خود را نسبت به سرکوب مستمری که علیه مردم کرد در ایران و بویژه نسبت به حزب کردستان ایران اعمال میگردد، ابراز نماید. اینکه قتل رهبران حزب دموکرات کردستان ایران قاسم و در ۱۹۸۹ و شرفکندی در سال ۱۹۹۲، درست اندکی بعد از شرکت آنها در کنگره های بین الملل سوسیالیست صورت گرفت، نمایانگر این واقعیت می باشد که قضیه کرد های ایرانی از پشتیبانی انترناسیونال سوسیالیست برخوردار است.

پاکسازی سیستماتیک قومی، توپ بارانها و اقدامات خصمانه دیگری که از ماه مارس ۱۹۹۲ در طول مناطق مرزی عراق صورت می گیرد، مردم کرد منطقه را مجبور ساخته که برای حفظ جان خود به کردستان عراق بروند. حتی در اینجا نیز نیرو های نظامی و هواپیما های جنگی ایران، علیرغم وجود منطقه ممنوعه که تحت حفاظت دولتهای هم پیمان در جنگ خلیج می باشد، آنها را مورد حمله قرار میدهند.

انترناسیونال سوسیالیست به تجاوزان مستمر حقوق بشری علیه مردم کرد ایران و نیز نمایندگان این مردم یعنی حزب دموکرات کردستان که توسط رژیم ایران صورت می گیرد، اعتراض می نماید.

ما از ابتکاراتی که همانند بیانیه ۱۳۴ نفر که خواستار حذف سانسور در ایران می باشد که بهبود وضعیت حقوق بشر در ایران را مد نظر قرار دارند، پشتیبانی می کنیم. هدف چنین ابتکاراتی بهبود شرایط زندگی در این کشور می باشد.

## سخنرانی باقر مؤمنی در برنامه « جمعیت دفاع از جبهه جمهوری و دمکراسی در ایران - بلژیک »

روز شنبه ۱۵ اکتبر باقر مؤمنی در برنامه «جمعیت دفاع از جبهه جمهوری و دمکراسی در ایران - بلژیک» شرکت نمود و در آن طی سخنانی نقطه نظرات خود را پیرامون مقوله دمکراسی بیان کرد.

پیش از این، «جمعیت» چهار میز گرد سیاسی دیگر نیز برگزار کرده بود. در این میزگرد ها سازمانها، احزاب، و افراد مختلف با گرایشات متنوع سیاسی - اجتماعی شرکت داشتند و درباره موانع و مشکلات در راه ایجاد جبهه جمهوری به بحث و تبادل نظر آزاد پرداختند.

باقر مؤمنی ابتدا دیدگاه و برداشت خود را از دمکراسی بیان داشت: «اما این آزادی چیست و چگونه می توان آنرا به چنگ آورد... انسان بصورت فردی و جدا از همنوعان خویش توان زندگی ندارد و تنها مبارزات اجتماعی انسانهای زحمتکش بخاطر آزادی بوده است که قدرت و صاحبان قدرت را عقب نمانده است. بر این اساس آزادی انسان مفهومی اجتماعی است.»

باقر مؤمنی بخش وسیعی از سخنان خود را به نقد دمکراسی بورژوازی اختصاص داد: «... فلسفه دمکراسی بورژوازی می گوید آزادی هر فرد در مرز آزادی فردی دیگر محدود می شود. این فلسفه افراد انسانی را نه با هم بلکه در برابر هم می داند و آنها را نه یار یکدیگر که بار یکدیگر می خواند... می گوید فرد آزاد است، در حالیکه فرد عملاً در چپبر مناسبات اجتماعی، اداری، فرهنگی و اقتصادی جامعه در زیر زنجیر است، مناسباتی که در ید قدرت گروهی از جامعه است... بورژوازی دمکراسی را به دمکراسی سیاسی محدود می کند و آنرا از محتوا خالی می سازد و به این ترتیب راه را برای سلطه «طبقه» خود در برابر دمکراسی به معنای واقعی، که مداخله مستقیم توده ها در حکومت است باز می کند... یک نظام اجتماعی که در آن نیروی نیروی دیگر را با قدرت محدود و یا سرکوب کند طبیعتاً نظامی دمکراتیک نخواهد بود و نظامی که نخواهد و نتواند توده ها را با

کشاندن به میدان آزمایش و پژوهش رها و شکوفا کند نظامی دمکراتیک نیست.»

وی ضمن تأکید بر این نکته که دمکراسی سه وجه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی دارد گفت: «دمکراسی آنگاه تضمین شده است که سه وجه آن در جامعه تحقق یافته باشد اما برای تحقق این دمکراسی باید در آغاز دمکراسی سیاسی تحقق یابد و برای تحقق این دمکراسی باید به مبارزه سیاسی دست زد. در مبارزه سیاسی نیز محور تمام شعار ها و خط ها دمکراسی است و صحت هر شعار و هر نوع مبارزه ای با آن سنجیده می شود... دمکراسی البته در مجموعه وجوه خود بر پایه های فرهنگ مادی زندگی بنا می شود اما بدون فرهنگ معنوی تندیسی سنگین خواهد بود... رهائی و شکوفائی وجدان انسان ها و رشد و تکامل ذهنی جامعه از طریق سرکوب يك اندیشه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و حاکمیت مطلق برای اندیشه دیگر تأمین نمی شود، بر عکس يك اندیشه پویا و پیشرو در جریان تیرد با اندیشه های دیگر رشد می کند و حقانیت می یابد»

باقر مؤمنی سپس به مقوله دیکتاتوری پرولتاریا پرداخت: «گاه دیکتاتوری طبقاتی بورژوازی و پرولتاریا را به يك چوب می رانند اما دمکراسی دیکتاتوری طبقه پروروا با دیکتاتوری دمکراتیک پرولتاریا از ریشه تفاوت دارند و آن اینکه دومی عین دمکراسی است... دیکتاتوری پرورواشی در غیبت توده ها پا می گیرد و دیکتاتوری پرولتاریا در چنین غیبتی از پا درمی آید. سلاح دیکتاتوری بورژوازی در حضور گرم و جوشان توده ها آب می شود و سلاح دیکتاتوری پرولتاریا در چنین حضوری ابدیده می گردد... اما دمکراسی با اندیشه کمونیسم مکانیستی نیز سر سازگاری ندارد زیرا این کمونیسم تنها به وجه اقتصادی و مادی حیات توجه دارد... نه فلسفه ساده لوحانه دمکراسی فردی فیلسوف پروروا - که به کاریکاتوری از دمکراسی سیاسی میانجامد - پایه گذار دمکراسی واقعی است و نه دیکتاتوری مجعول کمونیست مکانیستی که آزادی را در حصار بی نیازی اقتصادی محصور می کند. این هر دو انسان ها را تنها در يك بعد می بینند اگر چه اولی در سطح می ماند و دومی می کوشد تا ریشه را بپایند.»

باقر مؤمنی در بخش پایانی سخنان خود اشاراتی به رابطه دولت و دمکراسی کرد و گفت: «اما زوال عمر دولت خود به معنای دمکراسی مطلق است و تا این زمان بشریت راهی دراز در پیش دارد و برای رسیدن بر این مطلق و در جریان رسیدن به آن باید به نسبت ها و نسبیات ها تن داد.» با این اشاره باقر مؤمنی بر این اعتقاد بود که در ایران می بایست با خط هویت، آرمانها و اندیشه های خود از دمکراسی سیاسی در مقطع کنونی دفاع کرد و در این راه کوشید.

## شماره جدید مجله مهرگان

شماره دوم از سال سوم فصلنامه مهرگان با مقالاتی تحلیلی و متنوع از نویسندگان ایرانی و خارجی در زمینه های سیاسی و فرهنگی اقتصادی و تاریخی انتشار یافت.

محمد درخشش در سرفاله ای که در این شماره نوشته است شکل و اتحاد را بعنوان مهمترین مسئله ای که هنوز با وجود گذشت ۱۵ سال از استقرار دیکتاتوری مذهبی در ایران در برابر ایرانیان خارج از کشور وجود دارد، مطرح ساخته است.

در بخش مسائل روز دو موضوع یکی وضع جهان و نظم نوینی که گفته میشود بعد از پایان دوران جنگ سرد در دنیا پدید آمده و دیگری روند مذاکرات صلح خاورمیانه و بویژه تلاشهایی که از طرف امریکا برای برآه آوردن حافظ اسد و اعضای صلح میان سوریه و اسرائیل در جریان است مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

بخش سیاسی در این شماره با مقاله ای از نویسندگان پیش کسوت بزرگ علوی زیر عنوان «ماندلا قهرمان دوران ما» آغاز میشود. بزرگ علوی در این نوشته با بیانی دلنشین مسیر زندگی مبارزات ماندلا را تعقیب و نقش دوران ساز او را در استقرار قانون و دمکراسی در آفریقای جنوبی تشریح میکند.

در همین بخش سومین قسمت از مقاله عبد الکریم لاهیجی پیرامون آزادی احزاب و سازمانهای سیاسی و اجتماعی در ایران درج شده است. لاهیجی در این مقاله بحث قبلی خود را در چگونگی حذف کلیه مفاهیم مربوط به آزادی و دمکراسی در پیش نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی و هموار شدن راه توسط مجلس فرمایشی خیرگان برای استقرار دیکتاتوری مطلقه ولایت فقیه دنبال میکند.

صدر انقلاب اسلامی برگردان مقاله ایست که توسط «کنت کاتزمن» پژوهنده امریکائی ویژه مهرگان به زبان انگلیسی نوشته شده است. در این مقاله نویسنده با آگاهی و بصیرت درخور توجهی مسائل و روشهایی را که در نظام ولایت فقیه برای



مردود انقلاب به اصطلاح اسلامی مورد استفاده است تشریح میکند.

در این بخش باقر مؤمنی نویسنده ای که به طیف چپ روشنفکران ایرانی تعلق دارد در مقاله ای زیر عنوان «رهائی از استعمار در گرو یک رهبری انقلابی توده ای است» اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی حاکم بر دوران نخست وزیری دکتر مصدق و بحران نفت را با دیدی انتقادی نسبت برهبری نخست وزیر وقت مورد بررسی قرار داده است.

سپس کارل گرشنمن دیپلمات سابق امریکائی و کارشناس مسائل بین المللی در یک مقاله تحلیلی به تشریح نقش سازمان ملل متحد در دوران بعد از جنگ سرد پرداخته است.

«علماء در اعلامیه ها» عنوان مقاله ای است از حمید حمید. نویسنده در این مقاله تحلیلی از طریق غور رسی در بیانیه ها و شب نامه های دوران انقلاب مشروطه نشان میدهد که روحانیون در آن انقلاب بزرگ مردمی آنچنان نقش مهمی که به ایشان نسبت داده شده نداشته اند.

مقاله دیگر این بخش فریدون هویدا نویسنده و محقق با بیانی تحلیلی بنیاد گروائی مبارزه جوی اسلامی و خطراتی را که در رهگذر آن متوجه صلح و ثبات بین المللی است تشریح میکند. در بخش فرهنگی ابتدا مقاله ای از هوشنگ سیحون معمار ایرانی و رئیس پیشین دانشکده هنر های زیبای دانشگاه تهران آمده است. وی با بیانی مستند و بکلم طرح و نمودار ثابت میکند که بر خلاف ادعا های عنوان شده، شیوه معماری بکار رفته در بنای تخت جمشید حاصل فکر و ابتکار خود ایرانی هاست و از سبک معماری یونانی متأثر شده است.

«اخلاق در نظامهای خودکامه» مقاله دیگر این بخش است. محمود خلیقی در این نوشته میانی اخلاقی مورد اتکاء در چنین نظامهایی را تعریف و تشریح میکند.

بخش اقتصادی در این شماره حاوی مقاله تحلیلی و مستندی از حمید زنگنه استاد ایرانی اقتصاد در دانشگاههای امریکا تحت عنوان «جمهوری اسلامی و بازرگانی جهانی» است.

در بخش تاریخی قسمت دوم مقاله مشروح و تحلیلی ری پرویز متحده استاد تاریخ دانشگاه هاروارد درباره جنبش شعوبیه و تاریخ اجتماعی ایران در نخستین روز های چیرگی اسلام درج شده است. نویسنده در این مقاله خواندنی پرتو تازه ای بر پاره ای از گوشه های تاریخ این نهضت بزرگ اجتماعی - سیاسی افکنده است.

## انتشار گفتار های سیاسی

جمعیت دفاع از جبهه جمهوری و دمکراسی در ایران (بلاژیک) اولین نشریه خود را تحت عنوان گفتار های سیاسی که به بحث جبهه جمهوری اختصاص دارد را منتشر کرد. دفتر یکم گفتار های سیاسی حاوی سخنرانی علی راسخ از جبهه ملی، بیژن حکمت از جمهوری خواهان ملی ایران، بهروز خلیق از سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) و مهدی خانبابا تهرانی است. دفتر یکم گفتار های سیاسی را می توان از طریق آدرس زیر تهیه کرد.

B.P. 48 1090 BXL BELGIQUE,

## انتشار شماره نهم بانگ

بانگ گاهنامه مرکز ایرانیان دورتموند شماره نهم خود را منتشر کرد. در این شماره در کنار گفتگو با محمود دولت آبادی مقالاتی درباره زن در شعر حافظ، دمکراتیزه کردن مناسبات اقتصادی و اجتماعی جامعه ایران به چشم می خورد. در شماره نهم بانگ همچنین خیر خودکشی رشید چهره آشنای ایرانیان هاگن و دورتموند درج شده است.

## کمک های مالی رسیده

ت	از هلند	۱۰۰ گیلدن
ع	از هلند	۱۰۰ گیلدن
م.ف	از بوخوم	۵۰ مارک

## نویسندگان ایران در جنگ و گریز

### با حاکمیت اسلامی

جنگال و هیاهو بر سر نامه ۱۴۴ تن از نویسندگان ایرانی در اعتراض به سانسور و اختناق همچنان ادامه دارد. به نظر می رسد که دولت در آغاز بر آن بود با سکوت و بی اعتنائی حرکت جمعی نویسندگان را خنثی کند، اما پس از دو سه هفته با مشاهده بازتاب گسترده آن در سطح جهانی ناچار شد با تمام زرادخانه تبلیغاتی خود وارد میدان شود.

مهدی نصیری سردبیر کیهان در شماره های ۱۴ و ۱۷ آبان این روزنامه طی مقالاتی امضاکنندگان را به خاطر فرستادن نامه خود به «انجمن جهانی قلم» مورد حمله قرار داده و آنها را به ارتباط با «محافل وابسته به استکبار جهانی» متهم نمود.

روزنامه جمهوری اسلامی در ۲۸ آبان ضمن تأیید «بازتاب های گسترده نامه در داخل و خارج» نامه را اقدامی بر ضد جمهوری اسلامی به خاطر رسیدن به «اهداف سیاسی خاصی» ارزیابی نموده است.

بدین ترتیب آشکار شد که مسئولین امور تصمیم گرفته اند با حرکت نویسندگان به عنوان اقدامی سیاسی و ضد حکومتی برخورد کنند. آنچه در این میان به کمک دولت آمد، ظهور یاران نیمه راهی بود که به دلایل و بهانه های آشکار و پنهان از همراهی با جمع نویسندگان خودداری ورزیدند و امضای خود را پس گرفتند.

از نیمه آبان ماه در مطبوعات گوناگون نامه های چند تن از امضا کنندگان نامه جمعی به چاپ رسید. که بدین وسیله امضای خود را پس می گرفتند. نویسندگانی که از نامه اعتراضی قاصه گرفته اند، به طور کلی به دو انگیزه اصلی اشاره کرده اند:

۱ - به شیوه غیر دمکراتیک گردآوری امضا ها اعتراض شده است. گویا قرار بوده که نامه با امضا های بیشتری به چاپ برسد، اما به دلایلی نام عده ای از افراد از زیر نامه حذف شده است. برخی این را نشانه «اعتراض سیاسی تنظیم کنندگان نامه» خوانده و آن را مغایر نیت خود دانسته اند. برای نمونه محمد قاضی - مترجم نامی - در نامه تعلق آمیزی به وزارت ارشاد اسلامی بر پاره ای مرزبندی های سیاسی تأکید نموده است.

۲ - چند نویسنده دیگر - از جمله شهلا لاهیجی، رضا جولایی و شمس لنگرودی - در نامه های خود اظهار داشته اند که گمان نمی کرده اند که نامه جمعی با بازتاب گسترده اش در رسانه های گروهی، مورد سوء استفاده بیگانگان قرار گیرد. احتمالاً این گروه از نویسندگان انتظار نداشته اند که نامه چنین انعکاس وسیعی پیدا کند و دولت نسبت به آن چنین واکنش قاطع و خشنی نشان دهد.

دکتر زریاب خوبی در نامه ای که در روزنامه کیهان به چاپ رسید تمام مفاد نامه سرگشاده جمعی را سخت مورد حمله قرار داد. دکتر آریان پور در نامه ای به تاریخ ۱۵ آبان ماه که در مجله «دنیای سخن» به چاپ رسیده، رابطه تنظیم کنندگان نامه با محافل «امپریالیسم ادبی» از قبیل «انجمن جهانی قلم» را نشانه آلودگی آنها به افراض سودجویانه سیاسی تلقی نموده است. با توجه به این واقعیت که اکثریت مطلق امضا کنندگان نامه سرگشاده علیه سانسور به ادامه مبارزه با سانسور دولتی مصمم هستند، و دولت نیز به سرکوب این حرکت اعتراضی کمر بسته است، باید صحنه های تازه ای از ادامه تنش میان دولت و نویسندگان را انتظار داشت.

سردبیر محترم راه آزادی ۱۰ اسامبر ۱۹۹۴ برابر ۲۰ آذر ۱۳۷۳

اجرای طرح «تاریخ شفاهی چپ ایران از دهه ۱۹۲۰ تا دهه ۱۹۸۰» از ۲۱ نوامبر ۱۹۹۴ در انستیتو بین المللی تاریخ اجتماعی (آمستردام) آغاز شده است.

مرحله نخست این طرح شامل برقراری مصاحبه ها و جمع آوری خاطرات شفاهی سه نسل (شخصیت ها و فعالیتی از هفده حزب، سازمان و گروه چپ ایران از دهه ۱۹۲۰ تا دهه ۱۹۸۰) می باشد که بمثابة گنجینه ای از اسناد تاریخی جنبش چپ ایران در ارشیدو انستیتو بین المللی تاریخ اجتماعی (آمستردام) برای علاقمندان و پژوهشگران تاریخ معاصر ایران نگاهداری خواهد شد.

در آینده به تفصیل درباره زمینه اولیه پیدایش این طرح، هدفها و مراحل گوناگون طرح مزبور توضیحات و اطلاعات بیشتری ارائه خواهد شد. اینک مراتب فوق جهت اطلاع و با سپاس از چاپ این مطلب در آن نشریه بمنظور آگاهی علاقمندان و پژوهشگران تاریخ چپ معاصر ایران به استضار می رسد.

با تقدیم احترام  
حمید احمدی

رئیس طرح تاریخ شفاهی چپ ایران

# مجاهدین از نگاه اپوزیسیون ایران

(۲)

در شماره ۳۷ راه آزادی با بخش اول مقالات مربوط به سازمان مجاهدین خلق ایران از نگاه اپوزیسیون ایران از نظر شما گذشت. در این شماره ۳ مقاله دیگر به همراه گزیده ای از نامه ها و اعلامیه های پرشماری که طی ماه های اخیر از سوی نیرو های جدا شده از سازمان مجاهدین خلق انتشار یافته است، درج می شود. ما همچنین بخشی از مطالب طنزی که در نشریه اصغر آقا به قلم دوست گرامی هادی خرسندی درباره سازمان مجاهدین آمده است را برای شما انتخاب کرده ایم.

کنندگان آنگاه با اشاره به نامه ۶ اکتبر میدل ایست واچ به آقای رجوی و واکنش خشم آلود سازمان و مربوط کردن آن به توطئه های حمایت از جمهوری اسلامی اعلام کرده اند: «بدین وسیله ما امضاء کنندگان نامه که بعضاً در دادگاه های مسئول «شورای ملی مقاومت» بنام «صلیب یا مرگ» محکوم به اعدام شده ایم و از ۶ ماه تا ۳ سال در زندان های عمومی و انفرادی (زندان های انفرادی ابعادی به اندازه قبر و قفس دارد) بسر برده ایم و مورد شکنجه قرار گرفته ایم، آماده ایم جهت روشن شدن حقایق و موارد نقض حقوق بشر و افشای نام و آدرس خانه های امن در شهر بغداد و زندان ها و شکنجه گران و بازجویان و هویت چماقداران چه در عراق و چه در سطح اروپا که اعضای جدا شده و معترض را مورد ضرب و شتم قرار داده اند، در رد ادعای کذب رجوی و همدستان ایشان، با کلیه سازمان های مدافع حقوق بشر، خبرگزاری ها و رادیو تلویزیون و مطبوعات مصاحبه زنده به عمل آوریم... امیدواریم با نشان دادن چهره واقعی شکنجه گران و زندانبانان، که لباس آزادی و دموکراسی و دفاع از حقوق بشر، به تن کرده اند، به جهانیان و مردم ستمدیده ایران، گامی در جهت احقاق حقوق انسان ها و آزادی برداشته باشیم.» نامه فوق با امضای امرالله ابراهیمی، محمد توفیق اسدی، اصغر برزرو، رضا تویسرکانی، مینا ربیعی، غلام رحیمی، حسین رستمی، نورزعلی رضوانی، هادی شمس حائری، غلام حسین شیرعلی، مرتضی صیاد، عباس فلاح خیراندیش، اصغر کامیار و حیدر بابائی به تاریخ ۲۱ اکتبر ۹۴ منتشر شده است.

## نگهداری جمعی فرزندان مجاهدین

هادی شمس حائری طی نامه ای بتاريخ ۱۹ اکتبر ۹۴ ضمن اشاره ملاقاتی که میان فرزندانش با مریم رجوی در پاریس ترتیب داده شده است و عکس و گزارش آن در روزنامه ایران زمین به چاپ رسیده، به رفتار سازمان با فرزندان اعضا و نگهداری آنها بصورت جمعی در خانه های تحت سرپرستی سازمان اعتراض کرده است. در این نامه از جمله آمده است: «رجوی بچه های اعضا و هواداران را از پدر و مادرشان جدا نموده و آنان را در تیمم خانه ها نگهداری می کند و این کودکان دچار انواع ناراحتی های روانی و عاطفی ناشی از دوری از پدران و مادرانشان می باشند.»

## رهبری و تهدید اعضای ناراضی

گروهی از «اعضای قدیمی و مستعفی» سازمان مجاهدین خلق که به تازگی راهی اروپا شده اند طی اعلامیه ای بتاريخ سپتامبر

## آنچه جدا شدگان از سازمان می گویند...

همانگونه که در شماره پیش خاطر نشان کردیم، شمار فراوانی از اعضای سابق سازمان مجاهدین خلق ایران که بصورت فردی یا جمعی بطور علنی دست به انتقاد از سازمان و به ویژه رهبری آن زده اند، نوشته های خود را برای نشریه ارسال داشته اند. این نوشته ها را در خطوط کلی می توان در بخش اصلی متعلق به تفکری دانست که از بازگشت به شعار های اولیه سازمان در سال های پیش از انقلاب جانبداری می کنند و انتقاد به رهبری سازمان را از این زاویه انجام می دهند. این برخورد ها هرچند در فضای جدید و با توجه به بسیاری از واقعیت های کنونی جهان و جامعه ایران صورت می پذیرند، اما مشروعیت خود را در دفاع از پیشینه سازمان جستجو می کنند و از نظر آنها رهبری کنونی از خط «اصیل» سازمان عدول کرده است و بسیاری حتی با نام و نشان مجاهدین به میدان می آیند و مسائل خود را مطرح می کنند و رهبری کنونی را منحرف قلمداد می کنند.

در یک نگاه کلی می توان گفت که بجز در مواردی چند، این انتقادات کمتر به اصلی ترین عملکرد های مجاهدین و خطوط فکری مؤلفه های اصلی آن می پردازند و بیشتر رهبری کنونی را نشانه گرفته اند. این تفکر و نوع تحلیل در روانشناسی کنونی اعضای سازمان و نیز طیف کم و بیش گسترده افراد جدا شده قابل درک است. اما باید تا حدود زیادی چشم به تحول این حرکت ها داشت. چیزی که با توجه به پراکندگی قابل توجه این افراد از یکسو و نیز ترس و اکراه شمار فراوانی در وارد شدن در یک مجادله علنی با رهبری سازمان کار را دشوار تر می سازد.

## نامه سرگشاده شکنجه شدگان

در ماه های گذشته نامه ۱۴ تن کادر های سابق سازمان مجاهدین خلق خطاب به سازمان های مدافع حقوق بشر، خبرگزاری ها، مطبوعات و رادیو تلویزیون در رابطه با رفتار رهبری کنونی سازمان با مخالفین از اهمیت بسیار برخوردار بود. چرا که برای نخستین بار تعدادی از کسانی که در همین رابطه مورد آزار قرار گرفته بودند، حاضر شدند در برابر افکار عمومی به شهادت بپردازند. در نامه این ۱۴ تن از جمله آمده است: «پس از بر ملا شدن زندان ها و شکنجه گاههای رجوی توسط زندانبانان و شکنجه شدگان مقاوم و آزاده و سیل شکایات به صلیب سرخ و عفو بین المللی و کمیساریای عالی پناهندگان. توسط اعضای سازمان مجاهدین خلق، سازمان نظارت بر حقوق بشر خاورمیانه «میدل ایست واچ» در امریکا، تصمیم به بازدید از زندانها و شکنجه گاههای گروه رجوی در عراق گرفت.» امضاء

# شورای ملی مقاومت و دیگر اندیشان

محسن حیدریان

منصفانه قضاوت کنیم در «سیاست نوین» شورای ملی مقاومت که بنوشته ایران زمین «از برخورد افکار، عرضه کردن دیدگاهها، پیش کشیدن ایده ها، مطرح کردن انتقادها» از جمله به خود این سازمان استقبال می کند، چیزهایی تغییر کرده است. موضوع و اهداف این تغییرات چیست؟ آیا مجاهدین خلق که طی سالهای اخیر همواره از یک موضع افراطی به یک موضع افراطی دیگر گذر کرده و با حفظ همان بنیادهای فکری، سیاسی و عملی توتالیتر و اقتدارگرایانه، پس از یک رشته تغییرات روانی و دریافتهای سطحی خصومت کینه توزانه نسبت به دگراندیشان و اپوزیسیون غیرخودی را همچنان ادامه داده اند، این بار واقعاً در صددند یک گام اصولی به جلو بردارند؟ آیا در زمینه بسیار حیاتی و تعیین کننده مربوط به تحمل منتقدین درونی و دست برداشتن از ستیزه جویی هیستریک علیه دیگر افراد و احزاب و سازمانهای سیاسی مخالف رژیم جمهوری اسلامی و روی آوردن به بحث و گفتگوی متعادلانه با اپوزیسیون غیرخودی تصحیحاتی نسبت به گذشته صورت گرفته است؟ نگاهی گذرا به مواضع علنی مجاهدین و شورا در دور جدید فعالیت آن، پاسخ مثبتی به این سؤالاتی گزهی نمی دهد. حتی برعکس این سازمان در طرح ادعای خود مبنی

اتحلال دفاتر مجاهدین خلق و تشکیلات آن در خارج از کشور به منظور برپایی دفترهای «رئیس جمهور» منتخب شورای ملی مقاومت مریم رجوی، گسترش تبلیغات در راه فراخوانی ایرانیان به اتحاد پیرامون شورای ملی مقاومت ملی و حمایت از رئیس جمهور «منتخب»، درج برخی از نامه های انتقادی خوانندگان در نشریه ایران زمین و تاکیدات مکرر در خصوص «پوست انداختن»، «پوسته شکنی» و «سیاست نوین بازگشایی» از آخرین نمونه های کوششهایی است که سازمان مجاهدین، آنها را به سبک دانشی و متداول خود نشانه های نوین «جهش و بلوغ» این سازمان می نامد. بسیار خوب. قصد ما اصولاً استناد به نوشته ها، اسناد و فعالیتهای دیرینه تر سازمان مجاهدین به منظور نفی آنها و اثبات خود نیست. زیرا کمر به نابودی هم بستن و ستیزه جویی نابخردانه را مغایر با اندیشه همزیستی دمکراتیک احزاب و نیرو های سیاسی کشور میدانیم. هرگونه چرخش در فعالیتهای شورای ملی مقاومت را نیز با این آرزو که واقعاً به ترک سیاست قهر و بایکوت این سازمان نسبت به دیگر نیرو های اپوزیسیون فراروید و شرایط تحول آنها به یک نیروی سیاسی دمکراتیک و معتقد به پلورالیسم فراهم آورد، با علاقمندی دنبال میکنیم. اگر

امضای «مجاهدین خلق ایران»، به تحلیل سیاست های رهبری طی ۱۰ سال گذشته دست زده اند. در این نامه ۱۶ صفحه ای نقطه شروع اشتباهات سازمان «درگیری و مبارزه مسلحانه با رژیم خمینی» قلمداد شده و بهای سنگینی که سازمان و اعضای آن بابت این «ماجراجویی» پرداخته اند مورد تحلیل قرار گرفته است. در این نامه با اشاره به موضع گیری های اعضای مخالف از سال ۶۴ به اینسو، به مراحل مختلف تحولات درونی و تصمیمات رهبری اشاره شده است. نکته مرکزی در تحلیل نامه را، نقش رهبری سازمان به عنوان کسی که «به هیچ کس جز خدا حساب پس نمی دهد» و نیز تلاش های وی برای جلب نظر «دولت های غربی و ارتجاع منطقه» و ماجراجویی های نظامی و تصمیمات درون سازمانی غیردموکراتیک و روابط آمرانه تشکیل می دهد. در بخش هایی از نامه آمده است:

شورا و ارتش آزادیبخش آنها با اجازه حکومت عراق، که گاه برای تحت فشار قرار دادن رژیم جنایتکار ایران، تعدادی اندک از افراد خود را به ایران گسیل میدارد، تا با بمب گذاری و ترور برای ولی نعمت خود امتیازی در سر میز مذاکره دست و پا کند. نگارندگان نامه فوق که خود را ادامه دهنده راه حنیف نژاد، محسن بدیع زادگان می دانند، رهبری سازمان را به انحراف از اندیشه های اساسی سازمان و بند و بست با «مخالف امپریالیستی» و «دول ارتجاعی» متهم می کند و از اعضای سازمان می خواهد با پشت کردن به رهبری کنونی به انزوای او یاری رسانند.

## تشکیلات سیاسی یا فرقه مذهبی؟

شماری از اعضای سابق مجاهدین در سوئد نیز در جزوه ای با عنوان «مجاهدین خلق، یک سازمان سیاسی یا فرقه مذهبی ارتجاعی» بخشی از گزارش ها و نامه های درون تشکیلاتی سازمان در سوئد را برای نشان دادن فضای حاکم بر تشکیلات و روحیه و تفکر اعضای کنونی و رابطه آنها با رهبری را منتشر کرده اند. در این گزارش ها، همانگونه که در مقدمه جزوه نیز تا حدودی اشاره شده است، فرهنگ و حال و هوای حاکم بر تشکیلات بسته، انضباط آهنین و کم رنگ کردن شخصیت افراد به سود رهبری بخوبی نمایان است.

در مقدمه این نوشته آمده است: با نظری هر چند اجمالی به این گزارشات به عینه پیداست که روابط درونی مجاهدین هیچ شباهتی به روابط درونی یک سازمان و یا یک حزب سیاسی ندارد و مجاهدین نه یک سازمان سیاسی بلکه دقیقاً یک فرقه مذهبی هستند

۹۴ با انتشار نامه ای تحت عنوان «گزارش به خلق» به توضیح دلایل جدایی بخشی از کادر ها و اعضای سازمان پرداخته اند. در این اعلامیه ضمن اشاره به اشتباهات سیاسی و عملکرد های رهبری از جمله درباره اذیت و آزار و تهدید افراد ناراضی سازمان نمونه هایی ذکر شده است: استفاده از شکنجه و کتک کاری تا سرحد مرگ از تابستان ۷۰ بطور گسترده و بعد از نشست عمومی آغاز شد. در آن نشست مسعود رجوی گفت هر کس که جدا شود به لحاظ ایدئولوژیک حقش اعدام است... و مریم رجوی گفت هر کس که بخواهد برود قبل از رفتن باید توسط یگانیش تعیین تکلیف شود. در این اعلامیه همچنین درباره تصمیمات نشست های عمومی سالهای ۷۰ و ۷۱ آمده است:

گرفتن تعهد کتبی از کلیه نیرو های سازمان توسط مسعود رجوی دال بر اینکه هر کس برود، حقش اعدام است و تحریک احساسات علیه نیرو های مسئله دار تحت این پوشش که هر کس برود تمام اطلاعات قرارگاه را به رژیم خمینی می دهد تا بپاید بمباران کند و بقیه را بکشد.

هر کس برود باید تا سرتگونی رژیم در زندان (مهمانسرای اجباری) بماند. مریم رجوی در پایان نشست گفت که این لطف بیش از حد رهبری عقیدتی است که اعدام نمی کند. در تعهد نامه افراد متعهد می شوند که «راه سازمان و رهبری حق است. من نمیکشم و حقم اعدام است.»

در بخش دیگری از اعلامیه به نقش رهبری رجوی اشاره شده است و از جمله آمده است که مریم و تشکیلات این تر را القاء می کنند که «مسعود با امام زمان در ارتباط است» و در نشست روز عاشورای سال ۶۸ موسوم به نشست امام زمان خود مسعود این تر را تأیید کرد.

«هواداران مجاهدین خلق ایران» در فراتسه نیز طی اعلامیه ای با اشاره به فراخوان میدل ایست و آج درباره زندان های سازمان مجاهدین خلق، از همه کسانی که طی سال های گذشته مورد اذیت و آزار و شکنجه قرار گرفته اند خواسته است با شهادت خود از طریق تماس با این مرکز به روشن شدن حقایق کمک کنند. در این اعلامیه همچنین از احزاب و سازمان ها، گروهها و شخصیت های مبارز و مترقی خواسته شده است که همزمان با تلاش برای آزادی زندانیان اسیر، در جمهوری اسلامی برای کسانی که در عراق توسط شورای ملی مقاومت به زندان افتاده اند نیز قدم پیش بگذارند.

## تحلیل سیاست های ۱۰ ساله

### رهبری

گروهی از اعضای سابق سازمان مجاهدین خلق در فراتسه طی نامه ای به مناسبت بیست و نهمین سالروز بنیانگذاری سازمان به

بر اینکه تنها جایگزین سیاسی حکومت فعلی است و نقش دیگران تنها زانو زدن و تایید کردن تمام و کمال این شورا و رئیس جمهور منتخب، آن باید باشد، به مراتب جری تر و مهاجم تر شده است. از آن بد تر، لحن اعلامیه های اندوهبار و صحنه های نمایشات تلویزیونی «سیماي مقاومت» و گفتار سخنگويان آن شباهت اندوهبار و شگفت انگیزی با دوران حضور خمینی در پاریس یافته است که همه شخصیتها و سخنگويان سازمانها و محافل سیاسی و اجتماعی را تنها به شرط و منظور تایید و سر فرود آوردن در برابر رهبری بلامنازع روحانیون به حضور می پذیرفت. در دور جدید فعالیتهای شورا اما يك چیز تغییر کرده است. و آن تلاش برای خروج از انزوی این سازمان در میان افکار عمومی ایرانیان و جذب نیرو های جدید از میان افراد غیرمتشکل با کمک برنامه های رقص و آواز و صرف میالغ سنگینی است که از محافل خارجی دریافت می دارد. زیرا پس از پیامد های هولناک انقلاب اسلامی دیگر کمتر کسی جرئت تبلیغ و ترویج عریان استبداد گروهی به شیوه های خشن و عقب مانده اونیفرم پوشهای خشک و منجمد گذشته را دارد.

## تنوری بازماندگان شیخ و شاه!

یکی از بنیادی ترین مفاهیم دستگاه فکری، سیاسی و تبلیغاتی شوروی مقاومت ملی که کوچکترین تغییری نکرده است، تنوری بازماندگان شیخ و شاه است. در گرماگرم فعالیتهای شوروی مقاومت ملی در پیشبرد «سیاست گشایش»، این تنوری همچنان کارپایه اصلی شورا علیه کلیه نیرو های اپوزیسیون و مستقل از این سازمان باقیمانده است. گذشته از حکام مستبد جمهوری اسلامی و مدافعان رژیم پهلوی که اساساً موضوع بحث فعلی ما نیست و همه ما از قربانیان این دو نظام هستیم، مجاهدین صاف و ساده همه نیرو های ملی، دمکرات و چپ را «بازماندگان» و یا «تفاله های شیخ و شاه» می نامند. نشریه ایران زمین در شماره ۱۷ خود شرکت کنندگان در يك میز گرد رادیویی شامل نمایندگان طیفهای گوناگون فکری و سیاسی کشور را نه تنها «مستحان رژیم» و «بازماندگان شیخ و شاه» نامیده، بلکه مورد تهدید هم قرار داده است. بر اساس درک مجاهدین خلق همه افراد و نیرو های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور که شوروی مقاومت از یکسو و رژیم جمهوری اسلامی و مدافعان رژیم پهلوی از سوی دیگر مظاهر آن هستند به خیر و شر، حق و باطل، نور و ظلمت، خلق و ضد خلق، انقلاب و ضد انقلاب و... تقسیم می شوند و دیگران نیز «خمینی صفت»، «شاه صفت»، «چماق دار و مزدور» و یا «تفاله های شیخ و شاه» تلقی می شوند، مفهوم و نتیجه این تنوری در واقع چیزی جز اعلام «حکایت مطلق» شوروی مقاومت و بطلان دیگران نیست. مطابق این بتدار وصول به جامعه آرمانی و بهشت برین مجاهدین خلق بزودی میسر خواهد شد. فقط اگر بتوان دیگران را به هر شکل و قیمتی از صحنه حذف کرد. با حرکت از همین تصور است که سرمقاله شماره ۲۳۸ نشریه مجاهد کلمه توصیف می کند و دربار «انتقاداتی که ذخیره آخوند ها در خارج از کشور» توصیف می کند و دربار «انتقاداتی که مخالفین رژیم جمهوری اسلامی علیه این سازمان به میان می کشند می نویسد: «ارزش آنها هم ندارند که در پاورقی برایش منبع و مأخذ بنویسیم.»

تنوری «تفاله های شیخ و شاه» چه به شکل کاربرد بسیار خشن آن در نشریه مجاهد نظیر «زباله»، «تفاله»، «مزدور و خائن» و چه به شکل ظاهراً مؤدبانه تر آن در نشریه ایران زمین نظیر «گرگ آشتی» و «مستحان رژیم» توجیه سیاست و رفتاری است که اساساً خواهان دمکراسی در ایران نیست. این روش و سیاستی است که پیشاپیش حقوق و آزادی و امکان رقابت سیاسی را از رقیب یا مخالف سیاسی با توسل به تهمت و افترا سلب می کند و دیر یا زود کار را به کاربرد قهر و خشونت علیه هر دگراندیش می کشاند.

خطر این تفکر و سیاست نه تنها برای دمکراسی در فدای ایران، بلکه همین امروز نیز کاملاً محسوس و جدی است. موضع کلی مجاهدین خلق درباره کنگره اتحادیه سراسری ایرانیان در سوئد و نتایج آن از نمونه های آشکار چنین خطری است. در این کنگره نمایندگان منتخب ۱۷۰ نفر ایرانی ساکن این کشور، مذهبی و غیرمذهبی، چپ و راست، سیاسی و غیرسیاسی شرکت کرده بودند تا برای ایجاد اتحادیه سراسری ایرانیان که از ابتدائی ترین نیاز های يك جامعه مدنی در دفاع از حقوق ایرانیان است، بکوشند. مجاهدین در این خصوص اعلام کردند که: «با طرد و افشا و بایکوت همه جانبه مزدورانی که در این کنگره شرکت می کنند در بین عموم ایرانیان مانع از این شوید که مشتبی مزدور رژیم خمینی به گسترش شبکه اطلاعاتی و جاسوسی و تروریستی خمینی بپردازند. مرزبندی قاطع با رژیم خمینی و باند ها و مزدوران متجمله باند سفارت ساخته موسوم به اتحادیه سراسری ایرانیان در سوئد و افشا آنها در خارج از کشور، یگانه راه محقابه با توطئه ها و تروریسم وحشی آخوند ها در خارج از کشور است.» چنین موضع گیری ستیزه جویانه و خصمانه ای در حالی بود که اکثریت نمایندگان این کنگره که به شکل دمکراتیک توسط ایرانیان ۲۰ شهر انتخاب شده بودند، از فعالین سابق یا کنونی چپ و دمکرات و از مخالفین آشکار جمهوری اسلامی بودند. گسترش جو سوء ظن و بی اعتمادی و دامن زدن به انفعال بیشتر در میان ایرانیان تنها نتیجه اقدامات خصمانه مجاهدین خلق بود. مجاهدین خلق در هر کار سیاسی، اجتماعی و فرهنگی تنها در پی تامین سلطه و فرمانروایی کامل خود بر آن هستند. در غیراینصورت درهم شکستن، فروپاشی و بدنام کردن تلاشهای مستقل ایرانیان در صدر «وظایف انقلابی شان» قرار می گیرد. در فرهنگ شوروی مقاومت دیگران تنها برای تایید فرا خوانده می شوند. ازی، همه باید زانو بزنند و سر فرود آورند. صرفنظر از اینکه عضو ناراضی یا جدا شده از مجاهدین و شوروی مقاومت باشند، یا به يك افق فکری و سیاسی متفاوت در اپوزیسیون تعلق داشته باشند و یا حتی اگر در خارج از کار سیاست برای

ایجاد يك تشکل اجتماعی، فرهنگی و صنفی بکوشند.

## راه و شیوه واقعی فرارویی به يك سیاست نوین بازگشایی!

تجربه ما و دیگر نیرو هایی که حصار های يك ایدئولوژی بسته، روابط درون گروهی استبدادی و يك تفکر برتری جویانه و قدرت طلبانه را در هم شکسته و یا «پوسته شکنی» در راه يك سیاست واقعا نوین بازگشایی و دمکراتیک گام گذاشته اند، نشان میدهد که این دگرپیمایی حیاتی، دشوار تر و بسیار عمیق تر از آن است که با صدور چند بخشنامه و رهنمود تشکیلاتی و تغییراتی سطحی تحقق یابد. چنین تحولی يك شبهه پدیدار نمی گردد و شکل گیری و قوام آن مستلزم يك بحث گسترده و علنی، میدان دادن به مشارکت فعال اعضا در زندگی سازمانی و سیاسی و پذیرش ارزشهای انسانی است. تحمل فعالیت دگراندیش و مخالف در درون و بیرون سازمان، پذیرش تنوع افکار و گفتگوی علنی و مسالمت آمیز اپوزیسیون غیرخونی و تفکر مردم سالارانه از اصول پایه ای آن است. مسلم است که تحول يك سازمان ایدئولوژیک و بسته به يك حرکت و سازمان مبتنی بر تنوع عقیده و متکی به ارزشهای اخلاقی و فرهنگی مشترک و دارای همه صدر و توان تحمل در جامعه ای که استبداد تاریخی در آن حضور چند هزار ساله دارد، هرگز کار ساده ای نیست. هر چند نه افراد را می توان به کلی عوض کرد و نه يك جامعه را. زیرا که هم فرد، هم سازمان و هم جامعه تاریخ و سابقه و سنت دارند. ولی مسلم است که هر انسان، هر سازمان و هر جامعه ای می تواند هر چیز تازه را بیاموزد.

به هر رو، منظور اصلی این است که تا زمانی که شوروی مقاومت و مجاهدین خلق رفتار و تفکر انحصارطلبانه خود را کنار نگذاشته و اندیشه همزیستی دمکراتیک احزاب و گرایشهای سیاسی، اجتماعی و مذهبی متفاوت را نپذیرند، در عمل خود یکی از موانع استقرار دمکراسی در ایران خواهند بود. زیرا انحصار طلبی که ریشه در استبداد تاریخی جامعه ایرانی دارد و نشانگر سلطه جویی يك اندیشه و رفتار سیاسی و اجتماعی است، از اساسی ترین عوامل دائمی عدم تحول ایران به يك جامعه دمکراتیک و امروزی بوده است. حضور دائمی همین عامل سبب آن بوده است که در ایران ما همواره فروپاشی يك حکومت استبدادی، پس از يك «بهار آزادی» کوتاه و گذرا، دوباره منجر به يك کمسیختگی، ناامنی و استبداد - گاه به معنای شدید تر آن شده است. همین سناریو سقوط يك نظام استبدادی و بدنبال آن آشوب و از هم گسیختگی و سپس ظهور يك قدرت مرکزی جدید و استقرار يك نظام استبدادی تازه نفس، ریشه اصلی کناره گیری و بی اعتمادی مردم به نیرو های سیاسی، افراط و تفریط ها، انحصار طلبی ها و عدم شکل گیری يك جامعه مدنی در کشور بوده است. «بلوغ و جهش» و «گشایش نوین سیاسی» شوروی مقاومت تنها هنگامی جدی و با استقبال روشنفکران بخش دیگر و اپوزیسیون ایران روبرو خواهد شد که با پذیرش دمکراسی، پلورالیسم و همزیستی گرایشهای گوناگون اپوزیسیون از سناریوی تکرار استبداد در حیات جامعه ایرانی جلوگیری شود. اپوزیسیون ایران بیش از هر چیز نیاز به نوعی تفاهم سیاسی دارد که بتواند بر مبنای آن اختلافات را روشن و حل کرد و اگر نشد این اختلافات طبیعی در آراء و عقاید و برنامه های سیاسی و اجتماعی را بنحو دمکراتیک اداره کرد. بنای سیاست اصولاً بر گفتگو و برخورد عقاید است. در پیش گرفتن چنین شیوه ای می تواند زمینه مساعدی برای حس مسئولیت اجتماعی در ایرانیان ایجاد کند و به این ترتیب گام بلندی برای تامین دمکراسی و پلورالیسم در ایران برداشته شود. در غیر اینصورت اگر شوروی مقاومت ملی به روال تاکتونی خود ادامه دهد، همان انزواشی را به دنبال می آورد که سازمان مجاهدین، علیرغم امکانات تشکیلاتی و مالی گسترده خود، دچار آن بوده است. افکار عمومی مردم ایران و روشنفکران کشور از شیوه های انحصار طلبانه شوروی مقاومت بعنوان خطری برای آینده کشور در هراسند و ادامه این شیوه ها آینده سیاسی جدی برای شوروی مقاومت نخواهد داشت. و بجای تبدیل کردن شوروی مقاومت به کانون مبارزات نهضت ملی و دمکراتیک ایران، آنرا به قبله گاه متروکی برای وفادار ترین معتقدانش بدل خواهد کرد. ولی آیا شوروی مقاومت و مجاهدین خلق برای فرارویی واقعی به يك سیاست نوین بازگشایی و دمکراتیک و برقراری يك رابطه مستعدانه بر پایه گفتگو با دگراندیشان و اپوزیسیون غیرخودی آمادگی دارند؟ یا باز همان داستان بویزنگان سرما زده کلیله و دمنه است که مرغ اندرزگو را سر برکنند که چرا می گوید آنچه می بیند کرم شبتاب است و آتش نیست....



# رهبری مجاهدین، «تکامل» به سوی امامت!

مقدمه:

نویسنده این مقاله یکی از کادر های رهبری سابق مجاهدین است که پس از سالها مبارزه در صفوف سازمان بعثت مخالفت با مشی سیاسی و نیز رهبری خودکامه سازمان به اتفاق همسرش از سازمان جدا شدند. آنها در نوشته ای که پس از خروج از سازمان انتشار دادند به تشریح دلایل مخالفت خود و نیز افشای شیوه های ناسالم رهبری سازمان پرداختند.

مجید بازگونه از سال ۱۳۵۷ به مجاهدین - شاخه گیلان - پیوسته و از سال ۵۹ به عضویت سازمان درآمده است. وی در اوایل سال ۶۰ به عضویت کمیته مرکزی شاخه استان گیلان انتخاب شده و طی دو سال فرماندهی قسمت هایی از جنگل های شمال را بعهده داشته است. در پاکستان مشغول اعزام نیرو های عملیاتی و سازماندهی خروج نیرو ها از ایران بوده، در فرانسه مسئولیت بخش گیلان را بعهده داشته و در عراق فرماندهی یکی از گردانهای «ارتش آزادیبخش» به وی واگذار شده بود. نامبرده پس از «انقلاب ایدئولوژیک» به معاون مرکزیت سازمان ارتقاء می یابد. در سال ۱۳۶۷ وی به اتفاق همسرش نامه نسبتاً مفصلي خطاب به رجوی نوشته و ضمن انتقاد به سیاست های سازمان و رهبری آن از ادامه فعالین در تشکیلات خود داری می کند.

یادم می آید که در تیر ماه سال ۶۰ که سازمان تصمیم به نبرد مسلحانه با رژیم خمینی گرفت و عملیات دفتر حزب جمهوری را سازماندهی کرد، کمیته مرکزی شاخه گیلان که در آن مقطع بعد از استان تهران بزرگترین و قوی ترین شاخه سازمان محسوب میشد و من عضو این کمیته بودم هیچ اطلاعی از خط جدید سازمان نداشتیم و همگی اعضاء در خانه های لورفته و شناخته شده بصری بردیم. بطوریکه بعد از عملیات دفتر حزب جمهوری اسلامی، شاخه گیلان همانند سایر نیرو های سازمان یافته دستگیر و بعداً بسیاری از آنها اعدام شدند.

مطلق بودن مخفی کاری (حتی در فضای باز سیاسی)، نگرش مذهبی نسبت به هیوارشی قدرت، نظر منفی نسبت به اصول و ضوابط دموکراسی درون سازمانی و بالاخره عدم بینش سیاسی کافی و لازم در سطح اعضاء و هاداران سازمان و اعتماد بیش از حد و کورکورانه نسبت به رهبری، رجوی را کمک می کرد که شیوه مستبدانه خود را در سازمان به اجرا درآورد.

هجوم ارتجاع آخوندی به حریم آزادی از يك طرف و حرکت های غیرمستولانه رجوی در انجام عملیات نسنجیده از طرف دیگر، هرگونه فعالیت سیاسی در داخل ایران را برای تمامی نیرو های سیاسی ناممکن ساخت و رهبری سازمان تصمیم به خروج کادر ها و اعضاء خود از ایران گرفت.

رجوی در رأس رهبری سازمان سعی کرد با انجام چندین عملیات بزرگ و ضربتی، از يك طرف به سایر نیرو های سیاسی نشان دهد که از قدرت لازم نظامی برای براندازی رژیم خمینی برخوردار است و از طرف دیگر این اعتماد را ایجاد نماید که سرنگونی رژیم بسیار سریع خواهد بود.

با ایجاد چنین جوی در سال ۶۰ سازمان تصمیم به ایجاد شورای ملی مقاومت گرفت و پس از توافق رجوی و آقای بنی صدر روی اصول کلی شورا، تعداد دیگری از نیرو های سیاسی به آن پیوستند. هرچند بر خلاف تحلیل های داخلی سازمان، مسعود رجوی هیچگونه علاقه ای به آقای بنی صدر نداشت.

امروز ادامه دارد.

در مرحله اول می توان گفت که شیوه رهبری در سازمان بطور کلی متأثر از شیوه رهبری نیرو های انقلابی و چریکی در کشور های جهان سوم از جمله کشور های امریکای لاتین بوده است.

پس از انقلاب ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ و آزادی زندانیان، سازمان مجاهدین با استفاده از فضای آزاد ایجاد شده بسرعت شروع به سازماندهی خود نمود. مسعود رجوی و موسی خیابانی بعنوان چهره های شناخته شده و با سابقه، رهبری سازمان را بعهده گرفتند و کمیته مرکزی و دفتر سیاسی را مجدداً بازسازی نمودند. از این مرحله به بعد ایده و خصوصیات فردی و نحوه نگرش و اندیشه علیرغم سازماندهی وسیع علنی کمترین نامی از انتخابات بیجان نیامد و این «سنت» همواره با سرسختی تمام در سازمان حفظ شده است.

باید بگوییم طی پورسه ۱۱ سال فعالیت در سازمان مجاهدین هیچگاه و در هیچ موردی حق انتخاب نداشتیم و اساساً هیچگونه انتخاباتی را در سازمان ندیدیم. در سازمان «انتخابات» را نگرشی بورژوازی و ناشی از لیبرالیسم می دانستند که در آن افراد با دوز و کلک های مختلف و به یاری تبلیغات انتخاب میشوند.

اما اینکه چگونه و به چه کسی یا کسانی افراد با صلاحیت را «انتخاب» می کنند، جواب مشخصی برای آن نبود.

اما می توانم یقیناً بگویم که هیچگاه برای انتخاب هیچ مسئولی حتی مسئولین نهاد ها و بخش ها انتخاباتی صورت نمی گرفت.

در سازمان مجاهدین از نام «کمیته مرکزی» و «دفتر سیاسی» استفاده میشد ولی اعضاء تشکیلات کمترین نقشی در انتخاب این ارگان ها نداشتند.

البته این موضوع به دوران فعالیت مخفی محدود نمی شد و حتی در مرحله فعالیت های علنی سازمان، نیز در فرانسه و عراق که سازمان به لحاظ امنیتی امکان جمع آوری نیرو ها را داشت، به قوت خود باقی بود.

طبیعی که در انتخاب خط و خطوط سازمان و سیاست های آن نیز اعضاء سازمان هیچ نقشی نمی توانستند داشته باشند،

«شیوه رهبری» و اهمیت آن موضوعی است که در تمامی جنبش های انقلابی بهای خاصی به آن داده میشود. نگاهی به وضعیت و خامت بار کشور مان که نتیجه رهبری و حکومت مطلقه آخوند هاست خود نشان دهنده اهمیت موضوع بحث میباشد.

۱۵ سال حکومت ترور و اختناق، هرج و مرج در اقتصاد و عقب گرد کشور در تمامی زمینه ها موضوعی است که امروز توجه تمامی جهان را به خود جلب کرده است.

پس از روی کار آمدن خمینی و استقرار جمهوری اسلامی، هرچند کشور ما در زمینه های مختلف سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دچار عقب گرد شد و باعث از دست رفتن هزاران نفر از بهترین فرزندان میهن مان گردید ولی به ما آموخت که «قبل از اعتماد ابتدا باید شناخت، آزمود و ارزیابی کرد».

شیوه ها و عملکرد های چندین ساله خمینی و جانشینان او، شناخت و ارزیابی سایر نیرو ها را برای ما آسانتر کرده است. او سنت ها و روشهایی بجای گذاشته که در شناخت سایر نیرو ها حتی اگر بظاهر لباس دیگری به تن داشته باشند به ما کمک می کند.

امروز بدلیل شکست رژیم آخوند ها در همه جنبه ها که نتیجه بی کفایتی و عدم کارایی آنهاست، جنب و جوش زیادی را در اپوزیسیون و همچنین نیرو ها و دولت های خارجی برای سرنگونی این رژیم و جانشینی آن بوجود آورده است.

یکی از این نیرو ها که بیش از همه در سرنگونی رژیم و جانشینی سریع آن اصرار دارد سازمان مجاهدین و شورای ملی مقاومت به رهبری رجوی است.

بطور کلی شیوه رهبری در سازمان مجاهدین را می توان به دو مرحله اساسی تقسیم بندی کرد که هر مرحله آن ویژگی های خاص خود را در بردارد.

مرحله اول را می توان بطور زمانی از بنیان گذاری سازمان مجاهدین از سال ۱۳۴۴ تا سال ۱۳۶۴ نام برد. مرحله دوم از سال ۱۳۶۴ یعنی از «انقلاب به اصطلاح ایدئولوژیک» شروع میشود و تا به

ولی فکر می کرد با پیوستن به آقای بنی صدر که رئیس جمهور وقت بود، می تواند در صحنه بین المللی خود را وارد نموده و بعنوان جانشین رژیم مطرح سازد. در ابتدا نیرو ها و گروه های سیاسی مختلفی به شورای ملی مقاومت پیوستند ولی از آنجائی که رجوی کمترین تمایلی به تقسیم سیب رهبری انقلاب نداشت، موانع جدی برای گسترش شورا و حتی نگهداری نیرو هایی که به شورا پیوسته بودند ولی صد در صد با سیاستهای او موافق نبودند و یا در بعضی موارد انتقاداتی داشتند، ایجاد گردید.

یادم می آید که در رابطه با ازدواج مسعود رجوی با فیروزه بنی صدر، در نشستهای داخلی سازمان گفته میشد که این يك حرکت تاکتیکی است و ما برای نگهداری آقای بنی صدر در شورا این کار را انجام داده ایم.

توجه شما را به نگرش رجوی در رابطه با اتحاد با نیرو های دیگر جلب می کنم. او همانند شیوه ها و عملکرد های همیشگی اش فکر می کند که تنها با انجام يك ازدواج و پیوند خانوادگی می تواند همه مسائل و مشکلات سیاسی با نیرو های دیگر حل نماید.

پس از افت عملیات سازمان در داخل کشور و شکست استراتژی سرنگونی سریع که سازمان بهای زیادی برای آن پرداخته بود و باعث از دست رفتن و اعدام تعداد بسیاری از اعضا و هواداران سازمان گردید رهبری سازمان با مشکلات جدی روبرو شد. انتقاد بسیاری از نیرو های سیاسی پیوسته به شورا نسبت به رهبری سازمان و جدا شدن تعداد زیادی از آنان به این مشکلات می افزود.

شرایط بحرانی این مقطع، رهبری سازمان، بویژه مسعود رجوی را که مسئول اول آن بود در معرض شک ازمایش بزرگ قرار می داد.

در این مرحله بود که رهبری احتیاج شدیدی به «صداقت انقلابی» و «صراحت» و «انتقاد پذیری» داشت.

تنها این ویژگیهای انقلابی بود که می توانست رهبری سازمان را از اشتباهات و انحرافات که به آن دچار شده بود، نجات دهد.

خوشبختانه انقلاب با فراز و نشیبهایش، آزمایشگاه خوبی است برای اثبات تمامی «ادعا ها» و «مدعیان» انقلابی.

در این مرحله رجوی می بایست به انتقاد از خود می پرداخت و اشتباهات انجام شده را مطرح می کرد تا بدینوسیله الزامات نزدیکی و اتحاد نیرو ها را فراهم می نمود. البته نتیجه چنین عملکردی ممکن بود به پائین آمدن موضع و جایگاه خود او در سازمان و حتی از دست دادن مقامش منجر شود و این چیزی است که با ماهیت قدرت طلبی وی در تضاد جدی قرار داشت.

در چنین قضایی، مسئولین سازمان پس از برگشت از نشست سابقه ایانه که سه ماه بطول انجامید، اعلام کردند که «انقلاب» بزرگی در سازمان بوجود آمده است. این «انقلاب» عبارت بود از همدردی مریم عضدانلو - که در آن مقطع «مسئول نهاده» بود و چند مدار تشکیلاتی با اعضای کمیته مرکزی سازمان فاصله داشت، با مسعود رجوی.

رجوی مطرح کرد، این حرکت، پاسخ دادن به حقوق زنان در جامعه ما و از بین بردن استثمار تاریخی مرد از زن است که گویا در هیچ جامعه ای با آن بطور انقلابی برخورد نشده است و حتی در کشور های سرمایه داری با زن برخورد کالایی و بورژوازی صورت می گیرد.

پس از اعلام همدردی مریم با مسئول اول سازمان (مسعود رجوی)، مطرح شد که بدلیل جایگاهی که او دارد دیگر نمی تواند به خانواده و همسر قبلی اش مشروط باشد و لذا از مهدی ابریشمی طلاق می گیرد و چند هفته بعد اعلام کردند برای تکمیل شدن رهبری سازمان و از آنجائی که این دو نفر شب و روز با هم بوده و تا دیر وقت نشست دارند لازم است با هم ازدواج کنند و سرانجام در ۳۰ خرداد ۱۳۶۴ مطرح گردید در آرم سازمان مجاهدین جای این دو حلقه ازدواج خالی است!

از این تاریخ شیوه رهبری سازمان وارد يك فاز کفلی می شود و از این طریق «جایگاه» رجوی در سازمان برای اعضا و هواداران غیرقابل دسترسی و بویژه آسیب پذیر می گردد.

به این ترتیب رجوی با جا انداختن شیوه جدید

رهبریش در سازمان، از هرگونه پاسخ دادن به شکست های سیاسی و نظامی طفره می رود و این چیزی بود که شدیداً به آن احتیاج داشت.

## رهبری امام گونه!

رجوی با توجه به شکافی که در ایدئولوژی مذهبی سازمان وجود داشت توانست فرم جدید رهبری در سازمان را توجیه نماید و به همین دلیل این حرکت را به نام «انقلاب ایدئولوژیک» برای اعضا و هواداران ساده دل و بی تجربه توجیه نمود. نتیجه اصلی انقلاب به اصطلاح ایدئولوژیک در يك جمله حاکمیت تمام عیار و امام گونه رجوی بر سازمان بود.

مطابق اندیشه مذهبی اسلامی و سنتی که خمینی برای ما بجا گذاشته، امام در مقابل هیچ قانون و ارگانی پاسخگو نیست. او معیار خوبیها و بدیهاست و دیگران موظف هستند از او پیروی نمایند.

مهدی ابریشمی در يك سخنرانی که بمناسبت انقلاب به اصطلاح ایدئولوژیک مجاهدین در جمع انجمن دانشجویان مسلمان خارج از کشور ایراد کرد در رابطه با موضع جدید مسعود رجوی در سازمان می گوید:

«در رده های پائین تر از مسئول اول و رهبری ایدئولوژیک، همه مشروط هستند و قبل از همه به مسئول بالا تر خود شان مسئول هستند. آیا مسعود در بالا به کسی مشروط است؟ فقط به انقلاب! رهبر ایدئولوژیک مان مسئولی جز خدا ندارد! (چگونه از وی حساب رسی میشود و گزارش آن به چه صورت به مردم می رسد، معلوم نیست ولی یقیناً می توانم بگویم که احدی امکان تماس با مسئولین را ندارد تا از جزئیات انحرافش مطلع شود و به مردم گزارش دهد) همه در سازمان مسئول دارند یعنی مشروط هستند به مسئولان ولی در تماس رهبری، اینطور نیست مریم هم مسئول ندارد، مسعود هم مسئول مریم نیست. هر دو اینها مستقیماً خود شان مسئولند. به هیچکس بعنوان مسئول در بالا تر از خود شان پاسخگو نیستند. بعنوان مسئول این ها مسائل را متکی بر ایدئولوژی و اندیشه خود باید حل بکنند.» (مجاهد شماره ۲۵۵ صفحه ۲۲)

این همان موضع و قدرتی بود که رجوی شدیداً بعد از بن بست سازمان به آن نیاز داشت. او بسرعت کمیته مرکزی و دفتر سیاسی را منحل و به «هیئت اجرایی» تبدیل نمود و بدین وسیله به همه کار های سازمان فهماند که اگر مسئولیتی در سازمان به آنان سپرده شده صرفاً «اجرایی» بوده و در اجرای فرمان رهبر، مسئول میباشند و ته بیشتر.

او تمامی اعضای کمیته مرکزی و دفتر سیاسی و کادر هایی را که در دستگاه قبلی نام و نشانی برای خود در داخل و خارج سازمان کسب کرده بودند، یکی پس از دیگری به پای بوسی خود واداشت (نوار پای بوسی اعضای کمیته مرکزی در آرشیو سازمان موجود است)

به این ترتیب در زمان بسیار کوتاهی فاصله بینهایت بین خود و سایر اعضای رهبری سازمان ایجاد نمود، حتی با مریم که همردیف او شده بود.

یادم می آید که پس از اعلام همدردی و ازدواج مسعود و مریم به دلیل تبلیغات زیادی که سازمان روی مریم و مسعود انجام داده بود برای بسیاری از اعضای سازمان این «سوء تفاهم» ایجاد شده بود که مقام مریم و مسعود یکی است و تفاوتی بین آنها وجود ندارد. برای رفع این سوء تفاهم، نشست در عراق برای کادر های شورای مرکزی سازمان گذاشتند و به توضیح موضع و منش مریم در رهبری سازمان پرداختند. در این نشست مطرح کردند، مریم «تکمیل کننده» و «پاک کننده» و صفت دیگری که یادم نیست، مسعود است. واقعیت هم همین بود مریم بدون مسعود، اساساً معنی ندارد و به همین دلیل است که پس از همدردی، نام «رجوی» می گیرد. (اشرف ربیعی هم که چندین سال قبل از این واقعه شهید شده بود بعد از انقلاب به اصطلاح «ایدئولوژیک» نام رجوی گرفت)

مدت يك سال طول کشید که رجوی توانست سیستم جدید رهبری خود را در سازمان تحکیم کند. او از تمامی اعضای سازمان حتی تا سطح هواداران

خواست که به انتقاد از خود بپردازند و تمامی آنچه را که در ذهن و دل دارند به زبان بیاورند. اعضای ساده و صادق سازمان تماماً یکی پس از دیگری در مقابل سایر همزمان خود و همچنین دوربین های فیلم برداری سازمان، خود را به تیغ کشیده و به انتقاد و گزارش نوشتن از خود پرداختند در این میان تنها کسی که از خود انتقاد نکرد رجوی بود.

او که مسئول اول سازمان بود و می بایست پاسخگوی شکست های سیاسی و استراتژیک سازمان باشد، ناگهان لبه تیغ حمله خود را بر علیه علی زرکش که جانشین وی بود روانه کرد.

هنوز چند ماه از انقلاب به اصطلاح ایدئولوژیک نگذشته بود که رجوی تمامی شکست های سازمان را بمعده علی زرکش گذاشت و او را در جلسه ای با حضور مریم و اعضای دفتر سیاسی به خیانت و اعدام محکوم کرد. در رابطه با این حکم در همه ماه سال ۶۵ در یکی از پایگاههای سازمان در بغداد دادگاه دیگری با حضور عده ای از مسئولین سازمان بدون حضور علی زرکش تشکیل دادند و اعلام کردند که علی زرکش بدلیل «خیانت های» که انجام داده به اعدام محکوم شده است. او خودش نیز حکم صادر شده را قبول کرده است. در این دادگاه که چند دقیقه بیشتر طول نکشید، از همه افراد حاضر خواستند که نظر خود را در این رابطه اعلام کنند. در رابطه با آثار و نتایج این انقلاب به اصطلاح ایدئولوژیک و موضع مسعود رجوی در سازمان در نامه ای که پس از خروج از سازمان برای وی فرستاد مقداری به آنها اشاره کرده ام که مهم ترین آنها عبارتند از:

۱ - تغییر کیفی دستگاه رهبری جمعی سازمان و تبدیل آن به امامت (امام شدن رجوی) نامیرده پس از انقلاب به اصطلاح ایدئولوژیک، مریم را مسئول اول تشکیلات سازمان قرار داد و خود را مانند خمینی رهبر ایدئولوژیک انقلاب یعنی «امام» دقیقاً با همان تفاسیر معرفی نمود.

۲ - انحلال دفتر سیاسی و کمیته مرکزی سازمان و تبدیل آنها به هیئت اجرایی (مسئولین اجرایی دستورات رهبر)

۳ - از بین رفتن هرگونه استقلال رأی و حاکمیت مطلق رجوی بر کل سازمان.

۴ - کنار گذاشتن اکثریت کادر های قدیمی و شناخته شده سازمان و تئزل موضع تشکیلاتی آنها تا حد اعزاء و هواداران ساده سازمان. بهمین منظور نشست توضیحی در عراق تشکیل داده بودند و مطرح نمودند که اعضای قدیمی سازمان بدلیل سوابق شان برای خود ارزشی قائل بوده و در اجرای فرمان رهبر آنچنان که باید تیز و سریع نیستند.

در حالی که اعضای جدید که پس از انقلاب ۵۷ به سازمان پیوسته اند رابطه شان با مسعود «چفت تر» بوده و در اجرای فرمان رهبر بدون هیچگونه سننوال و نظری همیشه آماده اند.

۵ - تمامی خطوط و سیاست های سازمان توسط رهبر تعیین میشود.

۶ - نصب و عزل تمامی اعضای هیئت اجرایی، معاونین آنها، مسئولین نهاد ها و حتی اعضای سازمان ساده توسط رهبر باید مورد تأیید قرار گیرد.

۷ - رهبر می تواند گناهان افراد را ببخشد و یا فردی را مورد تکفیر قرار دهد. هیچ مرجع دیگری برای بررسی و داورى وجود ندارد.

۸ - مقدس نمودن همه دستورات رهبر بطوریکه اعضا حق بحث و بررسی و تردید درباره آنها ندارند.

۹ - جاری شدن تعصب بجای منطق و افزایش خرافات و روحیه فالانژی و ارتجاعی میان اعضا و هواداران سابق.

۱۰ - تبلیغات بیش از حد و صرف مخارج هنگفت در درون و بیرون سازمان روی رجوی و...

در دستگاه جدید رهبری این رجوی است که يك تنه می تازد و هیچ مانعی برای وی پیش بینی نشده است. او آنچنان راضی و خرسند از این تحول به اصطلاح کیفی بیرون آمده بود (به ظاهر با هیچگونه مخالفتی در درون سازمان روبرو نشده بود) که در ۳۰ خرداد سال ۶۵ اعلام کرد: «حال که مسئله امامت و رهبری را حل کردیم، سرنوشت خمینی را طی دو سال آینده ورق خواهیم زد! و یا در نشست داخلی سازمان هنگام ورود به عراق اعلام کرد که ما حد اکثر ۲ الی سه سال در عراق خواهیم بود!

تا نام

# تحولات سازمان مجاهدین

ماشاء اله رزمی

شدن مجید شریف واقفی بدست وحید افراخته است که بمعنی حذف فیزیکی مخالفان عقیدتی درونی می باشد. رهبری چپ با یک ردیف عملیات مسلحانه از جمله کشتن چند آمریکایی در تهران سازمان مجاهدین را وسیعاً مطرح کرد. اما در سال ۵۵ رهبر چناچ چپ بهرام آرام به دام ساواک افتاد و بدنبال آن حدود پانصد نفر از کادر ها و اعضاء مجاهدین در تهران دستگیر شدند و سازمان مجاهدین تقریباً از بین رفت و باقی مانده چناچ چپ مجاهدین نیز در مقطع انقلاب اسلامی بنام سازمان پیکار فعال شد.

مسعود رجوی تنها فرد باقی مانده از گروه اولیه مجاهدین بعد از ضربه سال ۵۵ که به کودتای اپورتونیست ها معروف شد اقدام به بازسازی سازمان مجاهدین در داخل زندان نمود. خود رجوی به این جهت همراه با حنیف نژاد اعدام نشد که برادرش کاظم رجوی در وزارت خارجه بود و توانست با وساطت از بالا جان مسعود رجوی را نجات بدهد. در واقع آنچه که امروز سازمان مجاهدین نامیده می شود گروهی است که توسط رجوی و سعادت در زندان شاه ایجاد شد. ابریشمی و خیابانی نیز درین تلاش همراه رجوی و سعادت بودند. در سازمان جدید هرچند که تاکید بر حفظ اصول بنیانگذاران مجاهدین می شد لیکن بخشی از نیرو صرف مبارزه با چپ و کمونیسم می شد و جنبه های ملی نیز کم رنگ تر شده بود. امروز اگر سازمان مجاهدین گروه رجوی نامیده شود حرف گزافی نیست زیرا واقعاً این گروه را مسعود رجوی سازمان دهی کرده است. اعدام سعادت توسط جمهوری اسلامی بجرم جاسوسی برای شوروی و کشته شدن خیابانی در گریزی با پاسداران موقعیت رهبری بی بدیل رجوی را در سازمان مجاهدین تثبیت کرد.

اختلافات مجاهدین با روحانیون طرفدار خمینی از زندان شاه شروع شده است. در اواخر سال ۵۶ با اشاره خمینی که گفته بود «به طرفدارانم گفته ام که با کمونیستها همکاری نکنند» بیست و دو نفر از روحانیون زندانی در اوین فتوایی را تهیه کرده بودند که در آن همکاری با چپها و مجاهدین تکفیر شده بود. تلاش مجاهدین برای اینکه آیت اله طالقانی اعضاء خود را ازین فتوا پس بگیرد مؤثر واقع نشد و این فتوا که توسط رفسنجانی نوشته شده بود وسیعاً پخش گردید. ساواک هرکس را دستگیر می کرد فتوای مزبور را نشان می داد و می گفت که طبق نظر آیات عظام همکاری با مخالفین دولت کفر است. این فتوا و پیام خمینی در ضمن چراغ سبزی بود به کشور های غربی که مطمئن باشند رژیم جانشین شاه کمونیستی نخواهد بود.

بر اساس این فتوا مسلمانان بنیادگرا مبارزه با کمونیستها و منافقین را مقدم بر مبارزه با رژیم شاه می دانستند و ساواک نیز قبل از انحلال خود به اشکال مختلف این نیرو را تقویت می کرد. قبل ازین در سال ۵۶ گروهی که به اتهام قتل حسنعلی منصور نخست وزیر زندانی بودند برای مقابله با رشد کمونیسم در جامعه برای شاه نامه نوشتند و در مراسم ۲۸ مرداد دسته جمعی آزاد شدند که عکس و اسامی آنان در روزنامه های آنزمان چاپ شد. گروه متهم به قتل منصور مسجد هدایت را پایگاه خودشان کردند و کسانی چون لاجوردی، مسگر اولادی و حاجی عراقی تمام تلاش خود را بکار بردند تا کمونیستها و مجاهدین در انتقال قدرت از شاه به خمینی کنار گذاشته شوند. کمونیست شدن بخشی از مجاهدین در زندان و در خارج از زندان در سال ۵۴ موجب شده بود تا افراطیون مذهبی سازمان مجاهدین را سکوی پرش کمونیستها و مجاهدین را کمونیستهای فردا معرفی بکنند. آنان که یکایک مجاهدین زندانی را می شناختند، مرتب به خانواده

«ما آخرین کسانی هستیم که سعی کردیم با زبان قانون با شما حرف بزنیم» این جمله را مهندس مهدی بازرگان در سال ۱۳۴۲ در دادگاه خطاب به هیئت حاکمه آنروز بیان کرده است. بی شک سران نهضت آزادی در آنزمان بخوبی می دانستند که جوانان نهضت مشغول سازماندهی و تدارک برای آغاز مبارزه مسلحانه هستند زیرا این آیت اله طالقانی بود که از محل وجوه شرعی به مجاهدین کمک مالی می کرد و این دکتر سبحانی بود که اولین گروه از مجاهدین را با فلسطینی ها در رابطه گذاشت تا آموزش نظامی ببینند و پشتیبانی لجستیک داشته باشند. در آن روز ها که با اصلاحات ارضی کلیه احزاب و گروههای سیاسی سنتی ایران سرکوب شده و یا خلع شعار گشته و خانه نشین شده بودند. ساواک با تمام توان خود مشغول مبارزه با کمونیسم و شکار گروههای چپ بود و اصلاً باور نمی کرد که عده ای جوان تحصیل کرده تحت پرورش جلسات تفسیر قرآن و قرائت نهج البلاغه اقدام به تشکیل یک سازمان چریکی سراسری بکنند. مجاهدین اولیه از این غفلت ساواک سود جستند و هشت سال کار نظری و تشکیلاتی کردند تا اینکه در سال ۱۳۵۰ شاه مراد دلفانی که برای عبور مجاهدین از مرز به آنان کمک کرده بود ساواک را در جریان گذاشت و با دستگیری گروهی از مجاهدین که از فلسطین برگشته بودند، سازمان مجاهدین خلق ایران عملاً اعلام موجودیت کرد. ضربه بسیار بزرگ بود و با وجود تلاش واسطه های مختلف، هیچ یک از مراجع مذهبی آنروز حاضر نشدند برای نجات جان دستگیر شدگان پا درمیانی بکنند و رهبران مجاهدین اعدام شدند.

اندیشه پردازان اصلی مجاهدین، از جمله محمد حنیف نژاد، ناصر صادق و سعید محسن اعتقاد داشتند که علت اصلی عدم موفقیت گروههای سیاسی ایرانی در مقابله با دیکتاتوری شاه اینست که مبارزات آنان مکتبی نبوده است پس باید همراه با مبارزه سیاسی - نظامی مبارزه ایدئولوژیک بی امانی را پیش برد. و چون ایدئولوژی های موجود کاراً نیستند باید ایدئولوژی جدیدی تدوین کرد. بدینسان آنان اصول نظری مجاهدین را پی ریزی کردند. آنچه که بنام ایدئولوژی مجاهدین نامیده شد در واقع ترکیبی بود از اسلام، سوسیالیسم و ملی گرایی. هر کدام ازین سه وجه نمایندگان خود را داشتند و درین میان محمد حنیف نژاد نماد و پیوند دهنده هر سه دیدگاه بود. گروهها و جمعیت های سیاسی - اسلامی قبل از مجاهدین دگراندیشان را تحمل نمی کردند ولی خط مشی مجاهدین متأثر از گروههای فلسطینی بود و نیز آنان وارث سنتهای مذهبی شیعه و ادامه بخشی از جنبه ملی بودند. ایدئولوژی آنان تحولی بود در بین مسلمانان اما چون التقاطی بود در عمل یا بن بست مواجه می شد. این ایدئولوژی برای اینکه سلاح مبارزه شود می بایست هر روز صیقل بخورد و پرا تر شود. بنابراین، انقلابات ایدئولوژیک در درون مجاهدین اجتناب ناپذیر می شد. در شرایط کار زیرزمینی مسلحانه، نبرد ایدئولوژیک درونی به خشونت می گراید و بی رحمانه می شد و با تأثیرپذیری از جو داخلی و بین المللی به چپ و راست کشیده می شد. ساواک مجاهدین را مارکسیست های اسلامی لقب داده بود. مجاهدین هرگز این عنوان را نپذیرفتند ولی این اصطلاح چندان هم بی مسمأ نبود زیرا بویژه بعد از اعدام دسته جمعی رهبران اولیه مجاهدین، باقی مانده یا مائوئیست بودند و یا فالانژ (اصطلاحی که درباره مسلمانان بنیادگرا بکار می رفت) که با هم در جدال دائمی بودند.

در سال ۱۳۵۴ گرایش چپ، رهبری سازمان را بدست گرفت و عناصر مذهبی را از رهبری تصفیه نمود. اوج این درگیری کشته

هائی که فرزند مجاهد در زندان داشتند مراجعه می کردند و توصیه می کردند که از فرزندانشان بخواهند تا از مجاهدین جدا شوند و یا اگر جدا شده اند و نماز نمی خوانند برای حفظ ظاهر هم که شده در ملا عام نماز بخوانند. این امر بمعروف گاهی با تهدید و زور همراه بود.

هنگامیکه در آستانه انقلاب کادر های اصلی مجاهدین از زندان آزاد شدند. رابطه شان با حزب اله کاملاً خصمانه بود. باند های کوچک چماقدار حتی قبل از انقلاب به مجاهدین حمله می کردند و بلافاصله بعد از انقلاب نیز مقر های مجاهدین در تهران مرتب از طرف کمیته های مسلح مورد حمله قرار می گرفت و بتدریج حکومت اسلامی مبارزه با متافقین را از وظایف نیرو های مسلح می شمرد. دشمنی بین مجاهدین و حزب اله قبل از اینکه سیاسی بشود، یک دشمنی عقیدتی بود حزب اله که قدرت حکومتی داشت مجاهدین را سرکوب می کرد. رجوی و خیابانی تلاشهای زیادی کردند تا با رژیم جدید از در آشتی در آیند ولی موفق نشدند. با درمیانی طالقانی هم کارساز نبود و توصیه های بازگان نیز «به فرزندان مجاهد و به برادران حزب الهی ام» بجائی نرسید تا ۲۰ خرداد سال ۱۳۶۰ فرا رسید. بین سالهای ۶۰ - ۱۳۵۴ سازمان مجاهدین در حال بازسازی خویش است بصورت یک سازمان چریکی مذهبی، شدیداً ضد امپریالیست و تا اندازه ای ضد لیبرالیسم. آنها هم از طرف خواستگاه اجتماعی خویش یعنی بازار و تجار خرده پا و هم از طرف افراطیون مذهبی بشدت تحت فشار قرار دارند. اندیشه های شریعتی درین دوره بر سازمان مجاهدین غلبه دارد و آثار «دکتر» مهمترین وسیله جذب هوادار برای سازمان می باشد. با فاناتیسم مبارزه می کنند و در عین حال سعی می کنند خود را مورد قبول روحانیون و سنت گرایان مذهبی سازد. اما همواره بنام متناقض کوبیده می شود. در انقلاب ضد سلطنتی بعنوان یک نیروی مذهبی شرکت می کند ولی بعلمت نداشتن سیاست و برنامه روشن و نیز بخاطر ساختار تشکیلاتی و شکل مبارزه اش موفق نمی شود در رژیم جدید شریک بشود.

سال ۵۹ تماماً با درگیریهای پراکنده بین مجاهدین، کمیته امام و گروههای چماقدار می گذرد. درین موقع مصاحبه های مفصل رجوی با روزنامه مجاهد نشان می دهد که او تنها به قدرت سیاسی فکر می کند و چنین استدلال می کند که رهبری انقلاب حق مجاهدین بوده و روحانیون آنرا غصب کرده اند.

امروز کاملاً روشن شده است که بزرگترین اشتباه رجوی در سی خرداد ۶۰ صدور فرمان قیام مسلحانه و درگیر شدن با پاسداران در کوچه و خیابان بود که موجب کشته شدن جوانان معصوم و رشد خشونت در جامعه گردید. درین موقع دو تحلیل از اوضاع سیاسی جامعه و موقعیت روحانیت در میان مجاهدین وجود دارد: تحلیل رجوی و دیگری تحلیل سعادت. سعادت در نامه ای که از زندان فرستاده و به وصیت نامه سعادت معروف شده است به مجاهدین توصیه می کند که بردبار باشند و از درگیری و رویارویی مستقیم با رژیم پرهیز کنند و تحلیل دیگر از رجوی است که مرتب تهدید می کند و می گوید ما را مجبور نکند تا جواب زور را با زور بدهیم. سعادت اگر اعدام نمی شد می توانست رقیب مسعود رجوی در رهبری مجاهدین شود و جمهوری اسلامی نیز بی میل نبود که مجاهدین را به رویارویی مستقیم بکشاند و با استفاده از شرایط جنگی و موقعیت خمینی و مشروعیت انقلابی خویش مجاهدین را نابود سازد. افراطیون رژیم و افراطیون مجاهد کار را به درگیری مسلحانه کشیدند و بعد از آن فصلی در زندگی مجاهدین آغاز می گردد که تماماً خون آلود است.

بعد از فرار رجوی بخارج از کشور، چهار سال طول میکشد تا وی دوباره نیرو هایش را سازماندهی کند و به انقلاب ایدئولوژیک دست بزند. سازمان مجاهدین در این مرحله از ائتیه پناهندگان سیاسی ایرانی در خارج از کشور بویژه در اروپا و از فراریان جنگ در ترکیه و پاکستان نیرو می گیرد و سازمان می یابد. در انقلاب ایدئولوژیک سال ۶۴ مجاهدین وجه ضد امپریالیستی مبارزه شان را کنار میگذارند و در عوض به جلب حمایت کشور هائی که سابقاً امپریالیستی می نامیدند می پردازند. این اقدام خلق الساعه نبود و مجاهدین قبلاً با تشکیل شورای ملی مقاومت و جلب چند چهره لیبرال به شورا قدم های اولیه را برداشته بودند. پراگماتیسمی که از آغاز در بینش مجاهدین وجود داشته آنها را به اتخاذ شیوه های مؤثر مبارزه هدایت کرده است. انقلاب ایدئولوژیک یک چرخش جدی بود در برخورد مجاهدین به مسأله قدرت سیاسی که موضوع سیاست است. ازین به بعد مجاهدین تلاش می کنند با مطرح کردن خود بعنوان تنها آلترناتیو حکومت جمهوری اسلامی کشور های بزرگ غربی را جلب کنند تا زمینه رسیدن به قدرت را فراهم سازند. درین میان ازدواج مسعود رجوی با مریم عضدانلو سر و صدای زیادی براه می اندازد. اگر از ایراداتی که بیشتر از اخلاق فتووالی نشأت میگیرند بگذریم می توانیم بگوئیم که ارزش تبلیغاتی این ازدواج برای مطرح کردن

مجاهدین در میان مردم بیشتر از تأثیرات منفی آن بر روی بعضی از اعضاء مجاهدین بوده است.

در انقلاب ایدئولوژیک سال ۶۴ بخشی از نیروی مجاهدین از قافله عقب می ماند، پرویز یعقوبی از جناح مذهبی و سنت گراشی مجاهدین بخاطر مسائل سیاسی و اخلاقی رو در روی رجوی قرار می گیرد. مخالفت او مشروعیت رجوی را بیشتر می کند و نیروی که با او همراه می شود ناچیز است. حزب دمکرات، بنی صدر و چند نفر دیگر از شورا کنار میروند. مجاهدین و شورا درین مقطع بحرحله ای رسیده اند که یا باید به ایران بروند و یا متلاشی شوند و چون امکان بازگشت به ایران و انتقال قدرت فراهم نیست، لذا تجزیه و تلاشی انجام می گیرد و مجاهدین از فرانسه اخراج می گردند و با رفتن به عراق سرنوشت خود را با سرنوشت جنگ ایران و عراق گره می زنند. مجاهدین در آغاز حمله عراق به ایران همراه با مردم در جبهه مقدم جنگ علیه عراق جنگیده بودند و اینک در آن طرف خط قرار می گرفتند که سیمای ملی شان را چریحه دار می کرد. بنظر نگارنده، استقرار در جامعه عقب مانده عراق و تشکیل ارتش آزادیبخش تحول فکری مجاهدین را کند نمود و توان سیاسی اعضاء و کادر ها را تضعیف کرد و سازمان مجاهدین را به یک حزب سربازخانه ای مبدل ساخت. با تمام معایب زندگی سربازخانه ای، انتقال نیرو از داخل و خارج به عراق و سرگرم کردن آنان به تیر و تفنگ طی سال های متعاقب موجب شد که خلایقیت سیاسی اعضاء و در نتیجه کل سازمان به حد اقل کاهش یابد. اگر در نظر بگیریم که نیروی مجاهدین عموماً از تحصیل کرده ها تشکیل شده آنگاه به عواقب نظامی کردن این نیرو پی می بریم. در ارتش های رهائی بخش آفریقا و آمریکای لاتین و شرق آسیا در دهه های گذشته، نیروی جنگی از دهقانان تهری دست و قبایل محروم از تمدن تشکیل شده بود و گرد آوردن آنان در صفوف یک ارتش انقلابی نعمتی بود تا آنان با حد اقلی از زندگی جمعی و آموزش ابتدائی آشنا شوند. در حالیکه نیروی مجاهد از طبقه متوسط و حتی مرفه جامعه نسبتاً پیشرفته ایران گرفته شده و تبدیل کردن این نیرو به سرباز یعنی بی ریشه کردن و از بین بردن تأثیر آن در ترقی اجتماعی است.

اینکه مجاهدین در تشکیل ارتش آزادیبخش تا چه حد مختار یا مجبور بوده اند، بحث جدائی است. اما مسلم است هر اپوزیسیون جدی با اولین موضعگیری خود وارد معاملات سیاسی و توازن قدرت در منطقه می شود و ممکن است به جایی کشیده شود که خود مایل نبوده است. جمهوری اسلامی رژیمی است بحران ساز و ناسازگار با همسایگان و جهانیان. سودای صدور انقلاب دارد و تمام ضوابط و قوانین بین المللی را زیر پا میگذارد. چنین رژیمی نمیتواند حساسیت قدرتهای بزرگ جهانی و همسایگان را برنهایتانگیزد. بی شک اگر سازمان مجاهدین وجود نداشت، کشور های مخالف جمهوری اسلامی گروهی شبیه آنان را می ساختند و توپ و تانک هم در اختیارش می گذاشتند. می ماند اینکه چنین اپوزیسیونی بر اساس چه اصولی وارد این معاملات سیاسی و قدرت نمائی های نظامی می شود. متأسفانه مجاهدین با رویای گرفتن قدرت سیاسی وارد این بازی شدند و امروز مشکل نیست بگویم که در این بازی باخته اند. مجاهدین بخشی از پیکره رژیم و از همان «ملا» جمهوری اسلامی بودند بدینجهت در دستگاه رژیم جمهوری اسلامی نفوذ داشتند و مناسب ترین نامزد برای گوشمالی دادن به آیت اله ها بودند. حالا اگر کشوری ویران می گردد و نسلی «فدای» می شود مهم نیست چون از هر طرف کشته شود به سود دشمنان ملت ایران است.

پایان جنگ ایران و عراق برای مجاهدین مصیبت بار است. تحلیل آنها این است که پایان جنگ پایان رژیم جمهوری اسلامی است. بر اساس این تحلیل و با ارزیابی غلط از اوضاع داخل و شاید هم از روی ناچاری، فرمان حمله بطرف کرمانشاه داده شود، نتیجه معلوم است و فاجعه عظیم. این حرکت مجاهدین ماهیتاً با قیام ۲۰ خرداد ۱۳۶۰ مجاهدین در تهران قابل مقایسه است ولی توپ و تانک، نوعی عملیات خودکشی و بعد نوحه خوانی برای کشته ها. هنوز امکان تکرار عملیاتی از همین ردیف توسط مجاهدین منتفی نیست. این یک انتخاب برای رجوی است. وقتی ارتش آزادیبخش درست می شود، باید بجنگد و گرنه از درون می پوسد و یا علیه خودش می شود. مسعود رجوی حتماً می داند که دوران جنگهای رهائی بخش پایان رسیده است. اما عجیب است که باز هم مجاهدین را به جنگیدن تا آخرین نفس و متشکل شدن در صفوف ارتش آزادیبخش فرا می خواند.

سی سال از تأسیس سازمان مجاهدین و شانزده سال از انقلاب می گذرد. مجاهدین در جنگ میلپشا با پاسداران شکست خورده اند، در رویارویی با ارتش قتل عام شده اند، در جلب حمایت کشور های بزرگ صنعتی ناکام مانده اند. باید فکر دیگری بکنند. نیاز به یک خانه تکانی حساسی بیش از هر زمان دیگر احساس می شود. مجاهدین برای خروج از بن بست فعلی مجبورند یک شاهکار



سیاسی و تبلیغاتی نشان بدهند و گرنه منزوی می شوند و به قهقرا می روند. بی شک این بار نیز نام جدیدی برای اصلاح دیدگاهها و مواضع سیاسی خودشان انتخاب خواهند کرد. این تغییرات هرچه باشد، مهمتر از انقلابات ایدئولوژیک قبلی خواهند بود زیرا ابعاد سازمان بزرگتر و ضرورت تعیین تکلیف جدی تر است. ترکیب سنی رهبری مجاهدین در مرحله فعلی بسیار مهم است. سن متوسط رهبری بالا تراز چهل سال است. مجاهدین طی سال هائی که در خارج از کشور بوده اند تجربیات با ارزشی اندوخته اند. در تلاشگر و راهیاب بودن آنان نباید شک کرد. بویژه درین سن و سال آنان باید خلاقیت سیاسی نشان بدهند. بعلت بسته بودن سازمان، بحث های درونی و اختلافات در رهبری به بیرون انعکاس نمی یابد. اما بدون شک جناح بندی درونی وجود دارد هر چند که چنانچه زیر اقتدار رجوی کم رنگ می شوند، حتی با کمی دقت در اعلامیه هائی که داده می شود و مصاحبه هائی که انجام می گیرد می توان فاصله هائی را بین مسعود رجوی و مریم عضدانلو مشاهده کرد، برخلاف کسانی که فکر می کنند فقط رجوی فکر می کند و بقیه تبعیت می کنند من فکر می کنم که خرد جمعی در سازمان مجاهدین عمل می کند و آدمهای صاحب نظر در رهبری سازمان کم نیستند. منتهی سازمان بسته است و همه چیز بنام رهبر به بیرون انتقال می یابد. رابطه رهبر با اعضاء در سازمان مجاهدین همواره سؤال انگیز بوده است. بغیر از رابطه فرمانده و فرمانبر که در کلیه سازمانهای نظامی و شبه نظامی وجود دارد، در بین مجاهدین نوعی رابطه مراد و مرید نیز عمل می کند. این مناسبات تا اندازه ای ناشی از فلسفه مجاهدین است که با نوعی از عرفان آمیخته شده و در یکارگیری مذهب علیه مذهب و در تصمیماتی که با عقل و منطق قابل توجیه نبوده، مدد کار ایشان بوده است. وقتی یکی از چهره های مجاهدین یعنی ابوزر و ردا سپی در نامه اش به رجوی می نویسد:

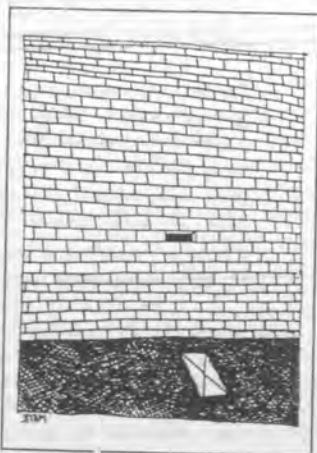
عزیزم عقل دوراندیش را - بعد از این دیوانه سازم خویش را پناه بردن به عرفان برای حل مسائل نظری کاملاً مشهود است. این رابطه به اعتقادات دینی مجاهدین مربوط می شود و باید در همین چارچوب مورد بررسی قرار گیرد زیرا خارج از کادر مذهب قابل توجیه و توضیح نیست. در طول تاریخ ما نیز تمام جنبش های مذهبی - سیاسی با عرفان همراه بوده است و «توکل» یعنی ترک اختیاری اراده خویش از مشخصات مبارزین شیعه بوده است. عرفان مذهبی در میان مجاهدین با بعضی از شبه تحلیل های سیاسی و روحیه پدرسالاری شرقی همراه شده و شخصیت پرستی فعلی را بوجود آورده است. بیاد بیاوریم که بعد از سال ۶۰ سیاستهای قصد داشت از رجوی یک چهره فوق العاده بسازد و او را آندرز بزرگ کند که با خمینی هم قد گردد و حتی بتواند جای او را بگیرد. این تبلیغات مبتنی برین عقیده بود که: در شرق اشخاص حکومت میکنند نه احزاب. این شخصیت سازی تبلیغی خارج از سنت های عرفانی و خارج از باورهای مجاهدین بوده که به قهرمان سازیهای مصنوعی اعتقاد نداشتند. مجاهدین همواره معتقد به انتقاد و انتقاد از خود بودند.

تأمیل شخصی مسعود رجوی و خودبزرگ بینی او نیز عامل دیگری بوده که به عوامل عرفانی و سیاسی اضافه شده و رابطه غیرقابل قبول فعلی را ایجاد کرده است. اگر برای رسانه های گروهی غربی در دهه گذشته، رجوی یک محصول تبلیغاتی بود، در عوض رجوی نیز به توهم مجاهدین دامن زده است. این خودبزرگ بینی در زندان شاه نیز محسوب بود که یک نمونه آن رقابت مسعود رجوی با بیژن جزئی در رفتار و کردار بود و نمونه دیگری این بود که اعضاء ساده مجاهدین با اینکه با او در یک زندان و زیر یک سقف بودند، همواره می بایست از طریق مسئول خودشان و با رعایت کامل سلسله مراتب تشکیلاتی با او تماس بگیرند. چگونه می توان در یک سازمان سیاسی برای داشتن ابهت اینهمه فاصله با اعضاء داشت؟ اگر این وضع ادامه پیدا کند، سازمان مجاهدین به یک فرقه مذهبی بسته و اصلاح ناپذیر تبدیل خواهد شد. اما وضع بتدریج دارد عوض می شود. توجه مجاهدین به موقعیت زنان در جامعه ما سرآغاز تحولات جدید است. این توجه تأیو ها را خواهد شکست. تحول فکری مجاهدین طی دو سال گذشته کند ولی مثبت بوده است. جنبه ملی در سازمان تقویت شده و گرایشات غلیظ مذهبی و ضد کمونیستی تضعیف گردیده است. انتخاب مصدق بعنوان الگو و بزرگداشت جشن ها و اعیاد ملی و تجلیل از شخصیت های ملی معروف قابل ارج گذاری می باشند. این تحول فکری با ضرورت و شرایط زمان همخوانی دارد. در سال ۵۴ هنگامیکه اغلب روشنفکران چپ تمایل پیدا کرده بودند و جو غالب در جامعه اپوزیسیون آن روز، چپ بود، جنبه سوسیالیستی و چپ مجاهدین رشد کرد و سازمان را زیر و رو نمود. در آستانه انقلاب اسلامی این سازمان با مقنعه و روپوش ظاهر شد و خود را با هویت مذهبی در جامعه مطرح کرد. اکنون زمان عوض شده است. چپ در عرصه بین المللی شکست خورده و مدل کشور های سوسیالیستی سابق وجود ندارد و حتی چنین قوانین اقتصاد

سوسیالیستی را زیر پا می گذارند، مذهب آنگونه که مجاهدین می خواهند رونقی ندارد و بیشتر سبک خمینی و اخوان المسلمین در دنیا مطرح است. در میان آزاداندیشان ایران و در کشور های صنعتی مذهب مجاهدین، در حال حاضر از نقاط ضعف آنان است. با افراط کاری حکومت جمهوری اسلامی و بنیادگرایان مذهبی در جهان بویژه در مصر و الجزایر، مذهب دیگر سلاح يك مبارزه مترقیانه نیست. در عوض دمکرات و ملی بودن مد روز است. اگر شانس برای کسب وجهه و اعتبار سیاسی باقی مانده باشد، باید در عرصه ملی جستجو کرد. انتخاب مجاهدین درین مرحله يك رتال پلیتیک حساب شده است. نباید آنرا کلک و صرفاً تاکتیک شمرد. گام گذاشتن مجاهدین بدین عرصه استراتژی آنان را دگرگون خواهد کرد. سازمانی به این طول و عرض نمیتواند درجا بزند و تاکتیکهای ده سال پیش را بکار بندد. دیر زمانی است که گروههای آزادیخواه ایرانی تاکتیکهایشان را عوض کرده اند. چپ نواندیش توانست به بحران ایدئولوژیک که با ازبین رفتن مدل اکثریت ایجاد شده بود، غلبه نماید. به مبارزه دمکراتیک روی آورد. مجاهدین خلق درین تحول از همسنگران سابق خود فدائیان خلق عقب افتاده اند و با قدمهای اساسی باید آنرا جبران نمایند. بیش از همه و پیش از همه، مجاهدین باید به ترمیم روابط خود با گروههای سیاسی و اقشار روشنفکری ایران بپردازند. تخریب این روابط بیشتر از طرف مجاهدین بوده که بعد از ایجاد شورای ملی مقاومت هر کس را که با آنها نبود دشمن خود محسوب می کردند. در انتموقع شخصیتهای منفرد و گروههای غیرمجاهد هریک از ارزشهای دفاع می کردند که مجاهد برایش ارزش قائل نبود. امروز تقریباً اکثریت قریب به اتفاق اپوزیسیون از جمله مجاهدین از ارزشهای مشابه دفاع می کنند و دلیل منطقی وجود ندارد که دشمنی بین آنها موجود باشد. همه انسانها تغییر می کنند، مجاهدین نیز تغییر کرده اند و ضروری است که ارزیابی جدید از سازمان مجاهدین انجام بگیرد. در يك سال گذشته آنها گرایش جدی به کار جبهه ای نشان داده اند. انحلال تشکیلات مجاهدین در کشور های اروپائی و زمزمه انحلال کل سازمان مجاهدین، استقلال و اهمیت دادن به شورای ملی مقاومت و خارج کردن آن از حالت يك گروه پیش برده، طرح شعار آشتی ملی توسط مهدی ابریشمی و انتشار نشریات جدی غیرسازمانی در کنار تلاش برای برقراری ارتباط با ایرانیان مقیم خارج شایان توجه می باشند.

تحولات جهان و تغییر توازن قوا در خاورمیانه، نهایتاً ساختار تشکیلاتی مجاهدین را دگرگون خواهد کرد. قرائن نشان میدهد که مجاهدین بعد از جنگ خلیج فارس چهار همان مشکلاتی شده اند که نزدیک ترین سازمان سیاسی به آنها یعنی سازمان الفتح بچار آن بود. الفتح موفق شد با تحلیل مشخص از اوضاع مشخص، يك ابتکار سیاسی فوق العاده بخرج دهد و نه تنها خود را از بن بست خارج کند، بلکه از همه رقبا جلو بیفتد و امید صلح و ثبات در منطقه گردد. اکنون مجاهدین به تغییرات بزرگ تر از فلسطینی ها نیاز دارند.

راجع به نقاط ضعف مجاهدین زیاد گفته و نوشته شده بطوریکه نقاط قوت این سازمان تحت شعاع شهرت بد آن قرار گرفته، این شهرت بد برای سازمانی که می خواهد وجهه ملی کسب کند هلاکت بار است. برای عوض کردن این جو غالب ضد مجاهد که در داخل و خارج حکفرماست يك انتقاد همه جانبه از اشتباهات و برخورد های حتی اگر به بهای از دست دادن بخشی از نیرو و يك انشعاب جدید هم باشد، مسأله روز مجاهدین است. بدون چنین انتقاد از خود علنی و همه جانبه، کسب اعتبار و جلب اعتماد ممکن نیست و «تنها الטרنا تيو» بصورت «الترنا تيو تنها» باقی خواهد ماند.



# مجاهدین به شیر و خورشید هم بند کردند

## مریم رجوی در حومه بغداد رئیس جمهور ایران شد

### «انفجار شادی» در بغداد!

عملیات شامورتی بازی سازمان مجاهدین با شعار محوری «اجی مجی لآرجی» ناگهان علامت شیر و خورشید را بر پرچم ایران ظاهر کرد و حاضران را از قدرت ابتکار برادر رجوی غرق حیرت و تعجب ساخت. (همنشینی عبارت عربی و ستاره مجاهدین با شیروخورشید، البته ابتکار طراح اصغر آقاست. مجاهدین جدا جدا عروشه شان میکنند که ملت ایران گیج نشود. بازی با دم شیر هم باز کار طراح ماست.) برادر رجوی همچنین سرود «ای ایران» را بعنوان سرود رسمی انتخاب کرده که البته قرار است تا وقتی به ایران برگشته اند بصورت «ای بغداد، ای شهر پرگهر» اجراء شود.

انتخاب خانم مریم عضداتلو قاجار بعنوان رئیس جمهوری ایران توسط شورای ملی مقاومت که با مخالفت شدید خود ایشان صورت گرفت! نیز ملت ایران را عجالتاً با سه رئیس جمهوری یکی در داخل و دو تا در خارج، درگیر کرده است، که این البته پس از دو هزار و پانصد سال شاهنشاهی، برای ملت ما کم هم هست.

برادر رجوی که چند سال پیش به مدد ازدواج ایدئولوژیک، مریم خانم را بجای عیال قبلی اش - دختر بنی صدر - نشانند، اینک او را رسماً بجای شخص بنی صدر نشانده و از مقام فیروزه ای به مرتبه ابوالحسنی ارتقاء داده است.

برنامه دهن کجی به بنی صدر و انتخاب مریم به ریاست جمهوری باتفاق آرای اعضای شورای ملی مقاومت بوده، تنها مخالفشان دکتر منوچهر هزاراخانی است که رسماً اعلام کرده: «قانع نشده ام. واقعاً قانع نشده ام. ولی می پذیرم و رأی موافق میدهم!» ناظران بین المللی این را نمونه بارز «دموکراسی خزانده» میدانند.

در مورد اینکه رئیس جمهوری را معمولاً مردم باید انتخاب کنند نه شورای ملی مقاومت، البته از زمان افلاطون تا به امروز اختلاف نظر هائی بوده است، اما با توجه به اینکه اگر مردم بخواهند انتخاب کنند ممکن است مریم رجوی را انتخاب نکنند، می توان مختصر دستکاری برادر رجوی را در رسم و رسوم انتخاب رئیس جمهوری، از آغاز تا امروز، نادیده گرفت و به او حق داد.

برای اینکه خوانندگان اصغر آقا هم در این «انفجار شادی» (بقول خودشان) شریک باشند، از روزنامه فکاهی «مجاهد»، شماره ۳۱۸ - «فوق العاده» - بخش هایی از فرمایشات برادر رجوی را که (نقش عمو

زنجیرباف را برای رزمندگان مجاهد بازی میکرده) عیناً نقل میکنیم.

### عمو زنجیرباف و مریم رهائی!

مسعود: سؤال بعدی: آیا امروز از طرف شوروی ملی مقاومت بزرگترین، مؤثرترین و کارآترین سلاح سرنگونی رژیم را به ارتش آزادیبخش، تقدیم کردم؟

رزمندگان: بله.  
- آیا سلاحی مؤثرتر، آتشی سوزنده تر و گدازان تر و مهری تابان تر از این برای شما پیدا می شد؟

رزمندگان: خیر!  
بر همه شما مبارک باد...  
(شعار دادن و ابراز احساسات شدید رزمندگان)

مسعود: آیا ارتش آزادیبخش، ارمغانی بالا تر از این می توانست با خودش برای ملت ایران ببرد؟

رزمندگان: خیر  
- حالا رزم آوران و مجاهدان ارتش آزادی بیشتر و بهتر از همیشه و خیلی خوب می دانند که برای آزادی خلق و وطن، با چه سلاحی و به اسم چه رئیس جمهوری می جنگند. با اسم چه کسی؟

رزمندگان: مریم!  
- و برای بردن چه امانتی به ایران؟  
رزمندگان: مریم!  
آیا ارتش آزادیبخش يك چنین سلاح کارآمد استراتژیکی را برای عملیات بزرگ سرنگونی نیاز داشت؟

رزمندگان: بله!  
- مبارک است.  
(کف زدن و ابراز احساسات متد رزمندگان)

چهل روز پیش خودتان گفتید که تاریخ را ورق زدید. عجب ورقی که فصل و دوران را عوض کرد. پس از دو هزار و پانصد و خورشید! با همه مجاهدان و رزم آوران حق مریم تابناک رهائی بر تارک تاریخ ایران، مبارک باد.

(ابراز احساسات شدید)  
برای رساندن این امانت بزرگ ملت و تاریخ ایران، به تهران، به پایتخت شیر و خورشید! با همه مجاهدان و رزم آوران آزادی در میدان نبرد تا نفر آخر در خاک و خون خردمان می غلتیم و به شهادت می رسیم و یا او را پیروزمندان به تهران می بریم (ابراز احساسات شدید رزمندگان و

شعار های متد «می توان و باید»)  
بله، بله، می توان و باید. هیچ تنگه ای، هیچ کوه و دشت و دریایی - ولو که به هفت دریای دیگر خون، نیاز باشد - نبایستی مانع رسیدن سیمرخ به مقصدش گردد. چهل روز پیش بود که همه شما در همین جا و یا در نشستهای دیگر سوگند وفا خوردید که تا آخرین قطره خون و تا آخرین نفس در رهایی خلق، بر عهد تان استوار باشید. حالا به من بگوئید ببینیم، برای سرنگونی دشمن آماده اید؟

(رزمندگان با شعار متد «می توان و باید» پاسخ می دهند. مسعود مجدداً ابراز احساسات و شعار رزمندگان را قطع کرده....



# انقلاب، مردم و روشنفکران

۱- مهرکیش

دسته فوق نسبت به احزاب محلی و قومی ششمی و ضدیت و گاهی «محبت» خاصی ابراز میدارند این نوع احساس در سمت عکس نیز دیده میشود.

به نظر میرسد که علت اساسی ادامه اعمال این گونه نظریات در بحث ها گذشته از خصائل و حمایه‌های شخصی و روحیات کلی روشنفکر ایرانی، بیشتر بر سر عدم تشخیص ماهیت شعار اصلی و تفاوت ماهوی آن با شعار های فرعی جنبش است.

شعار اصلی جنبش شعاری است که پس از اجرای آن راه برای انجام سایر شعار ها باز میشود و که بدون انجام آن هیچ مسئله ای بطور اصولی قابل حل نیست. چنانچه گفته شد شعار اساسی جنبش امروز ایجاد حاکمیت دمکراتیک در کشور است. چرا اینطور است؟ زیرا: حاکمیت دمکراتیک قبل از هر چیز اهرم اراده خلق یعنی تصمیم گیرنده اصلی در مورد تغییرات در کشور را به حرکت می آورد و پس از ایجاد حاکمیت دمکراتیک است که این حاکمیت با اتکاء به برآمد مستقل اکثریت خلق و اظهار نظر وی در مورد طرز حل مسائل معضل، در حد اقل فرصت، آینده امید بخشی برای کشور فراهم مینماید. و با تکیه به این واقعیت است که در کنوانسیون که میان احزاب سیاسی طرفدار ایجاد حاکمیت دمکراتیک در کشور امضاء می گردد، بایستی بطور دقیق مفهوم حاکمیت دمکراتیک، قوانین و قواعد پیدایش و امکانات بالقوه آن، تحلیل و بطور مفصل قید گردد، تا تمامی امضاء کنندگان آن به مسئولیت های خطیر امروزی واقعی خویش و در فردای پیروزی واقف گردند.

شخصیت های ایرادگیری که امروز به بیان ایرادات گوناگون پرداختند و مسئله اساسی جنبش را فراموش کرده اند در واقع خود و دیگران را از کار تشکل بخاطر اجرای دستور روز واقعی جنبش باز میدارند. ترس از آنست که چون جنبش مردمی ثوقف ناپذیر است و هر گاه آغاز گشت دیگر نمی ایستد و منتظر «رهبران» پر مدعا و متزلزل خود نمی شود. ممکن است در فردای پس از جنبش، کشور دچار اشکالات و اختلافات جدی بر سر ساختار های اساسی سیاسی اقتصادی، ملی - قومی، اجتماعی - فرهنگی گردد و نیرو های ناسالم در صدد سوء استفاده از موقعیت ها برآیند. در حالیکه باید از هم اکنون کاری کرد که راه این گونه عناصر در فردای پس از جنبش بسته باشد. روشن است که نیروی خلق نیروی است سهمگین که کورکورانه عمل می کند - خلق می تواند بر سر راه خویش هر نوع حاکمیتی را نابود کند - ولی چه بسا قادر به ایجاد حاکمیت دمکراتیک نو نباشد، زیرا چنین کاری - در اصل کاری است تئوریک - علمی حقوقی و غیره که در آن نقش عناصر آگاه خواهی نخواستی بایستی حضور و دخالت داشته باشد.

از تطبیق این احکام با شرایط امروز نتیجه ای دیگر نیز حاصل میگردد و آن اختلاف و تفاوت بارز بین خواست اصلی جنبش مردمی از جانبی و تمایلات رهبران احزاب دمکراتیک از جانب دیگر است. توده مردم بدون سر و صدا و چر و بحث در مورد دمکراسی، خواهان حل مسائل روز خود و بطور خلاصه یافتن راه برای ایجاد یک آرامی آرام، بی درس و مورد کسب است برای خود و خانواده خویش می باشند و از دمکراتها در این مورد کمک میخواهند ولی روشنفکران ما نه در فکر مسائل امروزی و حاد جنبش که چشم بر گذشته دارند. علاوه بر این آنها اتهامات معینی نیز توسط مطبوعات خود بر مردم وارد می کنند تا شاید بدین وسیله گندی درک خویش را جبران کنند. که از جمله بحث های مربوط به عدم درک خلق از دمکراسی است. گویا خلق دمکراسی نمی فهمد و با او از این مقوله سخن گفتن خطاست. کسی نیست از این آقایان سؤال کند که پس صحبت بر سر کی و چی است و شما میخواهید بر کدام جنبش رهبری کنید؟ مگر این همان جنبش کسانی نیست که هم اکنون برای کندن ریشه های دیکتاتوری کمر می بندند و هر روز در نقطه ای بر ضد زورگوشی به اقدامات جدی پرداخته اند. و مگر ضدیت علمی با زورگوشی در ماهیت خویش باز کردن راه برای آزادی و دمکراسی نیست؟

درست است که جامعه ما با استبداد رشد یافته و مردم ما جز حکومت استبدادی نوع دیگری از حکومت بخاطر ندارند و با فوت و فن حکومت دمکراتیک کمتر آشنائی دارند ولی این به آن معنا نیست که مردم رحم سرشان نمیشود و زور را دوست دارند. آیا طرح این نوع بحث ها در شرایط فعلی جائز است آیا درست نیست اگر گفته شود که روشنفکران ما که دارای آموزش سیاسی می باشند بایستی آمادگی بیشتری در تعیین ساختار و وظایف اقتصادی و سیاسی نیرو های مبارز کشور و در حاکمیت آینده داشته باشند به نظر میرسد که در این نکته نیز نقص دیگری از طرز درک روشنفکران ما از ماهیت خلق رو میگرد.

دمکراسی و حرکت به سمت حاکمیت دمکراتیک در نخستین گامهای فعلی خود وظیفه اش درک کمی و کیفی قدرت توده ها و بازکردن راه برای

حاکمیت فعلی در اثر وجود تضاد های درونی، فشار پلیسی بی حد بر مردم و عدم کفایت اداره امور کشور بسیار ضعیف است. مردم ایران خسته و به جان آمده جنبشی گسترده هستند. در این میان شهروندان و در بین آنها زنان و جوانان روشنفکر از همه بیشتر فعالیت نموده و تمایل به تغییرات نشان می دهند.

شعار بسیاری احزاب دمکراتیک به وجود آمده و تحت تأثیر تغییرات جهانی و رشد جامعه بشری بدرستی به این نظر رسیده اند که راه نجات ایران تنها در انتخاب روش دمکراسی است. ولی هیچ یک از این احزاب از هیچ نظری به تنهایی قادر به رهبری جنبش در حال نضج نیست و جمع سازمانی آنها در یک گروه خند دیکتاتوری لازم و ضروری بنظر میرسد. در حالیکه با وجود اینکه بعضی از سران دمکراسی، گفتگو هایی در مورد لزوم تجمع نیرو های دمکرات انجام می دهند و گهگاه مقالاتی نیز منتشر می نمایند، ولی در پشت این گفته ها و اعمال، کار واقعی نیست که بر عکس، هر روز ایرواد و اشکال تازه ای تراشیده میشود که عدم آمادگی دمکراسی جهت رهبری جنبش خلق را بیشتر نمودار می نماید.

یکی از مهمترین ایرادات و اشکالات رهبران سازمانهای دمکراتیک در مسئله تشکل آنست که بسیاری از آنها می گویند که دمکراتها بایستی تمامی مسائل مشکل فردای پس از جنبش را از قبل یعنی از هم اکنون حل کنند تا فردا مانند دوران پس از انقلاب ضد شاه وضعی پیش نیاید که کاری از دست دمکراسی ساخته نباشد و یکی از «مسائلی» که در برائت نظر خود پیش می کشند آنست که گویا انقلابیون دیروز یک شعار داشتند و آن این بود که شاه برود و دیگر هیچ. و بنا براین پس از آنکه شاه رفت آنها نمی دانستند چه کنند و خمینی به این سبب توانست حاکمیت را از دست نیرو های دیگر ضد شاه بیرون آورد.

این گفته گرچه درست است ولی به کار امروز نمی خورد. از این نظر که نیرو های ضد شاه در انموذج تنها نمیی از خواست های خود را می دانستند و بیان می داشتند که همان لزوم رفتن شاه بود و در مورد اینکه پس از شاه چه نوع حاکمیتی بر روی کار آید صحبتی وجود نداشت و در واقع هم نمی دانستند به جای حاکمیت شاه چه میخواهند. آنها سر درگم بودند و در مورد ساختار حکومتی اختلافات اصولی داشتند. در صورتیکه امروز وضع طور دیگری است. در دورانی که ما زندگی می کنیم جهان دچار تغییرات اساسی شده و اهمیت ایجاد و استحکام حاکمیت دمکراتیک در دستور روز تمامی کشور های جهان قرار گرفته و در عین حال با گذشت زمان شعار های دمکراتیک در کشور ما نیز تا حد معینی رسوخ یافته و در آگاهی و بینش اکثریت روشنفکران و بخشی از خلق نیز کم و بیش نفوذ یافته است. تا جایی که امروز شعار ایجاد حاکمیت دمکراتیک به شعار اساسی جنبش تبدیل شده است. بنا براین امروز با سردادن شعار فوق در واقع اشتباه نیرو های ضد شاه در گذشته جبران شده و جنبش، با آگاهی کامل بسوی فردا در حرکت می افتد.

ولی چنانچه گفته شد مسئله و اشکال اصلی کار امروز چیز دیگر و بطور مشخص عدم آمادگی احزاب برای وحدت جهت رهبری جنبش است. دمکراتهای ما امروز از پهلویی به پهلویی دیگر غلت خورده اند. آنها امروز می گویند که تنها با انتخاب و بیان شعار فوق مسائل آینده جنبش ایران حل نمیشود، بلکه در وضع فعلی یعنی قبل از اتخاذ گویا بایستی دمکراتها در مورد چند مسئله اساسی دیگر نیز به توافق برسند.

بطور مثال، دمکراتها میخواهند از هم اکنون تعیین کنند که نوع حکومت آینده ایران باید چه باشد: مشروطه یا جمهوری و اگر جمهوری کدام نوع جمهوری! دمکراتها اصرار دارند که هم امروز روشن کنند که فردا مسائل مربوط به خودمختاری اقوام داخل ایران چگونه باید حل شود و اصولاً چنین مسئله ای در ایران می تواند وجود داشته باشد یا نه؟ دمکراتها مایلند امروز تصمیم بگیرند که فردای ایران چگونه راه توسعه صنعتی و کدام نوع مالکیت بر وسائل تولید لازم است: دولتی، خصوصی یا توأم از هر دو نوع. آنها مایلند تا آخر بدانند که در فردای کشور بایستی به سرمایه خارجی رجوع کرد یا نه و غیره و الی آخر و نکته جالب اینجاست که بر سر هر مسئله ای بین آنها اختلافات از زمین تا آسمان است. بعضی از این احزاب دمکراتیک حتی نظر خود در مورد تمامی این مسائل را با آهن و سیمان در برنامه های مدون خویش که به تصدیق کنگره های مربوطه نیز رسیده است تحکیم بخشیده اند. ولی کار به اینجا هم خاتمه نیافته و روزی نیست که مسئله «نوی» بر این مسائل افزوده نشود و به این ترتیب کار رهبری جنبش فعلی مردم هرچه بیشتر زیر نفوذ بحث های جدید بازپس نیفتد. هنوز بعضی چپ های سابق نمی پسندند که با طرفداران دیروز از شاه بنشینند و زیر سند مشترکی را امضاء کنند. هنوز فریاد ضد توده ای و یا ضد چپی راست های سابق نیز بلند است. در بسیاری ملاقات ها حس عدم اطمینان شخصی طرفین نیز به یکدیگر نقش اصلی را دارد. بر در

# قدیمی ترین زندانی جمهوری اسلامی:

## برای دفاع از آزادی و قانونیت!

سازمان «سپاه» اما همگان می دانند که جرم واقعی که قاضی هیچگاه بدانها اشاره نکرد، تهیه طرح قانونی انحلال مجلس خبرگان بود که می توانست برای سیاست هایی که خزیدن روحانیون به قدرت را دنبال می کرد خطرناک باشد.

شکنجه و اذیت و آزار عباس امیرانتظام در پی محکومیت نیز ادامه پیدا کرده است. او در نامه بسیار تکان دهنده و افشاگرانه خود به گالیندوپل نه تنها از این شکنجه ها و آزارها به تلخی سخن گفت بلکه از شرایط عمومی حاکم بر زندان های جمهوری اسلامی نیز پرده برداشت.

در این نامه امیرانتظام نوشت که چگونه دو بار در سالهای ۶۰ و ۶۴ اعدام مصنوعی شده است، که مدت دو سال و نیم حبس در سلول یک نفره با ۲۶ نفر دیگر بسر برده و اینکه در این مدت بر اثر کمبود جا به هر نفر فقط فرصت ۲ ساعت خواب در شبانه روز می رسیده است. در این نامه همچنین امیرانتظام از ممنوعیت ۱۴ ساله حق مکاتبه با خانواده، آسیب های بدنی جدی مانند پارگی پرده گوش چپ، مینیسک زانوی چپ، مصدوم شدن پای راست در اثر شکنجه صحبت کرده است.

گالیندوپل نماینده ویژه سازمان ملل هنگام بازدید از زندان های ایران، به سراغ وی رفت و در گزارش او، وضعیت امیرانتظام منعکس شده است.

در پی از پرده برون افتادن شرایط غیرانسانی زندان، جمهوری اسلامی حاضر شد با تضمین هایی به وی بطور مشروط آزادی دهد. اما امیرانتظام به علت آن که معتقد است سرنوشت او از دیگر زندانیان عقیدتی، که چون او از حقوق اولیه انسانی محروم هستند و بیگناه شکنجه می شوند، جدا نیست، به جای پذیرش آزادی مشروط خواستار شده است که بر طبق قوانین جمهوری اسلامی در یک دادگاه صالح و علنی با حضور هیات منصفه و حق انتخاب وکیل، محاکمه شود تا با اثبات بیگناهی خود پرده از ستمی که در جمهوری اسلامی بر زندانیان عقیدتی می رود بردارد.

برای دفاع از امیرانتظام اقدامات گوناگونی در خارج از کشور صورت گرفته است. کمیته دفاع از امیرانتظام در آمریکا (زهره خیام - علی سجادی - ناصر طهماسبی - مهدی قاسمی - بیژن نامور - مهدی یوسفی) از سال گذشته اقدامات گسترده ای را برای تشکیل چنین دادگاهی آغاز کرده اند.

عکس مهندس عباس امیر انتظام با غل و زنجیر در بیمارستان در محافل ایرانی خارج از کشور انعکاس وسیعی یافته است. این تصویر که به حدود ۲ سال قبل مربوط است و زمان سفر گالیندوپل به تهران را دربرمی گیرد، نوع برخورد مسئولین با قدیمی ترین زندانی سیاسی زندان های جمهوری اسلامی را به نمایش می گذارد.

عباس امیر انتظام که از ابتدای تشکیل دولت موقت مهندس بازرگان در بهمن ۵۷ معاون نخست وزیر و سخنگوی دولت بود، در مرداد ماه ۱۳۵۸ به عنوان سفیر ایران به سوئد رفت و در آذر ماه ۱۳۵۸ با نامه جعلی وزیر خارجه وقت به عنوان رایزن به تهران احضار شد. وی روز ۲۷ آذر سال ۱۳۵۸ وارد تهران شد و بلافاصله با وزارت خارجه تماس گرفت. کمال خرازی در تماس با وی از او خواست که در جلسه چهارشنبه ۲۸ آذر ماه در وزارت خارجه حاضر شود. امیر انتظام ساعت ۹ شب روز مورد نظر به وزارت خارجه مراجعه کرد و در همانجا توسط دادستانی انقلاب توقیف گردید.

دستگیری امیرانتظام در تهران مورد اعتراض بسیاری از شخصیت های سیاسی ایران قرار گرفت، اما دادستانی برغم این اعتراضات وی را در یک زندان انفرادی حبس کرد. امیرانتظام بیش از ۵۰۰ روز در این سلول انفرادی بدون ملاقات ماند و بارها مورد اذیت و آزار و شکنجه قرار گرفت.

اولین جلسه محاکمه وی روز ۲۷ اسفند ماه ۱۳۵۹ برگزار شد. این جلسه در حقیقت جلسه بازجویی کوتاهی بود. لازم به تذکر است که امیرانتظام فقط چند ساعت پیش از جلسه محاکمه مورد بحث یعنی ساعت ۱۱ شب ۲۶ اسفند ۱۳۵۹ از وجود چنین دادگاهی مطلع شده بود.

جلسه بعدی دادگاه عباس امیر انتظام روز هشتم فروردین ۱۳۶۰ برپا شد. در این جلسه وی از موضوع اتهامات خود بی خبر شد. سرانجام روز ۲۱ خرداد ۱۳۶۰ جلسه نهایی دادگاه وی بدون حضور هیات منصفه و وکیل مدافع تشکیل شد و یگانه قاضی دادگاه، وی را با به حبس ابد محکوم کرد. آنچه در دادگاه بعنوان جرم به او نسبت داده شده است بسیار چالبنده داشت همسر خارجی، به کارگیری عنوان «گرامی یا محترم» در مکاتباتش با سفارت آمریکا، واگذاری خواربار ایران به آمریکا، دادن اسرار مخابرات ایران به آمریکا و همکاری با

پرداخته شود و به آنچه دمکراتها در این زمینه می توانند از هم امروز توجه کنند رجوع شود، ما این مسائل و وظایف را بطور خلاصه و فهرست وار بیان می کنیم تا در آینده بحث در مورد آنان سهلتر گردد. به نظر ما این وظایف بطور خلاصه عبارتند از:

- خاتمه گفتگوها و پایه گذاری جبهه واحد نیرو های جنبش دمکراتیک در خارج از ایران:

- ایجاد ارگان های مطبوعاتی، رادیویی جبهه واحد دمکراتیک

- پیشنهاد طرح ها و اتخاذ تصمیم در مورد راه های تاکتیکی و خط

استراتژی جبهه در جنبش:

- تشکیل هیئت مدیره جبهه واحد دمکراتیک و معرفی آن به مثابه

حکومت «سپاه» در خارج از کشور

- تنظیم قانون اساسی موقت حکومت دمکراتیک بر اساس خواسته های

اساسی توده ها

(لزوم برقراری آزادیهای سیاسی، جدایی دین از سیاست، آزادی زنان و

لزوم انتخابات آزاد)

- آغاز اقدام در مورد تحمیل متشکل و سازمان یافته اراده خلق بر

حاکمیت فعلی تا لحظه تسلیم آن

با چنین وظایفی به نظر میرسد که در جلب گروه ها و احزاب دمکراتیک

جهت عضویت در جبهه و شرایط عضویت جبهه هیچ شرط دیگری به جز

پذیرش شرکت در اجرای شعار اصلی جنبش و برنامه آن نبایستی مانع

حضور دارطلبان در جبهه گردد.

جنبش آنهاست. اگر دمکراسی امروز میخواهد تمامی مسائل جامعه ده ها سال بعد ما را حل کرده و بعد به جنبش بپردازد مردم بر عکس، آنها قبل از هر چیز حل مسائل امروز را می خواهند و می بینند و با کار خود ساختمان پلاتفورم دمکراسی را در آن تهیه می بینند. بگذار نواقص کار بر کردن روشنفکرانی افتد که بر وظایف خویش آگاه نیستند. و بگذار بدانند که کوشش آنها در راه سازمان دادن مبارزه خلق قیل از هر چیز به سود خود آنهاست.

بنظر من اینکه نیرو های دمکرات در مهاجرت هنوز هم نتوانسته اند حتی یک روزنامه مشترک ایجاد کنند و کار را به جانی رسانیده اند که هر یک از آنان به تنهایی حتی امکان چاپ و انتشار مرتب یک روزنامه هفتگی و یا ماهیانه را نیز ندارد شرم آور است.

مگر همین آقایان دمکرات ما، درباره حکومت جمهوری اسلامی دائم نمی گویند که با آنکه آن حکومت با گسترش جنبش مردمی، خطر محو خویش را احساس می کند، معهذ به علل وجود تضاد در خط حرکت، تشریح غلیظ، بینش های نادرست، جان سختی و غیره نمی توانند به حل ریشه ای کارها بپردازند. اگر اینطور است پس چرا دمکراتها خود نمی جنبند و در مقابل لزوم وحدتی که اینقدر برای جنبش مردم لازم است، جان سختی، احساس های غلیظ، بینش های نادرست و بیموقع، تکیه بر افتخارات فرتوت و کار های متضاد و غیره می پرانند.

پدیده میشود که دادن پند به دیگران آسان است. و جستجوی عیب کار خود بسیار مشکل.

در خاتمه برای آنکه تا حدودی بمنظور شعار استقرار حاکمیت مردم